

الْأَوَّلُ لِلَّهِ الْخَوْفُ وَلَا يَكُونُ

الحمد لله والمنه كورين وان قرنى القرآن بنور الحق الهى والحمد لله المنان الهى اعلى السموات



بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من كتاب الحبيب الى الناس جميعا من كتب الامام محمد بن عبد الله بن ابي طالب

دبر معجزة واقع در طبع



الحمد لله الذي جعل في كتابه كل شيء من كل خطاب في هذا كتاب لا اله الا الله وحده
لا شريك له وشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة بينا لها الشاهد دار الرضوان
بلا ارناء في نصيبه على محمد وآله صلوة تنقلنا من هول المظلم يوم الحساب في عهد لنا عند
الله زلفى وحسن المناب **باب اول** في معرفة صفات عباد الله الابرار ابو الخير محمد بن احمد
مدوا بادي سلفنا فاروق بن ابى القشيري مجدي شريكنا في زبد وشعور داعية طلب طريقت در سرم بود
ولبعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزو و مگر بمضمون **بسم الله الرحمن الرحيم** آدم روست هست به پس
بهروستی نباید دادوست به مستوفین غرقه پوش گندم نامی جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند و از کتاب
وست بهره ندارند و برتری علما و فقرا برآده و چیز یاد و بین ستین امدات کرده طریقت را غیر شریعت
گویند و دینی آوردم و مشرفه فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قانع خیرم به بندگی خدمت فراداد
قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الافاق وارث سوارث الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباد و حجة الله
انما انقضت فی بلاد قطب فلک الهدایة مرکز و اثره اندر لیلج النهایة فی البدایة سیدی و سندی و خیرة یونی
و مدنی و دکان الروح من جسدی ظل الله للسان مرشدنا و طریقه استادنا و ملاوانا مولانا

فصل الثامن من السبلین المجلد بقا - ولولوا لعلهم نوره و ضیاءه رسا یدر آیت ملا محمد
صحت ملاذون سمعت **بسم الله الرحمن الرحيم** و غیر من دینی نقل غفیت و وارک من بطوی الی الدار حل من بعد
کتاب قوم قد یاد سیدنا موفق شدم و آخر کتابی که بطالع و در مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف
الکامل ایدر حال اسرار الطریقة و الشریعة معنی و فائق السیرة بحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن هراتی
مفسر بانجنان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکان
الشرعی از قافی مذبح ملت بیناید و چون این جامع الکملین و کجاست مد باسته قصایش کوشیدم و
الاشیاء م تا آنکه در ایالات خلفای حضرت ایشان قدس سره مضاعف آن یافتیم و هنگام تالیف
حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام السید محی الدین ابو محمد عبد القادر
جیلانی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی حضرت محی الدین
شیراز الشریانی پی حجة الله علیهم اجمعین نیز دست اندیش خواستم که تنها مسئله دنیا شمل برآورد
درست سازم و با شرف من آن تقریر را جمع آوردم و اندر هر باغی گل بریدم و با کمال کمال اسرار العارفین
سیر الطالیین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
درست ساف صانع نقل کردم بطریق ترجمه با هر کس که واجب است برین فرمان برداشت امر وی نه و از وی
مدوی تا آنکه شستم سخن از پیش خود و مجبور به کلمات طلیات موسوم کردم و بدو باب مستوب ختم
باب اول در مکاتیب بن باب شمس بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین
فصل دوم در مکاتیب حضرت مراد صاحب شهید **فصل سوم** در مکاتیب قاضی شمس الدین بنی
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی **باب دوم** در ترجمه سلمه لریقان
السیرة الطالیین شیخ سهروردی رحمة الله علیه که عزیزان تتبع برادر از فقرایدهای حسن خانست یا دارند و ما
فیض الا بالله علیه توکل و هو رب العرش العظيم **باب اول** از کتاب کلمات طلیات در مکاتیب
عارفان **باب ششم** بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه
بسم الله الرحمن الرحيم
مکتوب اول العزیز سید طلب خود یک درویش و الدین با همدار افینا و با تشریف جلد کرد و با نفس

[illegible][illegible]

طیبه و در حبس راجع تمایات سلام حق من ربی جبر و در رسد و ابواب جنت است ظهور
باز کند و ماده نعیم رخسار الله هم در پیش کشد و بگوید و لکرها تشنه انفسکم و لکرها ما ند عون
نزل من عفو رحیم مکتوب و از دهم اسعزیز چون بروق شهوات خرق غام فیض جلالی الله
لنوده من بینشاء در نشین گیر و در واقع حصول از سب غایت یختص بر حخته من یشاء در دین
آید و ریاضین انس در ریاض قلوب با شگفته و بلال شوق در باطن ارواح نبغات یا ایصفی علی یوسف
چون هزار داستان در ترجم آید و نیران اشتیاق در کواختر سرشار شعله برزند و اطیافا فکر و فضا ی غفلت از
طیالین که پر شود و فحول در وادی معرفت پی گم کند و قواعدا کان افهام از حد دست بهیبت در تزلزل آید و
سفن عزائم در بحر اقیانوس الله حق قد رده بر یلح و حی تجری بهم فی موج کالجبال در بیخ حیرت فرو
امواج دریای عشق بیجهم و یجیون در تامل آید هر کی بزبان حال نه آید در با نزل فی نذر مبارکات
خبر المذللین سابقه عنایت ان الذین سیقت لهم منا الحسنة در رسد ایشان را بر سائل جوی فی
مفعول صدق فرو آرد و در مجلس مستان با و الست رساند ماده نعیم للذین احسنوا الحسنة و زیاده
را در پیش کشد و کوس حصول از جام قرب بایستی سفره و سقا هم بهم شل با طعم را گردان شود و لک
ابدی و دولت سر دی و اذ ایت نام رایت نیما و لک کبیرا شاهه گردد مکتوب سین و هم
ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر مؤخر فاعتین و ایاد الی الی بعدار اطلع باید و عقلی کامل باید اذ قاق
سنن بهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم را در ک کند و یقینی صادق تا شواهد معرفت و ان من نفع الی
یسبح بحمد و لکن لا تقهر فی تبیههم البعین قلب مشاهده پند و برامی حوال اذ اسألت عبدا عنی فاد
قربا حبیب عی الداع اذا دعان استقبال شود و از رواج بر تبیه غسبتم افلا خلقنکم عبثا و انکر الی
لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فسق یعلمون بیدار گردید و بهر همة الوثقی و ما لکم من د
الله من ولی الاضدیر چنگ در زند و بر سفینه فقر الی الله سوا گرد و در و درای معرفت و ملاحظه البحر
والاقل الی بعدن مرانه و بر غواصی فرو آید اگر گوهر مقصود و بچنگ افتد فقد فاز فی اعطیها و اگر
بالطوب و وفقد و فم اجن علی الله مکتوب چهار و هم ای عزیز چون عسا کر جذبات الله بحجته
من یشاء بر ولایت قلوب و تاز و طالع نفوس را و ایام ریاضت و احاطه فی الله حق حماد

و به سبب این راهی پیش گیر و بماند و هر که این نصیحت را از صاحب این کتاب
 اخذ نماید و این طاعت المستقیم تمام بشود عیادت قدیم الا ان اولیاء الله از حق و عبودیت او بپایان
 نرسد سلام قول امن رب رحیم پیش برو و در جنبه نصرت من الله و فتحه قریب و بشیر المومنین سوار
 شود و نجات خلد و فاعلموا بفتح من الله و فضل و اعنی شود و نسیم عروصا از هر طرف و روزیدن آید
 و اقداح شراب محبت بایستی سقا عیوب گروان شاد شود و آهنگان از کان لک و خزان و کان سعیدکم
 مشکو بر کشد و مقام انس و انسان و کلام الله و موسی تکلیما آنا نکرند و میباید فلان طاعتی به لبصل الله
 و هم و نواظر عین ان بصائر از سیرات حالات و خرم و صیدقا خیر باز رود و هیچ یوم مثل ناظره الی ربحا
 ناظره را سعادتمند و بجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لانی که الانصار و هو یلک الانصار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

کسر حسیلین امور گشته و چون مجادلات و ریاضات این طریق بطور صحیح بکلام و تاجیسین با تلب کتاب و سنت است از ذوق و مواعید اهل این طریق نیز مشایخ و ذوق همان جماعت است فلا تکل من المستزین
بجواب شبیه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال از رسان نیست علی الخصوص او را نسبت بلی کف این طریق کار هر عمر زنده اما از باب فراست صحیح محقق نیست و نیمانه و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط از ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص می رسد و از باب حق و باطل شریک اند و از صد و عا صی احیاناً پیچیده و بین یکسکس محفوظ نیست و حق نیست که بنابر بعد از ان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام و را مو ظاهر و باطن را یافته است لیکن این بشارت اهل حقیقه نیست و مقصود این شایخ از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل و یا ی مشهوره قوت و وقعت در آن مقام بمرسانیده تا سلوات بآنها لازم آید و اگر مریدانش اعتقاد عمری درین کار جد و جد بکار برود و شریک دولت آن بزرگان شود و تامل ندارد فیض روح القدس از بار زد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگوید و بداند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل از طبع نور شمس در آت و فرصتی مستوفی میباشد که انوار باطن نیز لازم در آت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیکر کشف و دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید از بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و در باطن آرد پس تا آن اگر طهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کیاست و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و در خطر است و السلام مکتوب سوم پرسیده بود و آنکه لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بداند که نسبت نوعیست عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جسته از خلق و نسبت که تشکیلیست و تمیز میکند از ان بصانعت و مصنوعیت چون نسبت کمال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر چه بداند تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آن وحدت موج باب میگوند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی باطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عنایت تعلیق است باطن و این نمی تواند و مثلاً شروع و محقق میسازند و اگر شود و اند نسبت اصل باطل چون

[illegible]

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بقی ذات بخت مشرف شده
 زمان نبوت باقیست نمی میگردد و بدین عصمت که عبارتست از عدم جمال صدور و نه میرسد و گرد
 بقدری سافت از اسکان بسوی وجوب از عدم که شرف است و در ترمی افتد و وجودی که خیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم و استیلائی انوار و جو تحمل گشته است بیشتر مصد خیرت شود اما
 با احتمال وقوع شرایع اولی و ناسب نمی میگردد و در تربیت و صلاح نبی نفع خود میکند این است معنی آنچه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا معصومند و این است معنی ظهور نسبت که در مطلق این قوم است بر سبیل
 ایجاز بیشتر صوفیه میگوید و محمد و جعفر علیهما السلام مکتوب چهارم خود را سوال شما که بعد
 حصول فنا که تسلیم دوم حضرت گاه غفلتی از جناب حق تعالی برسد به سبب چیست بداند
 که بناسه این شبهه بر شتاب است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالم است یا بین اوست چنانچه علم نفس خود و عواض خود و حصولی حصول صور معلومات
 و مرآت ذهن توسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت اسکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا ظنی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مری میگرد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
 غیر وجود واحد تحقق نیست و تعدد و کثرت شیونات وجود است و ظن تا وقتی که اصل خود غافل است و از
 طلیعه خود آگاه نیست وجود مستقل برسی خود در پندار ثابت میکند و در همین نظم بلفظنا اشاره بهمان خود
 و یکی بنماید چون قطع این مسافت صطلحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی بین الحق
 و الخلق که از نصیبت ثابت است میسر تر میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظن آن اصل نه
 بدین وجود وجود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در میاید که ظل حقیقی علیه نیست بلکه همان اصل
 و مرتبه ثانی تجسین ظنی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع انانیت نفس الامر اصل است نه ظل آنکه
 علم حضوری او که لازم این تعیین ظنی او بود و تعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا و دلالت بر میشود اصل
 چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیان الامر باطل میکند و چون این حالت استمرار میگردد

توضیحی در باب
 حجب نورانی
 و نورانی
 تمام کرده

وقت و علم واقع میشوند و همین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
 عارف باقیست که تشکیک امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باقیست که
 در آن بارگاه ذلی نه نشاء این اشتباهاست این است که در بول علم را فقور علم حضوری دانست
 شود و ام حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اصله و اجتهاد الجلیلی
 شاه باین هر دو علم است که تجسینش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور و صلوة از قبیل علم حضوری است
 ظاهر که صلوة انجینا باینکه فی حضور خود او بوده و بهر چه باطنی تصور با سبب صورت نمیکرد پس تا بهر قسم
 علم حصولی در هر دو کار که تا اصل عبادتین است و در یک خبر زمان از نفس انچه تشکیک نشود و گذشت
 معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نیست و اندک فاهم و السلام مکتوب پنجم به خود را از اجواب
 شبهات که بر مسائل است که است آیات قیوم ربانی محمد و اهل ثانی رضی الله تعالی عنه بر عظمیون انکه
 و نه تفصیر کرده اند بطالع در آمد و در بیانید که بناسه این اعتراضات هر جمل است یا بر حسب این هم
 از اصول قدیم است اصل تعصب و تکلیف شیخ اگر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله با نوشته اند و حضرت مجدد
 و کاتب خود و اجابا سبب شبهات بطریق دفع و حل تحریر فرموده و انان و اولاد امجاد ایشان حضرت
 شیخ رحمة الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله سبب
 کشف الغطاء عن وجهه بلفظ بطریق اجمال تحریر نموده اند از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 که یکی رساله سبب به عطیة الوباء باصل بین الخطار و صواب شمل با سوله و اجواب در رساله محمد زوی
 شیخ ابراهیم کردی ثم المذنی نوشته و بهر سبب علمای مذاهبا بعد و یا عرب سبب مسلم گردانیده
 و اندوه سه ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون او سبب شیوع داشت و بعد قرون
 گشته شود و اینچه در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدس جناب سالک
 بود و در نوشته اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و منت است
 و اثر افعال و اقوال و موزون بمنزله شریعت پس تشابهات کلام اول موافق حکمت کلام او تا وایل
 گشت یا با کلام السو و العالیة و اگر زنده او را سجد و در اندک این قوم با عذر ای بسیار عارض میشود
 که در تفسیر افعال عبارات ایشان و اقوال ایشان مسامت میکنند و در معلومات کشف بنا نموده

و خیال و خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان نیست
 نمی آید پس بر حایت این امور که اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام که است تهظام حضرت
 مجد و محض فصولی است که بنای طریقۀ ایشان بر اتباع سنت و هفتاد ایشان سخون بهمین نصیحت
 و موافقت است و بیشتر سبب اینچنان این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید شهودی
 چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان از حید
 اسرار و اذیان مردم از سبک وحدت وجود مملو بود است و از آن حضرت مجد و بر توحید و جود بی نه نش
 انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر است که
 مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین حق و الخلق پنجگی که محل وحدت وجود
 حقیقی که تحقق در خارج حقیقی است مگر و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق عینیت ثابت
 میکنند و تصویر بسند وحدت وجود و شهود و در مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب
 بعد حمد و صلوة از فقیر خاں جانان مولوی صاحب مدرسان مسلمة الرحمن مطالعة فرمایند که التفات ناظرولانی
 مشتمل بر شبهات چند که به متوجه بقالات که است سمات حضرت قیوم ربانی مجد الف ثانی رضی الله عنه
 و در دفتر خود و ما این شبهات از عدم اطلاع بر اصطلاحات انجناب ناشی شده اگر میسر شود مجدداً
 تلمیذ کاتب حضرت ایشان مطالعة فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و فقیر مثلاً لام حرفی چند می نگار و باید دانست
 که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر است و یکی معقود
 ثانوی است - دوم وجود منبسط که نشاء انشراح معنی اول و معبر نظایر وجود و بصاد اول است و بدیسی
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر قرار میگیرند
 شد سوم وجود یکا اول الاوائل و سبب الابدی است و بر قوم عین ذات است و ذات بان وجود مصدر
 انما است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هر گاه وجود ذات هر دو حقیقت
 یکی باشد صد و آثار را خواهد بود و منسوب باید که خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف اصح منزع
 لغتلی است تسلسل الانجاچه فصل است تسلسل الگانه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
 و آن دو مصدر است اگر دو حال آن موجود نیست چنانکه باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

و ذات او تعالی و جنبه تسلیم با موافقۀ یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شیخ این
 طلاق وارد نشد و چو قات و هماران فی توفیقی اند و دو شبه دیگر در محبت حقیقت محمدی و نفس حقیقت
 حقیقت محمدی است محلی اند علیه السلام از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر و ابان ناظرولی دارد
 و تمام بل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدسی هذه على رقبته كل ولى لله
 است و اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء تقدیرین خود
 آن حکم حکام دین لازمست که بعضی از آنها اجداد و شایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری اوله
 و عام اخراج استثناء تا آخرین نیز میخیزد چرا که تقدیم و تاخیر امری نسبی است و هر تاخیری که تا آخر
 آن ممکن است که تا آخر آنحضرت از حضرت فضل باشد و کمالی غیر کمالات نبوت با اصالت تمام نشده است
 و تقدیر حق در باطل در التفات نامه مملو بود و السلام و بعد از الحمد ناظرولانی طالع السلام
 مکتوب با حکم بعد حمد و صلوة از فقیر خاں جانان مطالعة فرمایند که التفات نامه ششمین فصل یکی بر دیگر
 ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
 تعالی عنهما رسید و مجد و ما فضل بر دو قسم است جنری و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و سناط
 فضل یکی زیادت قرب است و آن معنی امر باطنی است و محض را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
 و قلت مناقب مرغی بطلب می تواند برد اما فادۀ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت جماع
 قرن اول است و بدیسی است که وجود مبارک این هر دو از زمان در و کتاب و سنت و وقوع اجماع متأخر
 و اصول شش شع ازین امر سبک کشف تحمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
 از غلو حجت پیران نیستند از اعتبار سابق اند و تیر صاحب کشفی که حااطه کمالات این حضرات بکنند حکم
 بجزیم فضل کل طرفی از طرفین نماید بطری آید پس طریق اسلام تفویض امر به علم الهی و سکوت ازین خصوصیات
 و قریضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب ز ادب نباید کثرت و کاین مسأله از ضروریات
 دینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از روی انگیزهای عشقی که با انجناب حضرت مجدد است دم ندون مناسب
 نیست که حرف از عالم عقل و بی حواس برگز در پیش و کم نیاید زده از حد بیرون قدم نیاید زده عالم
 و ذات الهی ازلی است و بیاید و دوم نیاید زده و السلام مکتوب ششمین فصل و نوشته

که گفته اند حضرت محمد و دو سه حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات
 الهیه در فناء علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمام نیازی پیدا کرده
 در تمام با صفت علم عدم العلم که معجز محیل است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معجز غیر است
 و قس علی هذا و آن اعدام تمامه بنابر مقابله و محاذات امر یا دعای انوار و ظلال آن صفات گشته
 مساوی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مساویان حقائق اند و آن عکس
 و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبدی آن حقائق مصداق شده اند
 وجود و عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه صدادر خیر و شر میگردند و نیز کثرت است که مساوی
 تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة و صفات اند که حصول ظلال مذکوره اند و وجود و جویی دارند پس باید
 که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن ملوثی
 تحقیق ایشان بی خط عدم نیباشد و تطبیق صیفت محذور ما چون مقابله و محاذات در میان
 اعدام تمامه و وجودات صفات مقدسه و مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات
 گشته اند صفات نیز سرایای آن اعدام گردیده اند اما اینها محال بالعکس است در نیخی صفات بجای
 ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در صورت ضعیفها واقع شده و جهت وجود قوی و یقین
 حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصداق شر نیگردند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را
 قبول میکنند و اینقدر و ذل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام
 مکتوب ششم پرید بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر نگذارد تا کافر نگردد و کافر نگردد تا کافر نگردد و کافر نگردد تا کافر نگردد
 چگونه راست آید که صوفی القیه بر من است و گاه عالم و شقی میباشد و در حالت صحو و اخلاص علم باوصفا
 و اعراض خود دارد و در مناظر فضل فردی بر فرد دیگر از افراد و کینوع همین اوصاف اعراض اند نه ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر فرنگ با کفر و معاصی و علم با تصاف خود با ایمان فضایل
 دیگر چگونه خود را بدتر از او میتوان دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رذائل بدتر دانسته
 باشد و فساد این عقیده شرفا و عقلا بدیهی است محذور و ما بنده صفت حضرت محمد و حقایق ممکنات
 مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل سما و صفات در علم الهی

و در دو عالمی انوار و حاضرات گشت مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج قلی که ظلال
 علی است یعنی ندانندی بود و ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصداق یا خیر و شر شده اند از
 آن سبب است که نهایت و لذت و وجود ظلی کسب خیر و محض نیست که در عالم محض بر ذات متمسکی از
 حقیقت بلایه ظلالی همان انوار الهی بمنید نه مرتب را بر چه مرتب در شش شان انوار محض و مستور
 است و در ذات نگاه کن به لای ظلال همان تعین مرتب خود خواهد دید نه انوار را چه که نظر و نظر است
 صوفی به ظاهر شرعیه و حسیه و جبریت وجود که در آن مظاهر است و مصداق خیر شده است می افتد و چون
 در آنجا که در مرتبه عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
 و در لای عاریتی که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چنانچه در آن کافر فرنگ دیگر
 حسیه تر نخواهد فهمید از نیجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال
 است و سبب تعیناید و مستعار میداند و همین است معنی فانی تام و جهل مشهور و صوفی را نظر
 جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت مرتبت او که عدم است مستور میشود از وجودی و انوار
 صوفی آنست که در این است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در دیده خود معذور بود
 و در ظاهر کار از غلبه سکر و جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
 را همین غلط واقع میشود اما من عیسی الله تعالی به کفر حیدیه علی الله علیه و آله و سلم مکتوب ششم نوشته
 بود که بزرگی بجای شددید مشابه بجای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بیاری است
 و در این جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسینه انصن گفته ام یعنی شل
 و رب علیه السلام بسته نیامده ام و اما در دنیا رنجوسته در صورت مقام صبر برین ولی ارفع از مقام
 صبر برین معلوم میشود چون مقام صبر برین نفع است تفصیل دسی برنی لازم آید و اینمخی خلاف
 ولی است جواب نه و ما در یادسی نظر این شبیه وار میشود و اگر کامل گفت محل شبیه نیست بیان
 که حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسینه انصن الله تعالی را چه این و نیز رب انی مسینه
 الشیطان بنصب و در اب گفته و این آیات بظهور ولایت بر سبب نبائی و سبب نبوی دارد و لیکن او
 همان جمل شان که عالم السوء و الضمائر است میفرماید انا و جده ناه صابرا نعم العبه انه و اب

پس معلوم شد که این حبیبی آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود که نه حقیقی با وجود طور حبیبی
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش نیست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا بازملاک
اسوال اولاد و شدت مرض و فقر و ایامات و حقارت مردم نسبت بوسی و اهل و عی صبر نمود و چون وقت
ترول رحمت رسید و دانست که کشف این کردب و البته بتضرع و زاری است و ادب انیوقت بصیرت
ترقی از مقام صبر کرده به مقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عاری حبیبی صبر فرمود
و بتضرع و زاری درآمد و در صدد این ادب مأمور به لغو العبد گردید و خلعت منصب این ادب
پوشید که ادب مشتق از ادب است بمعنی رجوع یعنی رجوع به واسطی نفس خود که رعایت صبر چندین سال
باشد مگر و بلکه برضای حقیقی که اظهار حبیبی در آنوقت مضی بود رجوع نمود و احدی نداشت که حقیقی با او نبیند
رسیده و با وجود حبیبی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر و فرمود و گفت انا وجدنا
صاحبنا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله و فیض الیوبی میفرماید الصبر
حبس النفس عن الشكوى الى الغی و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نگرد و بجناب خداوند
عرض حال نمود و پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نمیتواند شد چه که چون این ولی بجناب اتی
تیر و ریاض زاری نموده و دوم تروه زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی چاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یا زویم
بعد حمد و صلوة مخفی نمائید که طائفه از فقهای حنفیه و انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بجرمت داده اند بعضی
از محدثین اثبات مشر و عیت ذکر جبر کرده و بر پی فضل جبر خفی اقتادند و هر دو فرقی بر اه تفریط و افرا
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تفتیح بنیواهد و محاکمه می طلبید باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصرست در سه قسم یکی ذکر سانی بی ضمیر آگایی قلب این معنی از اعان
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبر
بذکر خفی و بنای ملاقات این قوم برانست و محمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
وقت است مذکور است در ملاقات حقیقی و یا بلا ملاقات او و یا غایت است از آیه کریمه و اذکر ربکم

در این کتاب تفسیر ما و حقیقه و در این بحران اقلی بالعدد و الاصل و دوم حضور آنکه در
در این کتاب است و از آنکه و اما و این طریق استدلال است از اثر مبدء و این معنی در بیان شریع معبر
در این کتاب است و سفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم از این
در این کتاب است و ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این تیر دو وجه دارد یکی که آثار
در این کتاب است و ذکر کردن بر اسلخ نفس خود و همین است ذکر خفی و زبان شریع و ما خود است از آنکه کریم
در این کتاب است و ذکر آنکه انچه ما و خبیثه انه لا یحبب المعنایین دوم با اسلخ غیر است که در شریع مع
در این کتاب است و در مواقع خاص فضل است از خفی بنا بر حکمتی نه سطا چنانچه اذان و اقامه و قرآه بجز در
در این کتاب است و اقلاننا نین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
در این کتاب است از فساد سمع و یا که مانع است قبول عمل را فضل ذکر خفی بر ذکر جبر مخصوص کتاب و سنت
در این کتاب است و طفا بلکه از فحوا ی حدیث آنکه لا ندعون احدنا ولا خائبا من جبر معلوم میشود و
در این کتاب است و نیز مراقبات با طوا معمول که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب هفت
در این کتاب است و نیز مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدء فیاض افند نموده اند و شریع از آن است
در این کتاب است و فائده یا بحث و فائده یا در آن تحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب سنت ثابت
در این کتاب است از غیر آن اگر چه سباج باشد و سن وجه سفید بود و تعلیم ذکر کا طیبیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در این کتاب است و راضی الله تعالی عنه بجز آنکه از شد او بن اوس ثابت شده است بجز مستطافا
در این کتاب است که در اول این حدیث است که آنحضرت با بستن در امر فرمود و این معنی نیز شریع است
در این کتاب است و گفتگو و جواز عدم جواز جبریت بلکه فضل کی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر
در این کتاب است و انکار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جبر نیز همچنین چه که جبر در بعض مواقع مشروط
در این کتاب است و نیز مراقبات معمول و نیز اثبات مشروط و عینه ذکر جبری که در متاخرین مروج
در این کتاب است و بعضی انبا ی بشره مکاره می نمایند از طرفین قبول نیست و لائق
در این کتاب است و اما مستقیق است و اعتدال استحسان و خیر الکلام ماقبل و دل و السلام علی من
در این کتاب است و تابع المصطفی علیه السلام و ان شاء الله مکتوب و دوازدهم محمد و مادر مسئله

سماح و در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سماح مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماح بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد گلامی موزون با کفنی موزون بے مداخلت مخد و شرعی انشاء نماید و فسادای ازان در بیان
 مستمعین نراید بلکه سرور و یا خرنی و قلب پدید آید این قسم سماح البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که گلام موزون و نشید موزون باشد و چراغ غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات شریعت
 مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیار علماء را است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق الترام - قسم دوم
 آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر است بجزمت خواهد رسید و اعتقاد ابا حاتم متفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماح مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل خقیل شیرین نمیکند و آنکه معاد بافیون است رغبت بخل
 نمکین نمی نمایند با آنکه کی نقل دیگری را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
 به نشاء شایه است از شور نعمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت
 بر بودگی رافیون مناسب است از سکوت خطر بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف
 ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
 و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط منع است
 و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره
 باید طلبیده و الحمد لله که فقیر از سماح غیر مباح تأنب و سماح مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرورت نیست از کتب قوم
 ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماح مباح جهل داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و در این تحریر میداند و پس خیر الکلام ماقبل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم من و ما و در سلسله اختیار علی اسمها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
 بعضی از ارباب بقبض و فتنه و فتنه در حق نیست و اگر در صلاح امور عباد حاجت بشنود و حق
 اعتقاد اید و است که او حامی اختیار و مستقل و بی غیر محض هر دو مستلزم آنکه از کتاب و سنت است
 و عملی با مثل اعیان اینها حکم نفس علی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کج
 ان شاء الله از مجید صرف غلظت و ظلم حکم عقل شرع معلوب است از جناب او تعالی شأنه پس
 نفس یا ابدی است که افعال با مثل حرکات در تعش نیست بلکه مسبوق بعلم دارد و قدرت است
 است صاحب اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نامیست هر گاه بخواهد
 و حاضر میکند و این است حصه حیر معنی فعل ضروری و چون اختیار تام و بی محض تحقق نشد
 در است متوسط چنانچه از ارباب مشهور حضرت امام بن العابدین رضی الله عنه که در مقابل حال
 آن چهل و نه الله فرموده است قدا و میگردد (اجب و لا یقبض و لکن امر بین امرین و بین
 است بسان شرع معبر است بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم
 شد که افعال با مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناسط تکلیف است و پس ظاهر
 در عبادت ضعف اختیار عباد و بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ حقیقی
 صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم دارد و قدرت
 و بعد از سبقت این هر سه صفت افعال عباد شایسته من وجه با افعال او تعالی دارند و بجز
 تشویش از مجید محض است اصلا مناسبت ندارد اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
 و بعد از سبقت ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود هر دو از ذات
 و ذات تمامه است با کمالات منزه و ظهور جزو است از اجزای آن چه که حضرت وجود و بسط حقیقی
 نمی شود و ازین راه میفرمایند که کلاشی فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است
 صفات و شیدوات حضرت وجود پس باید که در هر نظری از مظاهر خصوصاً و انسان که مشرق است
 و صفات صفات اختیار هم تحقق باشد یعنی تکلیف امر و منی بران بود و السلام
 علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر البری مکتوب چهاردهم بر سید و بوند که گفتند مثل

مشرکان عرب وین بے اصل دارند یا از اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد و مختصری از ادوی تحقیق و انصاف هر قوم میگردد و بداند آنچه اگر کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
 انبست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاششان
 کتابی است که بید که چهار فرقه در دستگیر احکام امر و نهی و اخباری و مستقبل به واسطه ملکی بر جهان نام
 که آله و جواهر ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شش فضا به استخراج نموده بناس
 اصول عقاید بزرگان گذاشته این فن را هر هم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و اخراج انواع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب برآورده برای هر فرقه مسئله قرار داده
 بنای فروع اعمال را برین نهاده این فن را گرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکر کند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرورت است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را یک نام کرده برای اهل هر یک یک علم را از آن هر چهار فرقه
 نموده اند آنچه ستاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اقتدار ساقط است و پنج فرقی اینها در توحید و
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میداند و اقرار بفضای عالم و شتر جهانی و جزای اعمال
 نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضیات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکارشات اینها را
 ملولی است و کتاب خانه ناما امر و موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشتراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرست عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق نقطه و تجربه
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از آنها مکتب میگویند بران موقوف است صرف
 مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
 و منسوخ شده و از ادیان منسوخ غیر از دین بود و نصاری نسخ دین و دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین با سبب بار در معرض محو و اثبات آمده و
 که حکم آن که میوه و ان من افلا اخلا فیها من بین و کریم و لکل امرئ رسول و آیات
 و علامات بتیاریست و بیاد سل واقع شده است و احوال آنها را کتابها مضبوط است و

بانی است و هر چه که در کمال و تمیز داشتند و حجت عامه حاکم معاصی و عباد و دین
 است و هیچ امر و نگذاشته و شش است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در قریه مدینه
 است شده و احکامات و تقییدات و غیره بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد از ظهور
 حضرت خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و بعثت است بکافران و دین او ناسخ ادیان است
 و از غیر الله صی را ان انقضائش زمان مجال عدم انقیاد و سه خوانده پس از آغاز بعثت او تا امر و ترک
 و سه و شتا و سال است هر که با وی نگردیده کافر است نه پیشینیان و چون شرع حکم آن که هیچ
 از من قصص علیک و منهم من لم یفهم من لم یفهم علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است و در شاستر
 مذکور است اولست نه نار حرم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها را واجب
 است و من متحقق است بشر را اگر تعصب و بیان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
 در شاستر خاتم الرسل گذاشته اند و سان شرع از احوال اناس است که حجت حقیه و اصل است و کافر
 است کسی را بے دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت است پرستی اینها نیست که بعضی ملا که
 با امرای و در عالم کون و فساد تصرف دارند و بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
 دنیا تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده بجا و یا اندوه
 آنها ساخته متوجه آن میشوند و بسبب جلوس توجیه بعد مدتی مناسبه بصاحب آن صورت بهم میرساند
 و بنا بران مناسبت عوالم معاشی و سعادی خود را و ایسا زنده و این عمل شایسته بنکر که بطور دارد که
 معمول بصوفیاء اسلامی است که صورت پیغمبر تصور میکنند و فیضها بر سیدانند و بقیه فرقی است که
 در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را تصرف و مشورت
 بالذات میکنند نه آنکه تصرف آتی و اینها از خدای زمین میدارند و خدای تعالی را خدای آسمان و زمین
 است و الوهیت و سجده اینها سجده حقیقت است نه سجده عبودیت که در آیین اینها بجا و پدید و پیر و شاستر
 جلت سلام این سجده مرسوم و معمول است که از آن وقت میگویند و عقاید قناس متکرم کفر نیست
 و اسلام مکتوب یا نژاد هم نوشته بودند که حضرت محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه و مکتوبه
 از کتب خود و نسخ مکتوبه بایه کرده اند و توبه و جود محبت بنبی ابلیشان منع سبای میکنی و کتب و اتباع

موجب لازم است محمد و ما و جانه بشا اقبال کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کان
لحق من و لا حق منة اذا فطن الله و رسی له امر ان يكون لهم الخیر من اصل هم
و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن من احل کفر حق بکون هواه تبع لما حفت به و حضرت مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه کتاب کمال آنحضرت اندکست طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته
و علماء و اثبات رفع سبابه رساله با شتمن بر احادیث صحیح و روایات فقیه حقیقه تصنیف کرده اند تا بجای که
حضرت شاه و مکی رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد فیروزین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
حدیث بی ثبوت زبیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد و انق شده و سنت محفوظ از نسخ بر است
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین جهت که حضرت مجدد ترک فرموده اند مقول نیست
و حضرت مجدد ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد و هم مذنب حقیقی و باشند امام ابو صفیه
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو من جملة انوکوا قولی بقولی رسول الله
صلی الله علیه و سلم پس امید است که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح
متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد بآن علم و وسع ان احادیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم تا
سهاک حضرت ایشان این کتب و رسائل و روایات شهرت یافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذاشته
که ترک نموده اند و اگر هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان عرض ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف دریافت ترک نموده باشند
گوئیم که کشف و اسرار و یقین معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معناداران مکتوب اجتماع
اکتشف کرده اند و امید است که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام ترغیب بر
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نماند گردد و السلام مکتوب شایسته و هم پیریه بودند که در
عمل بحدیث و انتقال از مذنبی به مذنبی چیزی فرایند محمد و ما و در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
رساله نوشته طحطا آن بفرسی محرز شود قال الله تعالی ان کنتنر مشعبون الله فانبعونی
یحسبکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن من احل کفر حق بکون هواه تبع لما
جفتنر به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل صفهانی و در

کتاب خود آورده و در کتاب اصل که امام ابو صفیه نقلی است و فرموده انوکوا قولی بقولی رسول
الله علیه و سلم و قولی القواد رضی الله عنه و قول مشهور است از امام
عبدالله بن محمد بن یحیی پس یکدیگر ماری و فرقی حدیث دارد و ما سحر از نفس و قوی
و حدیث کتاب آن حدیث ثابت عمل نماید از آن جهت امام بنی یحیی که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
من جملة انوکوا قولی بحدیث صحیح است و فی باب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند بن عمل امام را انوکوا
قولی رسول الله خلاف کرده باشند و نفی نیست که هیچ یکی از علماء از امت هیچ حدیث را حاکم نگذاشته
و انوکوا قولی بحدیث رسول نص است بر آن که هیچ حدیث با امام زبیده بلکه بعضی از آنها
در حدیث است و در حدیث رسول که علم اهل امت و لازم حجت جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
در حدیث است ایشان نیز فوت شده و پیدا اند یعنی را به که معرفتی بحدیث دارد و ظاهر است که بر او
است عمل بر غیر واجب است و اتباع هیچ یکی از این امر واجب نیست و اهل امت فتنه مانده سب هر که بحدیث
و انوکوا قولی بحدیث رسول و انوکوا قولی بحدیث رسول و انوکوا قولی بحدیث رسول و انوکوا قولی بحدیث رسول
قال ابن عباس بنی ازین غایب شهوره تفصیل میفرماید امام سیوطی رساله سنی بحدیث اهل اهل انتقال
و احادیث تألیف کرده خلاصه آن نیست که انتقال از مذنبی به مذنبی جایز است و جز نموده بر آن امام را نفی
و است و گفته است امام نووی و در رساله گفته که بعد از دین مذاهب آیا جایز است مقلد را که انتقال از مذنبی
به مذنبی کند گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غایب شدن اهل اهل
دین مالی علم است جایز است او را بلکه واجب و اگر تغییر کنیم نیز جایز است و مقلد را حالات اند و بحسب عقل
اجتماعی مالی نه چیز که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است
و جدی پس اگر عامی و عامی است از معرفت نقد و از مذاهب خود جز اسم نمیده اند و انتقال باره حصول
العیاه کرده پس امر و اخلاص است که بحقیقت انتقال و استیان است و اگر عام و فقیه بود و برای رضا
حال یک پس امر و اخلاص است زیرا که تابع مذاهب می کند بر غرض دینی و این معنی غیر جایز است
اگر مذاهب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب دینی است و مذاهب دیگر را و ترجیح یافته است
در اول پس برین چنین کس انتقال واجب است و بر دینی جایز و اگر عامی از فقه است و در مذاهب

و سنی و شیطان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع میشد و هر که بنا بر اعتقاد اهل سنت
 بر اخبار است و خبر محمل صدق و کذب است مگر مشهور که افاده یقین نمایند و این قسم خبر را درین باب
 کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوم این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
 توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان محمل منجی و مضمون کلامیه که تصدیق و اقرار آن
 آوخی مسلمان میشود و این است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن محمل و محبت بر عیادت
 شریف صحبت چون خدمت آنها و قرب قربت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است و
 مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب ایمان قدر است چه اگر منصب عصمت به مذموب
 اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرت انبیاست علیهم التحية و الثناء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
 و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفت اتفاق می افتد و آنهم فیما بین دو مقرب
 بعضی دیگر و در نهایت صفای باطن تصدیق می انجامد و اینکه با باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اشتباه
 کند و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند و بر آن تقریرات کرده نقطه را دره بینا ندانند از اعتبار
 ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بخت
 معیند فقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از سبب فیاض سنت طریق نجات از مملکت این شکوک
 می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وار شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و رسول
 الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهیبت که این مطالب
 علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر جناب بعیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
 فرقه را درین مقام مجال و مزن نیست و انحراف علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آل
 مکتوب نور و اتم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده
 که بعد من و ازاده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین و ازاده تن خلفای اربعه که متصدی
 خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلا
 کلمه الحق کرده اند را امید دارند و شیعه و ازاده امام سلام الله علیهم را میگویند و اعتقاد و حق درین مسئله
 کام بجانب سنی و مانی بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لغت خلافت اعم است از آنکه

الطاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از اسکیون که امر خلافت
 سنی سازد و شیت خلافت ظاهر و موقوف بر قدرت و دست طاقت مست یعنی خزان و افواج که شرط افاد
 علم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
 حضرت الله علیه السلام پنج کی و هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلافت از
 ایشان است نیز شش ماه پس است و اگر از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمیع بین المذنبین باین
 وجهیه ان کرد که ترویج ظاهر درین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از انرا و تو
 افت و نفوت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مزکاة حضرت آن
 علم اسلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و ازاده امام صلوات الله علیهم متفق
 و در ذات با برکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی صحیح بود
 و در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
 حق باین حضرت تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت
 ظاهر و باطنی و دیگر اربعین حد و شان و عشره در صورت تکلفی اینجا به و السلام مکتوب است و نوشته
 بودند که با او است و همه مذات حضرت حدیث رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در حد مبارک
 زیدی علی الله علیه و سلم و بعد از ان نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواسطه دیگر داشت ثابت است و نبی
 خالی از اشکال نیست که از جناب حدیث بیا رب بعد است بر اهل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
 و اگر حضرت حدیث خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و ما که در خلافت و نزاع طرفین معذور میباشد و حق بهر دو جانب میباشد
 و هر دو مقام است شخصی نمائند که در قضیه انک حضرت مرتضی چون خطیب جناب رسالت آید علیه الصلوة
 و التحیات احساس نمود با قضای استیلائی محبت و بقتل و اسی مصلحت و وقت بنابر تسکین و تسکین آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بنفس الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت حدیث کرده و موقوف
 داشت و اهل این خبر حضرت حدیث را بوشت آورد و چنانچه در کلام مقرران بارگاه با چنین کلمات
 درین اوقات موجب عقوبت و محاربه از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذنی غیباش

پس احواف حضرت صدیق اعظم رضی الله عنهما بکلمه غیرت ثبت و اقصای بشریت است که
از آن چهارده نیست نه از راه دیگر نه از جهت باقیست این دوشت باقیست و تکلم حضرت رضی باین کلمات
بیشتر از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب تر محبوب می باشد بلکه محبت محبت پیغمبر
بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز بزرگوارتر است و خصوصیت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند
بلکه ما که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوٰه و السلام چنانچه دوست و طاعت حضرت خیر النساء علیها
و السلام با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما در حدیث صحیح نبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت
تعلی با وجود قتل و قطع از دنیا بقدر قلیل از مال با وجود تنوع جواب ساقول از حضرت صدیق چنانچه مال
را کار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت و فرزند رسول صلی الله علیه و سلم و این امر سهل چرا
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال بی اثر است که حلال از زنان مالی در عالم نیاید مافی ترک دنیا و بعد از
تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استقی بیشتر باشد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
صدیق بحدیث شریف است سخن معاشرا لا نسیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
سبا که بنی معصوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت و رحمت
امور جلالت نیست و تسلی از حد حضرت خیر النساء باین جواب یا با محبت خواهد بود که نبوت ارث بایه تورا
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شریعت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه محبت تواند شد یا از راه
تا نزدیکی خواهد بود که لازم صاحبزاده گهاست و بکلمه لا تبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
مزرعی را تغییر نمی تواند و او شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طایفه
زردن آنحضرت بر روی فلک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو معذورند و هر دو طرف
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است و السلام علی
من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخد و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة پر نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانکه که فها
مشکل متنازع و دیگر مگر قرن چه ضرورت و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکور نماید تسلی او باین
مسئله و آنکه هر دو اصل شایسته حکم حقیقی است منطبق آیکه می قالان گفته اند صحیح است و تقوی

ایران سال خطوط بعدی گیر میرسد توقع زندگی کجاست که رنج عمر بر بایک شید و خود را بیاورد و سنان
 یه و او خدا عزیران یاد آور سلامت و دلدار اگر آن مشفق مجید را با و تشریف نوا باشد هر دو شتیاق فقر و
 سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجانب است که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر وی تازه بر روی کار می
 و حق تعالی رضی میفرماید اللہ تعالی فتوحات ظاہری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشد
 السلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه نیم جمادی الاخری روانه ملی گردید خدا برساند
 و نفع جدائی آنجناب بانود جماعتی برود خدا قادر است که باین ضعیف پیر بپای طر فین باز هم سعادت
 ملاقات سر پا برکات دیر سازد عنایت نامه محقری معذرت می رسید بارک اللہ فی رزقکم و حکمکم و از
 عای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و دات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با اینهمه ملائمتا عرض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته مقید
 می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض اللہ خان صاحب چه نگارم مناقب محاسن تمام عالم و نرسد و جو داین
 و جوان جمیع ساخته اند خدایش باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقر سلام و اشتیاق فرادان فرمایند
 و بیا و لا و ایشان دعا و رقیان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از نیجا و آخر صفر سفر کرده در حد دوم و ادب
 پادشاه را دید و گفت و همراه شکر قصد ملی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد توقف و گطری تاب
 سردی خوردند و سرد شدند و جان بحق سپردند و در جلی قدیم بجاگام سووند و داغی پر دل گذاشتند که مری
 ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند و طفر علیخان در حضور ماند و سر واران بگو تعلقات
 بحال ایشان داشتند و در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینچار فرصت و فاسد و عده یعنی تحریر
 اشعار را انتخاب و غیره کجاست دیگر تشریف فرمود و ن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه
 اند براسه صاحبان آن شهر فتوح است سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا
 مشغول باشند و میر حسین و حسین بجهت و جد تمام کار را تا مکالات نبوت رسانید و نسبت
 ارشاد می یافت و دید و ز اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دها و السلام -
 مکتوب است و ششم عا د آ و مصلیا و مسلما حضرت میر صاحب مشفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بگذر مرگ و نویدی وصال باب حیات نوید قدوم

[illegible]

قدوس کلمات در این مودعہ سال از مدہ جاوید سانی چه کنم از مدہ مفسر و باو
 علم طریقہ کہ روزی صد گس را بل زیادہ از ان توجہ اتفاق می افتد قوی انقدر جلیل و کبریا
 قیام و نماز فرض مانده است و بس و اگر نیز بخیر و جمع این خیر زندگی اثر بسیار میدیدم و ان شاء الله
 و بیا صفرا را و سبب من و ام که از چندین سال ہر سال اتفاق می افتد میرسم و از و رو خود و ان
 بعد اطلاع میدهم یقین است کہ با حیای این مرده نخواہند پرداخت و از یاد عمدہ های قدیم حالتی
 میگردد و بر تنہای خود و جسمی آید کہ در قالب تحریر می گنجد و در سخہ مبارک نغفات الانس و زکرات
 بہ القاسم شیریں رضی اللہ تعالی عنہ این دو بیت در نظر گذشتہ و درین ایام فقیر از جابر بودہ
 و در مناسب حال و انتہای نگار و سقی اللہ و قنات خلوج و حکم و شرف الموی فی روضہ
 الانس ضاحک و اقامت زمانا و العیون قمریہ و صحبت یوما و انجھون و انفاک امید است
 کہ در مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بقطر از صاحب کتفا میکردہ باشد و از احوال
 برکات شہد مال و ارادہ شریف مطلع سازند و السلام مکتوب بہت بہتیم البسم اللہ
 انتم شمارا بخارفتہ جای فقیر گرم سازید کہ در آن ضلع عالمی نمیدہ و درویشی صاحب بہت نیست
 بخاطر جمع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راہ باطن خود راہ نباید و او اوقات و ایصال
 متعلق دینی ظاهر و باطناً مصروف دارید کہ او سجانہ شمارا دولتی و اوہ است شکرش بہین است
 قال الجنید المتکبر صوف النعمۃ فی مہنیات المنعم و بہیج عبادتی بر این عمل
 می تواند شد کہ صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبہا الصلوۃ والسلام انشاء اللہ تعالی
 و دوست کہ ضیق بدل بوسعت می شود مشکلی نیست کہ آسان نشود و اگر از غیب چیزی
 رسیدن کردی مضائقہ آنرا قبول باید کرد و وجہ معین بے طلب سوال منافی توکل نیست اگر ان شاء
 اللہ باشد خصوصاً درین زمانہ باعث رفع فقر و خاطر است و توکل صرف باعث بے جمعی است
 و اس المال صوفیہ بہین جمعی است انشاء اللہ و سجانہ جل شانہ متبعان سنت نبوی
 علیہ الصلوۃ و التحیۃ و درویشان خاتماہ مجددیہ رضائع نخواہد گذشت خاطر جمع دارید و در
 تعلیم طریقہ و در کتب عقیدہ باشد و ختم خواہم رضی اللہ تعالی عنہم و ختم حضرت مجدد رضی اللہ

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, running vertically along the right margin of the page.

و اینست که در دنیا زندگی مومنان است و وعده رحمت و آخرت است بشهر سلامت ایمان و بر کرم و پیش
 انعمت های الهی شکر واجب است و به خلق پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بظرف نماید خداست و
 باید که در روز و خدایستی نباید خواست که بخیر محبت خود نماید خداوند در و هر جا باشد با خدا باشد و بر محبت
 پیران طریقت باشد میان محمد و ائمه احوال شکسته حال باز نزد ایشان پیوسته حق المقدور و امانت ازین بیخ
 ندارید و معلوم است که طالبان خدا در عالم کرم اند اگر کسی بیاید نام خدا و در ایام و در کجا بسیار و در و

مکتوب سی و سوم از نویسنده و خاندان در طریق انبیا سرور و بر سرید باریک الشرفی که اکرم و تکمیل کرم
 انشا الله تعالی کثرت مستفیذان و فتوحات هر دو جهان الهی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتبی الی پیریت
 اتباع سنت مبارکست و در حق بخور و در میان محمد قاسم به عا و تو پیستید ایم و معلوم شد که شما هم مستفیذید
 انشا الله تعالی اثر ظاهر میشود و تفصیر که از آن بخور و در واقع شده بود و آن حرم او نبود و معاف کرد و حکم تو حکم
 باز جز آن و در بنابر راه میدید شما هم خاطر جمع سازید و در حق او دعا و توجیه سرگرم باشید و ضعف بیبری و افرو
 و کثرت یاران و نمایندگی بقوت ستاره و در توجیه و آن تیر و از خردن احمد الله علی نوار و الصلوة علی سوله
 محمد و آله شافع علیه الرحمة بدر دفع وفات یا قنند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب حمه السعد علی
 مدفون شده اند و شاه رحمت الله نیز در دلی آمده بودند و در حضرت یک منشر از اینجا رفته یکبار افتاد و
 سر و دند بعد بخیر و نگین در پهلوی میان محمد شیر و هم سود و دیوان حلقه آنجا مسلمانها خوانند و فقیر از دعا و توجیه
 غافل نشاند و احوال یاران حلقه آنجا مسامی آنها نیز می نوشته باشند افعال از وطن به بلده کتف و بسیار بجا
 شد و این حکمت است حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره و در سال از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را
 از چهار نوع فساد نگاه دارد یکی اصحبت طائفه که محرم نباشد یعنی و دیده این شرک نباشد که صحبت غافل
 سخت زیان و در دو حجت الفساق داء و دهاها مقدار همت هم دوم از قیمة شبه سوم از بسیاری
 خوردن چهارم قنند الغفلت خوردن هر قنند که سالک بغفلت خوردن ششم صحبت شود و هر که بسیار خورد و طاعت
 اگر ن شود و هر که باشد خورد نور باطن وی بظلمت بدل شود و هر که با غافل صحبت دارد و هر که شود و هر که
 درین بقی با تو شرک نیست و در محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از پنج کشیدن چاره نبود پس باید که
 در این بقی که جواب داده و شود و باشد و گفت که و شریعت مد و تخی بالغ شود که منی بطریق

و اینست که در دنیا زندگی مومنان است و وعده رحمت و آخرت است بشهر سلامت ایمان و بر کرم و پیش
 انعمت های الهی شکر واجب است و به خلق پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بظرف نماید خداست و
 باید که در روز و خدایستی نباید خواست که بخیر محبت خود نماید خداوند در و هر جا باشد با خدا باشد و بر محبت
 پیران طریقت باشد میان محمد و ائمه احوال شکسته حال باز نزد ایشان پیوسته حق المقدور و امانت ازین بیخ
 ندارید و معلوم است که طالبان خدا در عالم کرم اند اگر کسی بیاید نام خدا و در ایام و در کجا بسیار و در و

و اینست که در دنیا زندگی مومنان است و وعده رحمت و آخرت است بشهر سلامت ایمان و بر کرم و پیش
 انعمت های الهی شکر واجب است و به خلق پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بظرف نماید خداست و
 باید که در روز و خدایستی نباید خواست که بخیر محبت خود نماید خداوند در و هر جا باشد با خدا باشد و بر محبت
 پیران طریقت باشد میان محمد و ائمه احوال شکسته حال باز نزد ایشان پیوسته حق المقدور و امانت ازین بیخ
 ندارید و معلوم است که طالبان خدا در عالم کرم اند اگر کسی بیاید نام خدا و در ایام و در کجا بسیار و در و

و اینست که در دنیا زندگی مومنان است و وعده رحمت و آخرت است بشهر سلامت ایمان و بر کرم و پیش
 انعمت های الهی شکر واجب است و به خلق پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بظرف نماید خداست و
 باید که در روز و خدایستی نباید خواست که بخیر محبت خود نماید خداوند در و هر جا باشد با خدا باشد و بر محبت
 پیران طریقت باشد میان محمد و ائمه احوال شکسته حال باز نزد ایشان پیوسته حق المقدور و امانت ازین بیخ
 ندارید و معلوم است که طالبان خدا در عالم کرم اند اگر کسی بیاید نام خدا و در ایام و در کجا بسیار و در و

بطوری بقربانید که شمع متاثر گردد و اگر نه خود را معذور دارند که پادشاهای سرسری فایده ندارد و تنها عنایت ایشان کافی است و قیصر را در دو دیوایی بحیث گاهی بنیال بگذاشته بقرب بودن این نوع شمع در آن محروم احتمال صورت نمیشد قوی است والسلام مکتوب چهل و یکم شتیاق و شفقت با بجال شما همان است که بود و خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیالند و بجه معاش در آن شهر واقع شده اند بشر مقدور و متقاعد و توفیق خدمت ایشان نیست و انید الله تعالی شما را بر عا و منصور و بر حیا مسرور دارد و نیاز شمارید و بوقت رسیدن آنجا قبول کند و از آن سال رفاقم حکم نصف الملاقات دارد و در بیع بنایک و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولی است خدا خانه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم

احمد الله حمد اکثر امید قوی است که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد و تلاوت سوره لایلاف جمیع و شام لازم گیرند و همه دوستان و مستولان را بقربانید و از آشوب هنگامه که درین حدود و بسبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رهسپار واقع شده و قصبات و دیبانت تالارج رفته پیرنویس مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مملکت بجات یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و نجد مستنیر میسرند و التفات نامصد رسید و بمنشون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بفرماید الله تعالی همه را سلامت و در و سروران انچه در توفیق نیک که راست فرماید و اشتیاق از دل صفا منترل خود در یابند و خبر جانگاه واقع حضرت مولوی غلام محلی صاحب رسیدند آتش زنده و در باب برگزیده انانید و انا الیه راجعون و سرایه تسلیم این است که فرما ما هم میر ویم والسلام

مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود را عزیز الله مع والد خود و رفیق فرنگ است و از و من این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیران عزیز بطی نمانده و از مدتی بجانب جانداد خود رفته اثری و خبری از او اینجا نیست فقیر در تیر سیر آوردن و طلبیدن والد آن بر خود را به ملی معذور است اگر چه حاصل این شکل شود و از و عا و ریخ نخواهم نمود و آن مستوره در بیعتی بتلاست که تجریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - والسلام - **مکتوب چهل و هشتم** معلوم است که برادریت خط و خط نمی نویسد بنویسد که بنویسد بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف دارد و در حدیث ما و شما این نقطه گشایش ندارد و سلیقه قریب مردم آنجا معلوم تکلف بیزه اوضا ندهند

بزرگوار
کتابت دیبانت

بعد از این باشد بطوری بنویسد که از میراجبی میرزا باغبانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسد باعث تحریر آنکه میرزا صاحب از فرزندان خواجہ احترام قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و در هر جای فخر و شجاعت بوده اند اگر گردش روزگار قصد پورب کرده اند خدمت خواهند رسید و در ایشان را منتقم است بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - والسلام مکتوب چهل و نهم

با ان طریقہ را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متفرق دارد و حاصل نمیدارد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقہ باطن او معلوم است و با وجود عیالندی و جمعیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیل در آن مقدور زندگانی مع حلقای تواند کرد و از سر کار دنیا داران این مملکت بسی شما میرزا پیر هم موجب برایتیم و هم سبب رضامندی و درویشاست و خدمت دینی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان میرزا حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرزمندی رضی الله تعالی عنه که با حلقای بسیار علاقه روزگار و جمعیشتی ندارد و همه متعلقان در شما بجا بنویسد و تقریری میباشد موجب شادی و سران است و تاریدین فقیر یاران طریقہ که در پستی بحیث اند بخندست مولوی عبد الرزاق که بظاهر باطن ایاقت ارشاد و تعلیم طریقہ دارند و رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت و انند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم عالی از فایده نیست اما شجاعت اصحاب بسیار در کار است و اگر فقیر دوستی شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده باشد که برای شما مفید خواهد شد و تا شانه الله است والسلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست و در اوان طریقہ پیش فقیران بزرگان بنی غنیزان حق تعالی ما و شما را بتابع سنت نبویه علیه الصلوٰه و التیمه استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بلده متبرکه سینه و در آن و مزارات حضرت علیم الرضوان شهادت رسید و صاحبزاده با اداره هر شهر و دیار شد و جماعه تقدیر آن طرفدار کرده اند خصوصاً حضرت میرزا الله صاحب که با فقر خصوصیت بسیار دارند و نشر این می آید اگر چه حال بان ملک و مردم آنجا خفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقہ بقدر مقدور در دست و زبان خدمت ایشان مقصود باید بود و قصد و صا در نیوت که صد سفارت و جلال و ملن باین بزرگان

رسیده است زیاد و زیاده است و السلام مکتوب بخانه و یکم میان محمد اکبر زیاده در بقیه بقیه بقیه
 میرسد تا نصف و از هر اسکان رسیده اند اگر التماس توبه از شما بکنند البته توبه بدینند و در اسرار و در جوی
 ایشان نیز سعی نمایند و از کلمات انجیر تا قدر در دفع لغزش و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
 رحلت نزدیک رسیده و عمر از پشیمان و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سی و نه فرغ از راه و شمار از دست
 و السلام مکتوب بخانه و دووم فقیر از سیر و سیر و مراد با و فارغ شده است و قصد تماشای شما بجای
 و در انشاء الله تعالی عنقریب رسد و سه مقام در برپایی کرده و انچه پیشتر شده و پنج و شش مقام در
 شاهها پور نموده و مراجعت پسبیل بیناید بعد از آن بدین سیر و دو با و در نصف پیری این حرکت عیاف
 را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض و محضر و دید است که خدا سید انداخته است و بقدر اشتیاق صاحبان است اند
 عزیزان شتاق هر که در برپایی باشد و اطلاع انفعی باید داد که فقیر را بعد و در و آنجا با غرض خبر کردن مقدور
 نیست که از ساکن احباب واقف نه مباد که ملاقات میسر نگردد و السلام مکتوب بخانه و سوم
 حال مردم انچه و در تباست خدا رحمت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک نیست
 که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک بخت قوی قصد
 سفر حج یا جماعه فقره فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد است در آن
 دولت ملاقات سر پا برکات این بزرگ را البته در یابند و خود را از خدمت پیچ و معذورانه در آنکه ملاقات
 شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
 و تقیم ساوک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب سینه
 قاسم علی خان او صلعم الله تعالی الی غایت ماتمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گزیند که تحریک
 علمه درین باب و چنین وقت مناسب نمود و السلام مکتوب بخانه و چهارم از جهان بدین
 معاش نوشته اند بجاست اما فقیر لطافت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نماده برای پرواست یا دان
 طریق که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و ماه بهر بی میرم که متعلقان در اینجا هستند و از هر طرف
 فقره تصدی می کند باین همه دنیا و از آن حد و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یا و باین
 که ملاقات ان قصد است اما شمس فصل است که خانه سامان و نشیمنی در آن است و در آنجا بودم

و در آنجا بودم و در آنجا بودم و ملاقات فقیر و شت بخانه که نایب و حافظ دست خان که پیش
 حاضر شده بود و بخت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان رفیقا شاسم بطو کجا پایش معلوم
 و چون که شما این دو بار بیکانه و بی معاش و عیال و واقع شده و بقطع نظر از حقوق و شتایی می وقت
 این کسی عیال است اما حقیقت این است انچه نوشته ام و در دنیا و از آن خلق پسبیل بجال خود را
 و در آنجا که این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب بخانه و پنجم از خیر با نکر از رحلت میر سلمان
 صاحب چه نویسم که برین گذشت است یا رفت و ما چه نقش پا بجاگ افتاده ایم و سایه میگردد
 و این کار ساکنان و گویا که با محمد بن با هم بر سر و بزم و خیر قوت و مقدره هر چه مغفلی بیکم از خطی
 و در این خانه صاحب سلم الله تعالی پیش ازین دل و دماغ و جان را بی دل کرده و بد و دانه
 و در این میان صاحب زهره آب میگردد بر حال همه مصیبتها میگردد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
 و در آنجا که میگذرد و غنیمت است از نوید بجا می انچه از ظرف سردار خان بخشی برای خرج و عیال خانه و خیر
 و در آنجا که در توقف افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی غشی
 و در آنجا که در اس لعل صوفیه همین جمعیت است و در آنجا که در بی و وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
 و در آنجا که در شش قطع امید است عدم و وجود و احباب را یکی باید دانست و انچه در خدمت احباب است
 و در آنجا که در سیر و سیر از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که چه مایه
 و در آنجا که در قدرت و در آنجا که اسودند بنویسید چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و دماغ رحلت
 و در آنجا که در بدل و بد مشرل نرسد و وقو حات باطنی روز افزون است درین بقعه هم ترمیم صد کس را
 و در آنجا که در شام توبه میشود شمار بلکه همه را خدا کانی است و در زرق و برق موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر حق
 و در آنجا که در انرا سازست و درین مملکت خیر نیست منظر لطیفه غیبی باشد خدا می تعالی شمار اسرار زو غنی
 و در آنجا که در وقت و اگر کنی واقع شود با قضای وقت و حال بعد از آنکه سنو نه هر طرف بکسیر شود باید رفت
 و در آنجا که در زمین از دماغی خیر و دیگر فاعل نباشند پیر محمد از چند روز اینجا آمده است تمام حضور حلقه کرده و فتح
 و در آنجا که در انجا که معلوم شده که آن برادر از وزیر باران برای مدتی تقصیر نوشته بود و فقیر
 و در آنجا که در آنجا که معلوم شده که آن برادر از وزیر باران برای مدتی تقصیر نوشته بود و فقیر
 و در آنجا که در آنجا که معلوم شده که آن برادر از وزیر باران برای مدتی تقصیر نوشته بود و فقیر

مستور حلت نموده و او میت را بجا که برود خدا یا مژده تالی ما را تا شاید کرد و آنچه ما را جان و دل سے
 سوخت در دیر بود و آخر از ناسازی طالع بان بهم ساختیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر
 متعلقان با غایت است و بدعای دوستان مشغول اما اجابت و عاود گرد و وقت است کار شمار خدا حاضر
 می سازد که از مدتی بخی می کشید این مع انفسی بصر و عاودت امور ما بخی میگرداند خاطر جمع با و ضعف در
 تربیت که حلقه در حالت اجتماع اتفاق می افتد اگر چه چندی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غایت است بهم
 از بر وجود او و بهم از بری دیگران و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه
 عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان است میر کجاست اما مبادی کمالات
 نبوت رسیده اند و میان بگن قریب تمامی دایره اسکان و میر بین خود بخت مقرر است و حلقه درین ایام
 صبح و شام نوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت و بهنگام سیر سلوک مصلحتی
 تمامی رسانیده جای شما خالی است درین آخر عمر بچشم فیض و برکات بمرتب است که در بحر بر نمی آید بماند
 علی نواله و الصلوة علی رسول و آله از اشتیاق و دیدن بر خود دار و این کامیاب نشاتین فرزندار جند میر
 عبد العلی آنچه نویسم کم است خدا و ارباب عاقد قصبی دروین و دنیا رساناد و از فرط محبت و انجالت میکشند و با
 حقوق اخلاص او از نامی اید خدا کند که بالشکر یا دشا بی و او دشمن شود که بعد ازین از خود جدا کنیم قدر قبول
 میداند و آب آدمیت که از شما بظهور میرسد و دیگری را شریک شما کردن ظلمی است نمایان حق تعالی بخیر و
 شما ازین هم صمیم تر گردانند و فقیر هر روز که در هم شوال است به قریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد
 بزرگوار شما که جاسع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیاد کار گذاشته و در آنوله حاضر
 و بعد توقف سه شبانه روز فر و امر اجست بمنزل خواهیم نمود و تحریر عبارت عزادری خالی از تکلف نیست که ما
 و ایشان بجلای قدم عری در وقت قدم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم به سفر بودیم حالانکه وقت
 رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم **مکتوب پنجاه و هفتم** فقیر بختی خبری نیست
 فرماست درین بزم نه با هم اثری نیست - **مکتوب پنجاه و هشتم** فقیر آخرت و ضعف
 بپری اندر زاده خدا خاتم النبیین گردانند توقع ملاقاتنا ضعیف است اما از قوت الهی امید نوی است
 در این خط آن فرزند که یک مکتوب که از زبان عزیز دست رسیده اند می توانی جزای خیر و...

بیمار که کین خانصاحب در صوم بختی شریف بودم خدا هر سه برادران را بیمار زد و داعی می کرد و پنی بر دل با و گاه
 داشتند و رفتند و او را و آنها را خدا تو فیق نیکو بود و محمد اثنین بسیار یاد می آید و در حق مشوره میر علی صغیرش
 بیمار نه تنها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در دانی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر خود تو فیق
 با کمال ضعف و ناتوانی زنده است و هنوز قریب صد کس را بر دو وقت توبه میسر می آید و تا تو فیق بالا باشد
 سلام **مکتوب پنجاه و نهم** فقیر ذوق سخن از یاد فرشته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسر
 حق سر قوم شد **مکتوب پنجاه و دهم** باین فرصت چه حظ باشد ز سر گلستان مارا که رفتن لازم افتاد دست چون آب
 در آن مارا به نفس و انیم و بس راه چین (از ما چینی پرسید) که پیش از بال و پر برداشتن از ایشان مارا به
 نفس نیکو ششم از پند صد جا بگسلد مارش چه دار و ناتوان کرد دست آن سوی میان مارا و السلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی به عرض حاجت امور کار بر سر انجام رساند **مکتوب پنجاه و دهم** فقیر
 در حق می آنچه از تحریر فقیر بجا نب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر سید است
 و تمام نمود و معاف فرمایند که آن بزرگ خریدار جنس و رویشی مانیت رجوع او بطریقه دیگر است و
 انصاف او بزرگان دیگر یک ایامی آنها با از حد و فقر فقیر است و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
 حرم می است و آنچه از تاییدات مقالات حضرت ازان مهربان تقدیم میرسد اجر از جهاد دارد و تقبل
 و عذر منکر و جن اکبر خدیج المجزاء و السلام **مکتوب پنجاه و نهم** ایام بکام صاحبان با و
 این پنج کاره از پس تنهایی و گمانی که خوش دار و خود را بیاد صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم گام
 طیف امری یا ایامی ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نگرد و مگر امر و زمینی فقیر بیشتر نادارم هر چند
 ملاقاتی ندارم خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
 حالت هم طار اگر قرار است تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جهان ارشاد و خان بهادر بر عرض نماید
 به قدر این بر خود دار که تمامی جایگزین کار بسیار در صدد و بخدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر سعادت
 این امر خواهد فرمود یقین است که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و اگر نه سعادت در میان است
 کافری بقول الله ما یصلو و یحکم ما یدید انی قدر است که رفاقت این نوجوان که باعث
 او را حالت در ایشان است تعویذ باز می فرم و نصرت خواهند نصید و السلام -

و مقام و مقامات است و امید و تویدی و توبه و توبه ای که حق تعالی در حق او قرار داده است و شامل است که
حرف عقد و شرف را اعتبار نیست الحمد که آنچه لائق شان باشد و توبه و توبه ای که مالی از او توقع نیاید
آنقدر که بر عایت خاطر غره زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب هفتاد و دوم
آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهورات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
متعارف و البته غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر است و
بزرگ خود آن را توحید ذات و اشد ظهور و احد حقیقی در مرتبه کثرت انکار در چنانچه بپیر با حضرت محمد و فی
تعالی عنه مکتوبی فرموده هستی از کلمات نبوت بهره در تجلی ذات بی حیولت صفات شرفش
او را اگر شود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما دشمنان کار را باین دولت شرف
سازند اما اصل تر از آن شهود عبادیت خود و موجودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و بنا
سفرت حضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام مکتوب هفتاد و سوم داخل نمودن ساق
سرور خان جید و طریق مصلحت ندارد که دست شما دست فقر است و آنچه از راه کسب طریق و التماس
محبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر نصیبی
دارد اگر چه فیض محبت شما هم کافیست دیگر آنچه از التماس و شغلاص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان
نوشته اید فقیر در بناب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید است و عا باید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود و آخر ظاهر
تسلیم آن عزیز را کرد بعد نویسدی بسی امید است و در پس ظلمت بسی خورشید است و از فقر
و عار خانه تابا در ساینده و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه طلال اسالدا اشتن است و بی خبری از حال
توئی الحقوق معصیت است و الٰه علامه عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آبا و دارند خدا بخت
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه است و السلام مکتوب هفتاد و
و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزق است بهجوم رو بپیدا برای افتد طریق بحدیست که
روز از توجیه فرصت نیست طاق حاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عباد
از احوال عجیب غریب درین قوم ساینده میشود و ناخریه بنهومی آید این حرکت بسیار بجا واقع شده

و از این مردم با سواد و توبه و توبه ای که حق تعالی در حق او قرار داده است و شامل است که
حرف عقد و شرف را اعتبار نیست الحمد که آنچه لائق شان باشد و توبه و توبه ای که مالی از او توقع نیاید
آنقدر که بر عایت خاطر غره زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب هفتاد و دوم
آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهورات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
متعارف و البته غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر است و
بزرگ خود آن را توحید ذات و اشد ظهور و احد حقیقی در مرتبه کثرت انکار در چنانچه بپیر با حضرت محمد و فی
تعالی عنه مکتوبی فرموده هستی از کلمات نبوت بهره در تجلی ذات بی حیولت صفات شرفش
او را اگر شود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما دشمنان کار را باین دولت شرف
سازند اما اصل تر از آن شهود عبادیت خود و موجودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و بنا
سفرت حضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام مکتوب هفتاد و سوم داخل نمودن ساق
سرور خان جید و طریق مصلحت ندارد که دست شما دست فقر است و آنچه از راه کسب طریق و التماس
محبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر نصیبی
دارد اگر چه فیض محبت شما هم کافیست دیگر آنچه از التماس و شغلاص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان
نوشته اید فقیر در بناب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید است و عا باید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود و آخر ظاهر
تسلیم آن عزیز را کرد بعد نویسدی بسی امید است و در پس ظلمت بسی خورشید است و از فقر
و عار خانه تابا در ساینده و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه طلال اسالدا اشتن است و بی خبری از حال
توئی الحقوق معصیت است و الٰه علامه عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آبا و دارند خدا بخت
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه است و السلام مکتوب هفتاد و
و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزق است بهجوم رو بپیدا برای افتد طریق بحدیست که
روز از توجیه فرصت نیست طاق حاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عباد
از احوال عجیب غریب درین قوم ساینده میشود و ناخریه بنهومی آید این حرکت بسیار بجا واقع شده

و انچه در اثبات شرفی کرده اند خدمت میرسد و حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر طبقه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منطوقست ضرورت و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و در تحریفی آید و شکریا ملین
مردم دیگر دروغ هر چه بشود و یا رسالت مانده یا ران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصا
غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و هشتم
فقیر از طور تحریف شمار دوزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود و خود را بر دوز باز آوردم و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد بحال که شما از در غرور آمدید و صاف تر شدم و معاف گردیدم خاطر جمع و اید و بر طبق
که فیما بین ما و شماست تصانیفی آن میکنند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم
این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلقت
شما همه منطوقست بنا بر تحریفی این نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مجید گدازد و خبر ملالت
اثر واقع هر چه در عطف انسا رسید زهره رآب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بیامرزد و بر خیزد
توجه کرده اند که شمول افضال و الطاف الهی است و از بر خود را راحه انداخته اند و دریم سلب غم الم کرده
میشود انشا الله تعالی نزد تسلی میشود آخر نسبت بر طبقه و بطنان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و
باغوان هر طبقه و اخوات پانی پرت همه سلام رسانند مکتوب هفتاد و نهم برادر من عجب کار نیست
که هر واحد از مردم پانی پرت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دینیت
شما باعث آزار مردم است ازان راستی بگذرید برای حفظ حرمت بنا و میل هم خاطر مردم مرغی را بود که طریق
پیران بر طبقه با می شوند برای خاطر لیسان و دیگران را آزرده کردن و خود را بد نام ساختن با این کمالات ظاهری
و باطنی و در از عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مر تو قتی
که باین مزاج که من دارم تمتی از زمین رسد در قه از گلاولی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند
توقع حیات مانده معلوم نیست که اهل فقر در کدام طوق و زنجیر است که نرسد و یا ران میرود و فقیران
بی حقیقت و پیچ کاره یعنی دلیل الله را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مزارت قلب
فقیر فاده و گرفته در باطن هرگز نقش از نقوس صفا کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این
حاصلیان که در غرض آمده اند با فقیر مشهور است اما اتمام اخلاص ایشان از اینجا میندوان و دریافت که

حاصلیات ما را از این نشان را که کثرت احوال مندرجه با ما من در این باب این به استیامی است و
هم صاف ظاهر جواب سفارش نماید که جواب این مراسلات بعمل آوردن مست احمد که در هیچ
مصری را نیافته و از این هم اندر منظور این مهی است که محروم زاده میان فضل علی از اربابان طریقه میا
و این نشان زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر در خواستند جواب دادن کفر این آدمیت بود ناچاریست
و هم شاید که اثر کند و کار اینها که مقصود فقر است صورت گیر و السلام مکتوب هفتاد و نهم
است و من محل بجانب پانی پرت سوانقی و درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
و این خاطر داری میباید تمام بگوئید و در غلظت بصیرت خشونت کنید و با ستات بسیر برید اگر فقیر را و قضا
و کینه هرگز مقابله نمایند و هرگز نه بر پیروزید که خبر ما و شما درین است مگر کار زده بگذرد و اوقات مشورت سیر علی
و خبریت ایشان طرف از فقر است و تیر مزاجان ایشان هر چه مناسب است باشد بعمل آید و اگر
است بخانه کس بروند هرگز نگذارید و در امور میباید تومی ضرورت که مبادا از فرط سودا و آفتاب شود
و علی شور و دالی سو رفتی در سر و در پس استمال او هم ضرورت و اگر خوابید نمایند که مبادا از سودا
و در شب آید و در تر برود و دعا کنید که مزاج سودا میان بصلح آید و فقیر را در پانی پرت از خجست
و اتفاق بر شما خاطر جمع نیست که در از فرط محبتی که با فاضلان شما هست تاب تحمل این کردات نیست این
و قصد نظرت سر و دم کسی شما را نخواهد گذاشت که کنار گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدان شما
و من است از اندرون و ما خوانید از شما بسیار راضی اند زنی اقبال و طالع و السلام مکتوب
هفتاد و نهم نفس قدسی شخص علوی معمران قدر دان این بیچاره بچنان فریدالدین خان صاحب
خلف نظر کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخه مسائل طریقه از موقوفات شما و خدمت ایشان
در کتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبیبه شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند
و من سبیل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر سوده آن
شما را سال داری که نقل گرفته شود بطور ماری می رسد و در سال تصوف بمعرفت موی غلام علی
و در طالع این مطالب مسائل از جنبه شرف شده از موهب عظمی و عطیات کبری و استحقاق
و توضیح باینکه و در طالع این ششم با کماله فی بر کاکم یک سال صغیر و کبر صفت

در مجلدی جمع نماید و توافقی نگیند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد
ثالث را بصاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام بر خاطر شوق تباع سنت بسیار استولی است
و برای وزن اعمال بمیزان سنت چنانکه کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه خطاب
بعضی اسرار آن بغاری بر داشته بمن بدید که تباع سنت رسیده و سیله نیست اگر اراده تحریر کند شمر
خلاصه السیر و دید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا داری بحد اول پیچیده شود نسخه شرح
سفر سعادت موجود است اما میان ما و شما و عدوان نبود هرگاه شما طلبید بدستی تری از شما گیت از اتم
حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق را می شناسم
قد را اثر بایند و باب و آیه چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه
سیف السلول را هم در حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
فقیر بود تیر مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتاد و هم بر خود دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
بر رعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد ترول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری و بار بردار و مردم بدرقه نام کیشنه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فرام آمده بودند که آثار
ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت که بچ موقوف شد صبح که روشنید بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار و بیل از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین نفر
چون اینها مستعد جنگ شدند دست از برق اینها برداشتند و بقیه پارچه باران محمد جمیل گرفته گرفتند
احمد الله بنابر تنگ و عمار و رفقای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نگرفت بعد قطع مسافت
بسیار و جایگاه آن سواران توقف کردند این بر خود دار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود آخر کار بیکبار رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر ولی الله
آفرین کرده پاره را که فیما بین قسمت کرده بودند فرام آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خود دار با وجود
شدت آفتاب و حرارت مسافت متشنش کرده ملی کرده وقت عصر فقیر خانه مراجعت نمود و یک نغم
شمیر شانه رسیده بخت بخیر و خوش اندامی تب است و فقیر فتن خود را غسل صحت این بر خود
توفیق شد و حال در کمال شادی بود و غم نیست خاطر مع و در کار تمام کرده

خبر آفرین از هر طرف که جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر ولی الله
این ایام نیست که امر در که بست و اتم هادی الاقلی است بعد از آن کسی صاحب یعنی واده و شما گیت
و در همین وقت یک سر بر آمد و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه بانی پت
روند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهد رفت و این وقت هر چه از خشمهای تبلیل و قرآن نجیب
استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بآن مرحوم
حق برین گذشت که در تحریر غمی آید اما الله و اما الله را چون اکنون تمنایین است که خدا بهو جیور یعنی
سلفان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان در آن خانه مانده و در فقیر تر حلقی خانه
و این فردا خبر انتقال با هم بسج خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محرمه مندا
تعب و تمویز حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نگرفته و مر و شکسته ولی است و مورد رحم مردم محل
فیه نسبت طریق که از مدتی را خند توبه هر دو وقت الزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و قطع
و این واقیال با خیرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و ندگی
و فیانه در کمال متابعت میکنند و آثار خود و قریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب هشتاد و دوم
بر خود دار مردم از دافیت میر سید بنی اعمال است آنچه بر تو آید از غلظت غم بهم زنی باکی و گشت
و این از زبان باد و با خود آن بجهر شفقت رنگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن است باید کوشید و غضب غصه را باید
و در زبان از لکلمات نالایی باز باید داشت و تقید و رنا زعم باید کرد و بعد از این کسی چه قدرت دارد که
نماند و از سفر حج که ام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد و بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
تعمد است توفیق یابند و از شما توبه خواهند البته توبه بدید حاجات است تا شیر خواهد شد و جناب پیر
احمد قوی است و بدگرانی جل شانه و تباع رسالت پیامی صلی الله علیه و سلم متباید باشد و رعایت
و این اعتدق و اخلاق حمله از گیر به موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اند و زیاده ای ظاهر و نسبت باطن بسیار نمود
و این دو عدم و مستحق حقوق الدین و توافقی از خود که چون غم و اتم قبل است اختیار کردن

و ترکیب کباب برای ادای مستحی گردیدن از مثل شما با کمال تسبیح است باید که بر گردان زمانه صبر نموده
 مانند باب مقامات عالیه رضا بقصد ارا که فرموده این خطر را از دل بر آید که فقیر را آثار بسیار بدل خواهد
 رسید و زار درویشان دلی قی خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
 تحریر فقر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر درین است
 آنچه گنجی به دو به دوام نیست و جز محنت گاه ق آرام نیست و از فقر در تحریر رسم غریزی
 تاخیر برای آن واقع شده که در علیه خزن دانه تعزیت کردن باعث بیجان غم میگردد که تذکره محاسن
 متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و شما نیز که غم خاطر
 دارید و تمیل بر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر تر قیات باطن که نوشته آید بجاست فقیر هم معلوم
 می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما می شود و در مسافات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
 استعداد و شجاعت و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بپارایان لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر
 میسر میشود و شکایتهای نایا و آوری گلزار بهای دوستی است رفته شتم بر عذر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بعفو انجا مید و چون این به پر و اینها خبر از بی اتمامی اخلاص مید و عهده خصوصیت آنرا
 بر نمی تابد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و جهانی از درگاه و السلام مکتوب هستا و
 و چه چهارم آنچه نوشته آید که درین تگدستی تصدیع نکشته چه معنی دارد و در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
 پیروی و ایل الله بزرگتر از فقر فاقی صاحب و در آن فقر از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد و اید و در
 میسر خواهد شد و خواهم فرستاد و خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد و اید و در
 از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مسامت میکند و زندگی و فایده ان شاء الله تعالی رعایتها نمود
 که که شما لا شفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت
 والدین و گوار خود و رضای والدین و عهده شریف بکوشید تا شما بخواه خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر
 نماید که جواب مار بنویساید یا هر کس را از خانه گفتن مناسب نیست و السلام مکتوب هستا و
 و چه خدا شما این سال زنده دارد که به سلوکی مردم محل بیاس خاطر فقر تحمل میکنید و مقدره را با اوصاف
 می آید که از یک و بداند و ن فاضل نباشد تا فقر خاطر جمع دنیا تر بیت طالبان خدا مشغول باشد

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانم جمع است و فقیر فریب خوش آمد و مغل خورده رضی بسفر خبری
 ایشان شده ام دوستان هندوستان را بنجد اسپرم و فیض طریقه بطریق تسبیح و درم جا و اجماع و نوام
 ساینده اگر خدا او را باز داشت فتوح است و گرنه هر چه با و با و آخر سفر طاعت است و از نایت تجربه دانی
 حجاب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران و بلی خود معلوم است
 و بجا شدن فقر در پانی پت حاکم بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از هندو فیان شب در روز خدمت
 میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا گنجی شکار نیابا گویم بفضل الهی
 محبت و او همه میسر شد عمر باقی بود و در نه توفیقی نمائده بود و خدا ملاقات روزی کند مکتوب هستا و
 و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا گنجی نوید خدا ازین بلده مورد غضب الهی
 و بار که نسبی و امور مملکت نمائده خدا خیر کند و از زیارات شایخ فرغ حاصل نمود و تعلیم طریقه و بیست
 احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود و احوال علی احسانه باید که شما
 موافق گفته فقر بر سر دیواری حاضر شده تسکین و تسلی میگردد باشد و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
 فقر حقوق فرزندی تقدیم خواهیم رسانید زیاده برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود و خاطر جمع
 و السلام مکتوب هستا و دو هفته معلوم شد که تمیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والدہ حضرت مولوی
 شاد صاحب کرده روانه پالی پت خواهند نمود و اطلاع باید داد که نماز جنازه بجا خواهند خواند اگر در
 مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جان
 بیشتر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد و السلام مکتوب هستا و دو هفته بعد حمد و صلوة از بیچاره
 و چه ان فقر جانجان صاحبان اینجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلم الرحمن مطالعه نمایند که مجبور
 و ملاحظه خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اودله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت
 به من و اوم و بجانہ جل شانہ آنچه در حق ایشان ببودی داند بظهور آرد و بوالدہ ماجده ایشان نوی
 این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیه رساله مولوی غلام محلی نموده و فصل
 عمل و سکینه علایق مولی جامع مقبول و مقبول بید قدام عینی اودله الله الی منتهی که نسبت
 نسبت هر نسبت این زمین جانجان صاحب ایامی فقر سال مقصدی در تصور مسند

اگر چه ام و مصرع بیستی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که بچنین واقعات موجب غیبت مسلمات
نگردان و از شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت و کسب امور و تعالی است و او بهای می نماید خوش را
او به قدر ضرورت در پیش راه پیری و مری و دین طریق مختص به بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم و تفریحی
و حصول جمعیت و توجالی الله و محبت مرشد ضرورت است اختیار شغال طریق بهجت حصول غلبه است
الهی است که بی غلبه است بعضی دوست بود و او ام و ذکر بشیر الط آن فرض طریق دوستان خداست
بزرگ هیچ مرد است که کثرت ذکر می باید دل بی ذکر نشیند شاید هرگاه در ذکر کثیفی و بی خودی دست دهد بقطر
آن باید پرداخت و اگر در غفلت و باز در ذکر تصرف و افتقار کام باید نمود چنان استرام شغال باید کرد و کفایت
و دوام پذیرد - اوقات را بگذرد و عبادت محمود داشته مدر که خود را از اتفاقات بما سوا پاک باید داشت توجه
و محبت خیر مفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور را رخ گردد
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود و هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بخی بماند
جمع باید درین نشا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست و هر تری عنایت الهی است و الاصل کار
حصول مرتبه حضور و آگاهی است - دل سلیم از توجه بغير پیدا باید نمود و اوقات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب شتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت
مرشد گاهی کثرت و در دو گاهی خدمت ساوات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمود و میشود و همچنین روابطنا سبب نحمدت اولیا الصبوة
آن اکابر تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقدرات الهی صورت و واقعه پیدا میکند یا نیمه شعبه یا
دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز
عظیم است - و دیدن رسول خدا و رویتها الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عزوجل است
تبریکه باشد از مناسبت رسته بشیرت رسان است و اینها را باب النعیم و نعیمها
و وقت غلبه خیر الطی انصرح بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب بعین داشته باشد و او
و کسب از مناسبت رسته بشیرت رسان است و اینها را باب النعیم و نعیمها

کمال صبر و صبر و صبر است چیت حراج قائم نشی و عاشقان را نهیب دین می و نظر
او داشت و مجازی امور از تقدیر است لب چون و چرا نباید شود حضرت انس رضی الله تعالی عنهما
صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر نموده و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه و سلم میفرمودند هیچ گویند اگر مقدر بودی چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تنهیا خلاق است
فی کلام صفات رسول کریم فاذنه لعلى خلق عظیمه صلی الله علیه و سلم و حدیث شریف است
لا نعلم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشیرت کم شود و در نظر
است که هر چه سیم را جدا جدا در نگاریم طبع بکلمه لا چدر و نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
آن در نیمه زایل گردد و برخلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و غالب است که دو نام بجای
مال گردد و نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه ننگر میشود و اتصال ذی نام ممکن نیست و نیست
و است اگر بشنود که از جانش قطع گشته تصدیق نماید و اگر بشنود که کسی از جبلت خود بر گشت آور کند
و تصدیق را لحاظ الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمود غصب بن رفت
و چنان زمین و در کفر صرف میشد حال در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا
و صفت سالک میگردد و در فتنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد و مسلوب میشود و جز فاعل
فعلی و شهود و سالک نیماند - توسط و جدا اعتدال در اکل و شراب و نوم و لفظ و اعمال و عبادت کلامی
و شغل است همه باید کرد که اوقات موافق سنن نبیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و جمعیت انبیا
صلی الله علیه و سلم محبت تحصیل جدا اعتدال است در هر امر لبقوم الناس بالقسط نص قاطع است
بلیاب از دوام توجیه پیدا فیاض آنقدر فیض و برکات فائز میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت
گردد و در زبان میگردد و تصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت جلیت را درین کار گذارد
و در دست هر چند عمل بسیار کند از صفت همتنا و کبریا خالف بود و عذر تقصیر و امید و افاق و سیر
و در سالن گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار و دوام شکر و رضا نام گیرد و کثرت و در هر تری
و تقوا لازم حال روزه گان راه است بر درس مکتوبات حضرت محمد رضی الله تعالی عنه که محتوی است
و حاصل شریعت و احادیث و عارفان حقیقت و نکات سلوک و دو قافق تصوف و انوار است

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متذکر گردیده پیش ازین قریب سی سال شاهد بشمار
 که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر بخلگس
 و قدم سعی کسب فیوض هر طریقه نماید بعد مدت دوازده بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجتوبه
 رسیدن سخت تغذیه و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست است
 بگفتن بشارت بر خدا افر است و سالک را مغرور نباید نمود تغییر حالات دور و دورات و دوام توجیه الی الله
 و جمیع خاطر و تمیز و قیاس بولایات عبادات عمده نهائی الی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت
 شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمیع که بمرتبه کمالات نبوت
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجتوبه است انوار بسیار می آید و سالک نزد و ترقی می نماید تاثیر
 گرم که مبتدیان شوق می بخش بسیار نمیدست اما در قرن اول ظهور جمیع و طمانیت بود و کمالی یعنی انا صاحب
 راز حرکات بی تابا منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیداشده
 علم سال ضروری خواندن یاد و صحبت علمای استماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از بركات این علم نور ایمانی افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
 حسن پیدای شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن حلقه
 و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا را بر آن راه نیست بحمل نمی آید و روایت نفع که ناقضان آن قضاة
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بنزاده از و واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب
 از ایشان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا اِنْ تَبَيَّنَّا اَنْ اَوْ اَخْطَا اَنْ نَكَلَّحَ سُنَّتِ الْاَنْبِيَاءِ
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ اَمَّا زِيْنَةُ وَقْتُ كَمَالٍ مَقْصُودُ وَجْهِ شَيْعُ يَفْتَحُ أَكْثَرَ اَوْلَادِ اَوْ حَلَبِ عِلْمِ وَاَدَبِ مَعْرِ
 بِبِاشْتِ بَسَبَبِ رَوَاجِ بَدْعُ وَرَعْدُ نَكَلَّحَ حَلَلَهَا مِ آيَةُ عَوْجُوتِ وَتَجَرُّدُ رَحْمَتِ سَالِكَانِ رَاهِ وَبَسَتْ
 اَنْدَكُ اَزْ رَقِ سَافِقِ وَبِعِبَادَاتِ مَوْجِی پَر وَاَقْسِ وَدَرْ شَهْرِ شَهْرَتِ نَاشْتَنِ وَبِچَرِ ارْثِ دَوَارِثِ گَنْدَشْتَنِ
 دَوْلَتِ سِتِ بَسِ بَرْگِ وَشَرِیفِ وَدَرْ حَدِیْثِ سِتِ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمِ اِنْ اَخْطَا
 اَوْ لَمَّا نِیْ عَدِی الْمُوْمِنُ خَفِیْتَ الْحَاذِلُ وَخَطَمَ الصَّلَاةُ احْسَ عِبَادَةَ رَبِّہٖ وَاَطَاعَ

مقامات
 سلوک
 سلوک

فی السور وکان فی الناس لا یستارونہ باہم ماعلم وکان رزقہ کما فی الصبر علی ذلک وکان
 بعد فقال عجلت منہ فہذا ثلاث ہوی اکیہ قل من اشد رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ
 و شرف زیارت سبب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافت ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه
 سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر نیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیایید
 و شما شانهای خود را با ہم چسبانیم تجسیر این خواب بیچ بخاطر نمی آید یکبار بچال جهان آنای سرور کائنات
 فی فضل الصلوۃ و التحیات مشرف شدیم گوید اگر کنای آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارک
 من بعد درین انشاء من آتش شدیم و پیر زوگان سمرندی در اینجا حاضرند آنحضرت یکی را سر بآوردن آب
 و بعد عرض کردیم یا رسول الله آنها پیر زوای من اند فرمودند امثال امرای نمایند پس تریز
 انما آب آوردن سیر خود عرض کردیم یا رسول الله حضرت در حق مجد و اعلی ثانی چه میفرمایند
 و در مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردیم یا رسول الله بگو بآیات ایشان نظر مبارک
 است فرمودند اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان الله تعالی و را
 الوراء و الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و خطما فرمودند - فرمودند باز بخوانید یا این عبارت
 و من بعد و زیادہ تر تحسین نمودند و این حالت امتداد و کشید وقت صبح کی از غریزان پگاه آمده نعت
 من شب خوابی و دیده ام که شمار و یای خوابی دید و آید آن رویا کدام است فقیر این رویا پیش و غم بسیار
 شمع شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سرباز تو و حضور در یا فتم و از
 بیت یای این خواب که بهتر نام بیداری است تا چند روز بیچ عطش و اشتها نبود - در شامی دیدم
 و در صبح چوبتره ایست کلان و او لیا بسیار و رانجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه
 ملکند و زانو حضرت بنید قدس اللہ سلیم ہما جمعی نشستند و آثار استغفار از اسوا و کیفیات
 و حالات قنارید طائفہ ظاہر است ہمہ کس از اینجا برخاستند گفتیم کجا میروند کسی گفت با استقبال بیلر
 علی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گفتیم پوش سر و پیرہن نروا
 و حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این
 است کسی گفت خیر التابین و پس قریب است اینجا جو و معاف در کمال نورانیت ظاهر شد ہمہ عزیزان

در آن جبهه درآمدند گفتیم بجا رفتند کسی گفت امر و غرض حضرت غوث الثقلین است بقریب از سر شریف
بروند. و قتیکه فنا نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی و متفرق بوصف میگرد
خود را در واقعات مرده می بیند و نیسان و بی شعوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر رقصای قلبی همچو
حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا و زوال گشت و در واقع می بینم که سر من
از تن جدا شد اما که طیب بر زبان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام تهنیت و تکفین من می نمایند پس جنازه
برداشت بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست
تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجاگ اپاشانند و من بر سر دیواری نشسته ام منگو و بگیر بعضی که و صدیق
ثابت است آمده و ندانی بر زمین زده و درون قبر آورده و جان مرا با نش علاقه پیدا شد جواب بدو سوال کرده
رفتند و من در قبر آرام تمام خواب فتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تهنیت و تکفین من بخواب
که جنازه را بردارند تا گمان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در تقای جنازه میروند و روح من
با ایشانست در نیوقت رباعی خود بیاورد رباعی نظم تشویش چشم و گوش نشوی و سر پای خوش و خوشی
نشوی و باید که پای خود روی تاسه گور ای جوهر پاک بار و خوشی نشوی و از فطر محبت که فقیر را بجناب
امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر نشا نسبت علیه نقشبند ایشان
اگر بمقتضای بشریت غشاده بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع با بجناب پیدا گشته با ثقات ایشان
رفع که و رت میشود و یکبار قصیده و مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بجا حال فقیر نموده از روی تواضع
فرمودند ملائق اینهمه ستایش نیستیم نسبت با بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیر
را نیازی خاص با بجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جهانی توجه با حضرت واقع میشود و سبب
حصول شفا میگرد و و یکبار قصیده که مطلعش نیست و فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر زنگشت
یه الله امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض نمودم نواز شما فرمودند بحسب الله ایل بیت اطهار علی
تعالی عنهم ووجب بیان و سر مایه بقای تصدیق و ایقان است پنج عملی بجز محبت این کار برضی الله تعالی عنهم
و سید بخت ندارد که نگر و مظهر اطاعتی در رفت بجا که به نجات خود متولای او بقراب گذاشت و معارف
حضرت محمد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و دعائی که از تراضات وارد نموده اند ایشان

از پیر و عظم و غنوه نسبت حضرتین را برابر میدهند و رحمة الله عليهم و در نسبت سعیدی و معصومی فخری
 نمیکردند و میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو وانه هیچ متصل امام واقع میشود و اما نسبت
 ما را انبیا زنی و در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی و معصومی که لائق مقام خلعت
 بسیار است و در نسبت معصومی عفو و امان که مناسب مقام محبوبیت است بشمار در کمالات نبوت
 و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاد است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و بقاء
 مخصوصه حضرت محمد و غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر شرف گشته رحمة الله عليهم در اول که متعین تو به طالبان
 مینومد بر تو به نصوص تا کید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه و خواب دیدم بحال
 فقیر غنایت نمودند و آنجا قوالی حاضر شد و او را نیز توجیه دادند و ای حالت عجب رو او بر خاسته مرا نیز از شکست
 و از ناشی تو به کرد و فرمودند طریقه تو به نیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید
 از آن روی تعارض از استیفاء حق تو به بگذرناشتم که تو به بجل کافیت و تو به نصوص بر وقت حاصل میشود
 گردی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه برتری یافتی که آنرا اختیار
 کردید گفتیم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که نبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
 نیز قطعی از عمارت شغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انبی
 این طریقه می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک تشبیه شده از فقیر پرسید که بر فراز شاخ شتر
 عشق غالب است و طبیعت با شعار عاشقانه رغبت بخیزد این طریقه بی کیفیت که در آنجا مسلح با یازده است
 و با و از جهرو غیره کار نه چه اختیار نمودید گفتیم عقیدت و محبت مقتضای حکمت بالغه جناب باریت سبحانه
 گفت و در صورت ناچار است سر از سوال متعنه او غضبناک شد میخواستیم که شیش گرفته برنگه زخم
 غالب شد شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیه ما برای تعجب برخواستند و از
 بگوش ایشان رسیده بی تابانه بخوابیدند و صبر می نمایند بزرگی ازین طریقه و راهی میرفت آواز سحاح
 میگویند به در ایشانند که بر تاثیر سماع صبری نمایند بزرگی ازین طریقه و راهی میرفت آواز سحاح
 بگوشش رسید تاب نیاورده پشت و شورش را ضبط می نمود و دلت گرمی کاسه سر را بگرفت
 گفت طایفه ملک است ازین سبب عزم کرده در خانه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت

من
 کافیت بنده فی الله که بگفتند
 ایشان که در مقام نبوت
 بود و از آن جهت که
 معصومان و ائمه
 علیهم السلام را
 در این دنیا
 و در آخرت
 و در این دنیا
 و در آخرت
 و در این دنیا
 و در آخرت

کلمه علیها هر روز چهار صد کس در پیش نبوت است و در وقت جمعی آمدند و موافق فرمایش علما با پیوسته
 و در این مقام بن میرسدند که در این طریقه بر محبت و توجیه مرشد است یکی از اربابان
 که خواست که تقلیل قدا نماید پیش فرمود و در حصول فیوض طریقه حاجت با انجمن اعمال نیست که
 انان با بنای کار بروام و قوت قلبی و محبت مرشد نهاده اند و خرد و عبادات شاقه خرق عادات
 شرفات است و حاصل دوام ذکر توجیه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات توأم ظاهر بین را
 که در خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را معروضه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محو صفت
 حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه باید یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
 که می از عجب صاحبزادگی چشمت ظاهری خود بخیتم ایشان بر نخواست صاحب ایشان ازین سبب
 که ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه را از ایشان
 و حالات نیکارید اقرار بای او را رجوع باین طریقه ناپسنداده گفتند طریقه آبا کرام خود گذاشته
 و دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یا قلم بطلبان شافتم
 حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بهرند برده و دفن کردند و راه وقت افان جواب اذان انوار
 که گشت یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسر گفت ایشان
 که معلوم نمودند که غیرت الهی در صد و هتاقام او بچگرت می آید یکی از ازا حاضران فرمودند که آن بچه
 که ندوی توقف نمود تا امان آن زن بیفکاد و بمر و بان متوقف خطاب نموده عتاب کردید
 و در گردن تو شد اگر اتشال امر میگردی آن بچه ادب جان نمیداد و بسلامت مینماید اتشال
 که بچه توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مقصود باشد شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد
 که علیها کمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبطه سالکان محققان حضرت
 رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود و در وقت شدت
 در میان یا آنچه از پوست خیار و خرپزه می یافتند و آب پاک کرده میخوردند کاسه گلیمی بود که تا
 در حال بردوش مبارک خود داشت یکبار برای افطار روزه و شدت گر آب حوض طلبید کسی
 که نبود که در آنجا پاهای است آب سرد و شربت داده فرمودند از چندین سال با درین سبب کانت

در این مقام بن میرسدند که در این طریقه بر محبت و توجیه مرشد است یکی از اربابان
 که خواست که تقلیل قدا نماید پیش فرمود و در حصول فیوض طریقه حاجت با انجمن اعمال نیست که

داریم هر چه در عالم نیامده که در اینجا پناه است وقت شدت تنگی آب و عرض غرور و شدت و یکبار شخصی
و نیاز بیدیه ایشان فرستادند و برخواستند که بر ما حق فرض شد ساعتی نگذشت بود که باز آمدند گفتند سالت
سوال کرده آن صرّه باو دادم فرضیست از دمه ساقط گشت کیانخواستند که ادا زکوة نمایند که ورا داد
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در ادا
خداوند که مقصود حاصل شد نصاب زکوة کاری آید که غزنیة فقرا باب باشد الله است سبحانه جماعه از
فقرا مداری رقص و شغب داشتند و در ویکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمد گفت **س** خاکساران جهان را بختارت سنگره توجه دانی که در این
گرد سوار ی باشد آنکارا بچکس نباید نمود درین صورت معانی حقیقت جلوه گرست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادہ کمالات باطنی دارند - روزی
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخت دست پیر بزرگوار بسپرد
عمر جانست باقی و بال آخرت نیست اوقات همان بود که بایار بسپرد باقی همه بجا صلی و بخیری بود
و طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
با نیمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بخور و نمیزمودند از بركات طعام ایشان تقدیر
باطنی می افزاید گویا طعام نخورده ایم و گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
و ظهور انوار نسبت تمام شیوا ایشان نور شده بود **مثنوی** از محبت شتهارین شونده از محبت
شیرین شونده از محبت سر که مامل میشود از محبت خار مامل میشود ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود در جواب
برنگاشتند که محبت پیر من محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن شیرین
می شود و چون دیده عقل آمد احوال معبود تو سریت اول وقت انتقال نواب مکرم خان
کلاه حضرت خواجه احمر بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرست و زیاده چشم بکشانید که تبرک کلاه
بیاریه و سید من بدرگاه الهی ذات ایشانست و انوار نسبت قدای نقشند و انوار نسبت
از قیاس و کجاست نه تفاوت است و اتفاق که پیر بحال مستفیذ خود در این بیان کرم

و بسیار قرب به آن معنی نوی شوق است. و روی حضرت شیخ نبی است. و حضرت سید و اب
مقام که در کجا واقع است. و رحمة الله علیه فتنه بعد توجه هر دو و مراد فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است
نسبت فقر و بیخ و مراد حضرت سید و نور انبیا و لمعان اقیانوس تمام واراد حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله
طریقه گرفتن یکی طریقه قادری اخذ کرده دیگری طریقه نقشبندی اختیار نمود و ایشان فرمودند که
بسیار که حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید فاضل خود را همراه بردند و
در آنجا نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند و رحمة الله علیه و رسول
به الهی هر یکی از شیخ طریقه جبل المیتین است که بمراتب قرب فائز میگردد مستفید از فیض جمال
و عینی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بجمال متوسلان طریقه علیه ایشان
در محال شد با یکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه بسیار که آنحضرت بجالش مبذول
است همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بجمال مستقدان خود و مصرف است مغان و صحرایا وقت
بسیار اسباب و اسباب خود و بحاجت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود
نیایاب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله
عنه از ائمه مراد و عنایت بسیار میفرماید همچنین شیخ جمال پانی تپی التفاتهای نماینده خیر خواجه
علیه السلام را در شهودشان استغراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین رابع التفات با خواست
آن علیه السلام غرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل
آنها ای باطنی این عزیزان و قدما می صوفیه علیه میتوان گفت که ما مرموز از این راه بهره نیست
و امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
بعد از امتداد بسیار و فتنه نسبت ایشان در فایده لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
در طریقه صوفیه نیست و در راه خدا شهادت رسیده اند و فتنه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
و همچنین است احوال شهیدان که در راه حق و فتنه جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشان
مقامات قرب فائز گردانیدند حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریقه جدید بیان نموده اند و در
تفصیل اسرار معرفت و خواص افاض معلوم طرقات خاص دارند با اینکه معلوم و کمالات از علماء ربانی اندیش

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, running vertically down the right margin of the page.

و بنیاد الهی اینها را شفا حاصل می شود و کباری را در او راحه بسیار میسر می شود و در منزل است بجا
 سامان ضروری همیایی نمودن گمان در راه بارانی شدن یا نماندن هوا سرد و بود و رفقایا کشیدند و مأموم
 الهی باران گرد بر گرد و بار بار و بار فغان خشک بمنزل رسیدن و چنان واقع شد در او اهل حال مردم را که
 طریقه از سن گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
 سجد الله رحمة الله علیه را محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در راه
 آنحضرت نام فقیر بگیرند و غیرتی آمد و تحت ناخوش شدم دیدم که مسلخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق
 رضوان الله علیه از وی برگشته در دو سه روز هلاک شد و نراج فقیر نازک است و غضب و رنج است
 و نفعی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها در آن بودیم تا الله تعالی تسخ غضب ما را کند فرمود و ما جذب نفس
 چنانچه باید گرفته است و مغضوب علیه را البته ایضا میسر و نسبت باغش تباه می شود و بعد و غضب نسبت است
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و بانکه رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفرود
 می رود هر چند طریقی اجابت دعوت از طریق مسنون است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از خبیث معاشی و در حالت گرفتاری بسیار معذور
 و بی مقدارند و بضایات چه رسد تکلف از روی فرض کشیده ضیافت میکنند پس مشردعیت ضیافت اینها
 معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست دریافتن ترک آن نموده که الموم
 لا یلدغ فی حجر واحد من نین حدیث مجیم است فقیر را و قبول نیاز شرطه کشیده است **اول**
 صاحب نیاز شرف و نجیب باشد و هم آنکه با دنیا و داران که محل شبیه اند چندان اختلاط ندارد و مسموم
 آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد و پنجم آنکه از او غضب نیست باز
 نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد اینطور که از چشم قلب باز نگردد
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود و یا ممنون و مریبون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد
 حق بجانب و تعالی ما را فرستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیق
 مقبول نیست و فقیر شقی و سعید را از حدین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور است
 می باشد ابتدا میگویم فقیر را ما را خود نامید میگویم که از و چیز یکی از اختلاط با دنیا و داران دوم سواد

حق و تقوی
 معصوم و تقوی
 سواد و تقوی
 و شایان آن

چون میگویند بقدر حاجت استقامت با ایشان استقامت ندارد و بیشتر صلاح است و محافظت است و کسب
 شمس حق است همانا از وقتی که در عصر حضور آورده گاهی نظر محبت بروی نکرده و الی میگرد و بعد از ظهر
 کسب گفتم زیرا که سید بلکه تمام و کمال وجهه مسلمانان خواند می باشد - احمد شد که دنیا داران از وقت با فقر
 می نمایند و الا ایشان را حال میماند و فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم کشمی در مقامات حضرت مجید
 رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
 ابی طالب اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اخلاص و امرای روزگار را فرمود که با فقر سهری ندارند و حضرت
 آنرا ملاحظه بفرمودی آنرا چنانکه امرای سابق بیامی آورده اند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از ملکها
 می دان در حق فقرای الدین عمدت بر آن فقرای زمانه پیش را نقد را از دنیا و اهل آن اعتبار بود که هر چند
 دنیا یا ایشان راه ارتباط می شود و دنیا ایشان بیشتر از محبت آنها اخترا می نمودند و فقرای اینوقت ما اکثر
 آنچنانند که اگر امر او اخلاص بجا نباشد ایشان التفات نمایند و راه فعالیت و مسودت گشاید با چارین
 ایشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی و دهر پس گرم الهی باین فقر حاضر حافظ
 علیه السلام خیر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسازی
 حضرت صدیق اکبر جای که قدم گذاشته حضرت مجید در رضی الله تعالی عنه در آنجا سرنهاده و حضرت مجید
 را به قدم گذاشته فقیر را آنجا سرنهاده یعنی فقیر صلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
 که حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی کابرین طریقه اخذ نموده
 حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میسر شود و در شمار نفس رعایت مساوات و توجه
 به آن میشود و نیز ازین عمل تفاوت است و اطلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاجیه
 آنها را میکند محمول بر دعوی کمال و ترکیه نفس نباید کرد بلکه حدیث جمعت امریست که بآن
 امریم و اما این جمعه را بیک تخفیف اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید
 آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند
 و اگر گوید دروغ گفته باشد

فصل و وصایا

طریق دروغ و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپندیر صلی الله علیه و سلم اعمال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقه آموز و وصیبت علما ثواب اخروی اندوز در تحمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا و سوسه
اختیار کن و دل را تا اعراض هر دو جهان نیز کن عقلت چیست که آنرا در معرض رنج آری استطاعت
از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مخفی گیر که حطام دنیوی را در حساب در قفاست در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امر و بر فرمایند از صحبت مشایخ روح عقیده میفرماید دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور سیر الطقات بغیر نما و وصیبت او بر نوافل طاعت میفرماید اما ممکن است
اوقات بصیر و توکل بسیر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کا خود را بنجد اسپارد موت یقین و صدق
و عداد سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر ترد و نیست عزالت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با اسباب سنت انبیاست علیهم السلام وجه معین که دل را بر آن
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود اس المال فقر فرغ بال و جمیعت خاطر است و ولی وارث
در انتظار مقصود ناظر مبار و جمیعت متفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشینه
حرص طمع ازدل بر گیر زیاده اختیار نا امید باش و بود و نا بود نشان یکی شناس و نه چکس چشم حقارت
منکر و خود را از همه کسر و قاهر شمر در راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف بدون ده از اینجا گفتند در وقت
آنست که آنچه در سرداری نبوی و از آنچه بر سر آید نبوی و از اندیشه وی و فر دایم بری بر طاعت و عبادت خود
منافز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز می یافت نفس چند آنکه بود زیباست اما نه آنقدر که تنگ
و نشاء شوق در طاعت میفرماید گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد و یکبار نفس فقیر تمثل گردیده آرزو کرد که هر که مرا نچنین طعام بخوراند من مقصود دیکه دار و بر آید آن
و آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر
بامعین آن طعام میآورد و وقت مشکل داشت که بنام آن شخص تمام آن را بخورد و این عمل منحل گشت طعام

نیت ادای شکر یا مژده ساختن می نماید که در صورت بخیرگی شکر از قبول نمی برآید طعام لذیذ یا شیرین
یا چیزه ساختن نعمت الهی را بنا کند افق است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند
و از چیزی نمی بود و دست باز نمی نمودند نفوس با مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهم که تلقی را شکر از
کینه الصبر تجرد المرءة بلا عیب و سعة الوجه شکری که محض بر زبان بود و شبیه صبر است
نمی توان در جهان بود بر زیارت مزارات اولیا و روزه فیض جمیعت کن و ارواح طحیه مشایخ کرام را با تحائف ثواب
مستقامت در و در جناب الهی وسیله سازد که سعادت ظاهر و باطن از غنمی حاصل است اما بتدیان را بنظر فیض
مستقیم و اولیا حصول فیض مستسر است اندک حضرت خوابه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که بنی و
مستقیم می باشد از مجاورت قبور اولیاست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید باش که از غنمی مستدام بود
و خوش و عدم حفظ مراتب از آنرا و مایه مردم سبک و در نقد خفیه بار باب احتیاج و اوان اسرع است
باب و متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیار و بر ملازمت خفیه اهل سنت
و طاعت از طاعت هوا و بدعت بدست و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
و افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و هما ممکن بر تو طاعت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانا بر آن
عمل کنی اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و از لزوم خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود و فقیر
است اگر چه کسب نموده صفائی وقت است و یکسکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب گیر
باید بود و در کار مردان روشنی و گرمی است با کار و زمان حیل و به شریعت هر چه گیر مخفی گیر و هر جا
باید باش باید که قدر و مقدار خود نصیب اعین دارد تا اندک مسرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر
حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بر آن اعتقاد و یقین دارد
و است اگر کسی نسبت بمقتضات یا نسبت و مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و چه اگر او یقین
نماند یک سیر که بودم اینک نیم سیر میگردد یا کافرت و آنکه دو سیر میگردد فضول قدم بر جای و شریعت
نیت حقیق مایه و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش و در حضور سیر متوجه بغیر نباید بود و انکس
باید نمود اگر چه الطقات جواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
مردار و در خصوص ایشان خطاب کرد آن مرد اصحابا جواب آن نهاد و انکس بدو نگردید و چون آن

اعتقاد کرد و لا تنظروا الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلام
الحکمة ضالة الحکیم و جد هاتوا حجتکم و السلام علیکم و رحمة الله علیه التوکل و بر الایمان
معدوم و مقرر عقلاست لاهمکن فی نفسه لیس و له من علته ایس پس ممکن را نسبتی با
که فی نفسه او الیس و وجود ثابت باشد و واجب بوجود و تحقق نباشد موجود و نباشد هیچ
بروی اصل نتوان کرد که برای حل اینجایی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او
و زید را نمیتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی من اقرب الیه
من جبل لورید پسر کلام و دانست که ممکن چنانچه در وجود محتاج است با واجب در بقا هم محتاج بود
یا بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال نمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست
قول برخلاف جمیع عقلاست معتقد عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی و ال بر عدم لزوم احتیاج است
قال عز وجل یا ایها الناس اتقوا الله انکم انتم الخلق و الله هو الخلق و الله هو الخلق و الله هو الخلق
این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبی که ممکن را با واجب نسبت کوزه و کلال را با
چیز مشابیه ماده کوزه که عناصر را بهر جهت مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الی است جل سلطانه و صدور
کوزه که عرض است وضع تیر مخلوق حق اندر سبانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر مری عادت الی غیر
از عادات آن صورت آمده باز این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدودات واقع شده نیز مخلوق حق
جل و علا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند
مناق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قص
عقل است و ما للتراب و رب الارباب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی است معلوم لایتنی
مجهول الکیفیه که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لکن گفتنی که لافی الذات و لا
الصفات و لا فی النسب و لا فی الاقربیات و لا فی شی من الاشیا و نسبت چنانچه با تو از مرغی نشان
که با عقلا و هم آشیانه و غنچه است نامی پیش مردم ندر مرغ من بود آن نام هم گم و حق نیست که
و بقا هم محتاج است اجابت موجوده خود که بقا عادت است از وجود و نشان ثانی و جان ممکن و وجود

نقضی نیست و زمان ثانی چنانکه مقتضای حقیقت با سلف از زمانه نشود و از انقضای
هم اگر بقا در حرکت فکری می بود نیز حقیقت امکانی مقتضی وجودی تو نیست که رجال آنکه این مذهب
است که فلک عادت ثانی است قال الله تعالی فقفوا بین سبعم سنهوا و ای فی یوم صیبت
اینکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
ات نمیدانند غیر حرکت ممکن و زمان ثانی هم وجود را تقاضای کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب
و اقرب بامیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء مالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محض
بودن سابق و لاحق مراد اینجا واجب با تعبیر است یعنی واجب است با تقضای علت خود و با تقضا
نمود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شأنه تا وقتی که هر
ان را واجب فاضله وجود باشد ممکن موجود و دوسر را نار باشد و چون فیضان شویچ اثری از ممکن
در صفت غایب نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زنی است که بقایه آفتاب روشن شده تا وقتی که بقا باقیست
تا باقیست و چون غباری یا باری بماند آید و مقابل غبار نور و روشنی اثر هیچ نماند پس او چنان
چنان چون کالبد به کالبد از وی پذیرد البتة پس با یعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
در زمین است ظل آفتاب میگویند و با یعنی که ممکن را با واجب مانند و مشابهت است چنانچه ظل
کسی که نیابت است هیچ نمائندی و مشابهتی نیست بلکه با یعنی که چنانچه ظل را هیچ حقیقی و اصلی نیست وجود او
مان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با نیست
مکن الی انفسا تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض فایض گشته امر است انشعاری چیزی
و منقسم نشده و با بالوجودیه و منشأ انشعاری این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسید
مستقیم است اینست پس وجود ممکن بمعنی بالوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا حقیقی
مست و سوال وجود ممکن بدینی است کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن بود مصدر
ان کرده مگر بالوجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شان منشأ این انشعار باشد باید که منشأ
انشعار وجود ممکن و حکم بالوجودیت ممکن نماید چو اب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز از منشأ
انشعار نباشد انشعار و منشأ آن و حکم بالوجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آینه

بیت المعورکه در آسمان بنظم یکسان است نماز فرقی بنمایا جواب اول آنکه تکلیف ملاطاف جانست
 اما تفصیلاً واقع نیست گریه و لا تحزن ملاطافه لنا به برجاو عدم دفع آن دلالت دارد - ثانیا آنکه
 مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر چیزی عاده قدرت متوجه بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
 عید نظر بر ظاهر حال تحمل باشد بعد از چیزی عاده قیاس است بحکم مقدر بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور
 فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور خود را در بابی خفیفه نظر بر امکان حقیقی عین شفعه شود
 خلافاً صاحبیه و نظر بر اقلع عادی فی الفوجاات گردد و کفار لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن
 بر او بجهل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آید
 انقلاب علم بجهل لازم می آید پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم بسرائر و بدهد
 العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور کتبشکوة
 قیتها مصباحاً رفیعاً مختاراً بقولانی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذكر فیها اسمها یتسمی که قیتها
 یا نخل و الاصلان رجال لا تلطمهم بخاراً ولا یجمع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتها لکن کما یجاد
 لوماً تغلب فیها القلوب و الا بصائر یحییهم الله احسن ما عملوا و یرید لهم من فضله و الله یرزق
 من یشاء بغير حساب و ترجمه چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرسوده و الذین کفروا اعمالهم کسیرا
 و قیوم یحسبهم الظان کاذباً احسن اذ اجاب که بجهل و نبیاً و وجد الله عندک قوه حساب و الله یرزق
 الحسابت او ظلمات فی بحر یحیی بفسحه موج مزقوق موج مزقوق سحاب ظلمات بعضها فوق
 بعض اذ اخرج یله لم یکن یرها و من کف یجعل الله له نورا فاما که من شریه و به تعلق این آیت با
 سبق چه باشد - **جواب** دانش تعالی علم انچه بر فقیس ظاهر شده است
 قوله تعالی فی بیوت اذن الله الی آخره قید کتبشکوة قیتها مصباح رفیع است بلکه
 ظرف تعلق است بقوله تعالی یتسمی الله یتسمی که من یتسمی با وجود سیرت نورانی از عرش
 تا فرش و بودن او تعالی وجود ما هیات و قیوم اشیا و ایت یعنی راه یافتن معرفت او تعالی
 علی السوم نیست مخصوص است بهر گزیده بصارت کرامت فرمانده و هدایتش خواهد بود
 و انما است لیت و التزام مساجد که بیوت و احباب تقابل

سکن اهل امت اند یتسمی که قیتها بالفساد و الاصلان ط الیه دلیل است بر نیکی
 و این حصول معرفت مصاحبت مروان خداست که بدوام ذکر و آنگهی موصوف اند بجان لا تلطمهم
 و الذین کفروا عن ذکر الله عبارت از دوام آنگاهی شان است و اینجا اشارت است با آنکه تجانی عن
 غم و اجتناب از فضول مشاجات مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از اینجا
 به تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از اید حق غافل نمیکند قول
 ان یتسمی الله احسن ما عملوا و عده نعمای بهشت است قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسیرا
 اشارت است بمعاملات بی با دوستان خود قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسیرا
 از این بیان است این مدعا که ریاضات کفار و اعمال شان شمره غافل نمیشود و تقدیر کلام آنست
 کتبشکوة و الذین کفروا و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر
 حسن معلوم میشود مثل صدقات و صلوات رحم و کف نفس از اید از غلات و عدالت و ترحم و مانند آن
 و این شرط قبول اعمال است اما حال این قسم اعمال شان مانند سلب است که از دور خسته را امیدوار
 سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بخرسرت و اندوه تا فزاید و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم
 و این عمل این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات است غفلت بحر غفلت موجی که آن دریا را پوشیده است
 و این همی دیگر مایه موج اول و غفلت ابر بالا بر ظلمات بعضا فوق بعض اشارت چهار وجه غفلت که
 در جامع شده اول غفلت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و بمصاحبت شان در
 حال نام ابر سرایت کرده این غفلت بنظر غفلت ریاست و دوم غفلت کفر سوء غفلت معاصی قبیله
 و این غفلت از انما غفلت اول ناشی است چنانچه امواج از دریا - چهارم غفلت موانع غایتی
 و این غفلت بکر و آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا کینین که انجن فلا تاخیر لیکده یا کینیت بیست
 بعد انفسه فین فی نفس انفسه این غفلت است که بالا آن سایه کرده و الله اعلم
 و این غفلت نیز حضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجدی
 و این غفلت است که در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آید
 انقلاب علم بجهل لازم می آید پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم بسرائر و بدهد

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از غیبت بجا بآن پیر دایم بود و معاف دارند اکنون
 دو نفر دیگر سیدنا چارچرخ معلومات فقیه و بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصل
 ما کان مندهو بافن الله و من مثالی و ما کان مندهو خطاء فمینی و المستقل من الله
 و العشران متحققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده صیف پنج از آن
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو ساریت
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرت است پنج طیفه عالم امر را پنجاه آفتاب بر فلک
 و بسبب قاطب بصفا آئینه عجبی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدید
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بهبوط نموده بچینین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و حتی و اخفی که در
 فوق العرش است کریم قل الله و من امره فی و ما اقرتیم من العلم الا قلبی که در شان آنکه
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس و بدن انسانی بهیودا شده و آنچه در احادیث وارد شده
 بلکه الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینها زاعا ل نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بپوشانیدن
 که تا لطافت حشره انسانی فزکی و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا بیک
 لطافت عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطافت با هم میسر و در لطافت
 عالم امر بهیودا نگردد و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و در افاق صوفی می بیند که
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر قافی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم
 امر می پردازند و در طریق نقشبندی که اقرب بطریق است اول تبرکیه عالم امر می پردازند و آنرا شان و قلم
 روح و سر خود و روحی میند و آنرا سیر نفس میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریم سکین یهضرا پاک
 فی الا کاف و فی انقیصهم تدره صوفیه کنایت ازین و دو سیرت قدما نقشبندی بعد تبرکیه لطافت
 امر به تصفیه نفس و عناصر می پردازند و مجددیه با هم خلط نموده متحققان گفته اند که در خارج ذات حق
 موجود است و سواهی او تعالی بچکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد صفات ثانیه حقیقیه
 و خارج اند و بر صفات مبداء و نبی آنگذشتا انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودی

سیر قافی و سیر نفس

کتاب الطبیات و درین ایام کم فرصت بود از غیبت بجا بآن پیر دایم بود و معاف دارند اکنون
 دو نفر دیگر سیدنا چارچرخ معلومات فقیه و بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصل
 ما کان مندهو بافن الله و من مثالی و ما کان مندهو خطاء فمینی و المستقل من الله
 و العشران متحققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده صیف پنج از آن
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو ساریت
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرت است پنج طیفه عالم امر را پنجاه آفتاب بر فلک
 و بسبب قاطب بصفا آئینه عجبی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدید
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بهبوط نموده بچینین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و حتی و اخفی که در
 فوق العرش است کریم قل الله و من امره فی و ما اقرتیم من العلم الا قلبی که در شان آنکه
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس و بدن انسانی بهیودا شده و آنچه در احادیث وارد شده
 بلکه الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینها زاعا ل نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بپوشانیدن
 که تا لطافت حشره انسانی فزکی و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا بیک
 لطافت عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطافت با هم میسر و در لطافت
 عالم امر بهیودا نگردد و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و در افاق صوفی می بیند که
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر قافی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم
 امر می پردازند و در طریق نقشبندی که اقرب بطریق است اول تبرکیه عالم امر می پردازند و آنرا شان و قلم
 روح و سر خود و روحی میند و آنرا سیر نفس میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریم سکین یهضرا پاک
 فی الا کاف و فی انقیصهم تدره صوفیه کنایت ازین و دو سیرت قدما نقشبندی بعد تبرکیه لطافت
 امر به تصفیه نفس و عناصر می پردازند و مجددیه با هم خلط نموده متحققان گفته اند که در خارج ذات حق
 موجود است و سواهی او تعالی بچکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد صفات ثانیه حقیقیه
 و خارج اند و بر صفات مبداء و نبی آنگذشتا انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودی

کتاب الطبیات و درین ایام کم فرصت بود از غیبت بجا بآن پیر دایم بود و معاف دارند اکنون

سیر قافی و سیر نفس

بیچونی تبسیر فرموده اند بالاتر از آن مقام معبودیت حرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر
 نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر نایم نبودی و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوته است که منهای مقام
 عابدیت است میفرمایند و گفت یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوته
 بولنگاه نیست آن صلوته است که از مرتب و جوی برای مرتبه تشریف صادر میشود و در و هم بعد کلمات
 شش و دوازده محبت است که حالت محیط آن دایره است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی
 گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن حرف محبت است
 که مبدأ تعین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوسیت است چون بدان مرکز
 رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوسیت است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
 گویند و آن مرتبه و مبدأ تعین جدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم با اعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوسیت
 حرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور است با اعتبار نام پاک او احمد صلی
 علیه و سلم و بین دایره محبت را چون با جهل بی ملاحظه حالت و محبت و محبوسیت صوفی متوجه میشود و سیر در تعین
 جمعی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در بین آنها واقع میشود بالاتر از این مقامات سبادی حقایق تعینات
 انبیاء مقام تعین است که آنجا سیر قدمی آنجا سیر نیست اگر میسر شود و سیر نظری میسر شود و آن از خفا نص
 سر و سنجیدن است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعه فیها ملک مقرب و لا بنی من سل
 اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور البقیل او علیه السلام ازین خوان
 نعمت اولش عطا گشته است اگر با دوش برادر پیرزن و بیاید تو ای خواجه سبب گمن عظمت سرور انبیا
 ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم و در پهلوی حقیقت قرآن
 و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجب از اسما و صفات از قبیل
 ولایت کبری چون نفس را فدا اتم آنجا دست میدهند نام او سیف قاطع شد و الله اعلم و اینجا دو شبهه بجا
 می خلد که حل آن از مکاتیب حضرت بدست نیامده شب اول آنکه حضرت مجد و نه را و ابدا حقیقت محمدی
 صفت اعظم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده است پس شان العلم شده و پس حقیقت
 حاصل شده و در بعضی مکتوبات بیان فرموده اند که گاه باشد که عمل کسی بصورت اصل ظاهر

در بیان این ولایت موسوی و ولایت محمدی

حقیقت صوم

و شود پس چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنجا پیش ازین ظاهر شده بود و ظل بود اصل نیست اینها
 صفت العلم را و ابدا حقیقت محمدی گفته بود و چون نشان العلم که مرتبه صفت العلم است رسیدیم دریافت
 حقیقت محمدی نیست پس چون نشان جامعه رسیدیم که نشان العلم خبر ولایت را بر جای آورد یافت شد
 حقیقت الحقائق و تعین اول حقیقت محمدی همین است و در آخر مکتوبات ظاهر شده که تعین اول تعین
 وجودی است و پس از آن ظاهر شده که تعین اول تعین جمعی است و شاید این مقال فرموده اند حدیث قدس
 گفت کنز اشغفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
 سر بر نهاده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حسب تفصیل
 صمد بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که نشان العلم جامه ظل تعین جمعی باشد که سابق بصورت اصل
 و در ادامه فرموده بود و این روانا باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم همین ذات است بخاطر
 اعتباری و صفت محب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفت اعظم باشد و آنچه دویم است
 کلمات نبوت عبادت است از تجلی ذات بخت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبری
 و علیا که سیر در صفات است و حصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور
 و البتون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بخت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
 به معنی وارد و پس در راه عبادات آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سر و اوقات عظمت و کبریا است و این اخص
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سر و اوقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اعظم
 اسم الکبریا اند اطلاق سر و اوقات بر آن از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا و ردائی
 و العظمة از ازی فمن نازع عنی فیها اخط فی ناری انار و در اینجا پنجاه سطر بدین انسان اند
 همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصا حیث قال لا تدرک که الا بصفا که
 اطلاق سر و اوقات جمیع گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوته و سعت همچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات
 علیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و له یکن له کفول احد
 و حقیقت و در بعضی مکتوبات از صفات اضافیه تعقیق آن از مکتوبات نبوت که عمل ذات

صفات است و معنی آدم است چون فناء قلب در اصل او صفاتی حاصل شود آن صفاتی صاحب ولایت
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق بر ابراهیم و نوح علیهما السلام است
 زمان صفاتی صاحب ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت موسی و ابراهیمی و چون سرهم در اصل خود فانی
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسی هم اول باشد چون خفی هم در اصل خود
 شود آن صفاتی صاحب ولایت پنجگانه باشد خفی بر یزید قدم آنحضرت است و اصل آن خفی شقیق است علیه السلام
 و اسلام هم نیز از صفات سلوک نیست بلکه ضمیمت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هرگاه که ضمیمت بر وزن فاعل را برهم رسد بی اختیار ضمیمت بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنان
 مای کلان مای خور و در شکم گیر و هرگاه مای کلان سیر کند مای خور و هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد
 ضمیمت یک ولی اگر ولی دیگر را دوست دارد و ضمیمت صغری گویند و هرگز ضمیمت با رسول اگر دوست
 او را ضمیمت کبری گویند ابوکریمی الله عنه ضمیمت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صحبت الله فی حدادی الا صحبتی فی صدور ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر و رسول یکم
 پس من صحبت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمیمت کبری داشتند و حضرت شیخ مریض صاحب ضمیمت کبری الله عنه
 ضمیمت خود و بشارت داده بودند که ضمیمت کبری لیکن چون آنحضرت ضمیمت کبری داشتند و ایشان
 در ضمن ایشان بودند ضمیمت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهیدان عاصی را ضمیمت خود و بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبة -

مکتوب سوم نیز شاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام
 طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرماید نصف ساقش این را در معنی ولایت کبری مقصود
 اسما و صفات نامیده است و نصف ساقش بر شش و عبادات فانی بعد از آن اگر بعضی فضل الهی

و در این مکتوبات طریقه میفرماید

صفات است و معنی آدم است چون فناء قلب در اصل او صفاتی حاصل شود آن صفاتی صاحب ولایت
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق بر ابراهیم و نوح علیهما السلام است
 زمان صفاتی صاحب ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت موسی و ابراهیمی و چون سرهم در اصل خود فانی
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسی هم اول باشد چون خفی هم در اصل خود
 شود آن صفاتی صاحب ولایت پنجگانه باشد خفی بر یزید قدم آنحضرت است و اصل آن خفی شقیق است علیه السلام
 و اسلام هم نیز از صفات سلوک نیست بلکه ضمیمت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هرگاه که ضمیمت بر وزن فاعل را برهم رسد بی اختیار ضمیمت بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنان
 مای کلان مای خور و در شکم گیر و هرگاه مای کلان سیر کند مای خور و هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد
 ضمیمت یک ولی اگر ولی دیگر را دوست دارد و ضمیمت صغری گویند و هرگز ضمیمت با رسول اگر دوست
 او را ضمیمت کبری گویند ابوکریمی الله عنه ضمیمت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صحبت الله فی حدادی الا صحبتی فی صدور ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر و رسول یکم
 پس من صحبت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمیمت کبری داشتند و حضرت شیخ مریض صاحب ضمیمت کبری الله عنه
 ضمیمت خود و بشارت داده بودند که ضمیمت کبری لیکن چون آنحضرت ضمیمت کبری داشتند و ایشان
 در ضمن ایشان بودند ضمیمت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهیدان عاصی را ضمیمت خود و بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبة -

مکتوب سوم نیز شاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام
 طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرماید نصف ساقش این را در معنی ولایت کبری مقصود
 اسما و صفات نامیده است و نصف ساقش بر شش و عبادات فانی بعد از آن اگر بعضی فضل الهی

بهم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی نماند برای افق اربین
 مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و
 واولی الغرم حقیقت کعبه که عبارت از موقوفات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بچون است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین وجودی گفته اند و این همه
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه
 صفات حقیقیه زیاده از بیست هفت مذکور کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت بیستم است ترا شعر
 از صفات نیست صفات حقیقیه ترا ده هفت است پس البته رجوع تقریری لازم می آید و حل اشکال پنجم
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکنند و آنچه آن مهربان از طرف
 خود و حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او همچنین محبوبیت این تقریر پنج فائده نمی کند چه که بهما قسم صفات داخل
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
 و در مجموع شش و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
 نمی کنند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و اتین از خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادی
 ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چه که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و همه بشیونات اند چه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و
 و دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ
 معنی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خطره جواب خط آن مهربان فقیرین

باز که اینها را در ظاهر و از آن معلوم شد که سابق برین از اسما و صفات حضرت ایشان عرود الوجودی و بجا
از هر دو و داشته اند و دو مکتوب بجانب و در اولین صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله
تفاوت نبوت بجات تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کبریه و حقیقت قرآنی بدان چه صورت دارد و در
معلوم میشود که کمالات نبوت بجات تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام
ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سرگانه
ست پس عبودیت از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم
پس اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق به تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بدون آن
است چگونه این معامله بجات تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در جهان مکتوب حقیقت
عبادت از سر اوقات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در جهان مکتوب مرتبه ذاتیه را
در کمالات ثابت کرده اند باینکه نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است و دیگر که
باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات
در حقیقت کبریه و امثال آن که اعتبار بعبودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت پس معنی
باین نوشته تشریح تفصیل میخواهد باینکه مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون
عبادت است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشتق من ازین دو مکتوب بنابر عرود الوجودی
من الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چرا که بعد از تفرص جمیع اسما و صفات و بعد تمام شدن
عبادت ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبدای صفات و بعد ترقی از تنزهات و تقدیسات نیست
در ذات بحت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال
است اعتبار بعبودیت و معبودیت و محبت و دوستی و مانند آن از اعتبارات و شیون
و در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکال
می باشد فقیر بدان نهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
من داشته بودم اگر آن حق و معاد است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفس المظلمه
و فایده اینست که در این مقام نیست و فقیر مدعی کمال نیست می دارد و مکاره منتظر

ویک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوص بنده خداست که در حدیث آمده است که الله تعالی را شکر
 میکنی آنحضرت و در حدیث صحیح قدسی آمده که لا يزال عبدی یقترب الی بالنواقل حتی احبته
 احبته کنت معه الذی یسمع به و یبصره الذی یبصر به به الحدیث
 این اقربیت را در حدیث غیر قنای است چنانچه لایزال بران دلالت دارد و قال الله تعالی فوالله انما
 انما یستقر باینه و قال منی ان منی منی قد بین و قال محمد صلی الله علیه و سلم انما یستقر باینه
 الله معنای این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف
 مستلزم علم حضوری است که ذات و صفات الهی متعلق باشد و از اعلم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود
 و چه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و چنانچه در آن غفلت
 راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از نور اوست پس حق تعالی و صفات او که در
 اندازوی بوی البتة علم حضوری متعلق باشد **سوال** اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت
 هم در اقربیت خاصه شرکاء اند که از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد
جواب از آنکه شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فیهذا لیس فی العلم بالذات و هو یفر ما یسه و لا یزکاز
 پاک کن بعد از آن نور را در آن کن **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب**
 ولایت که عبارت از قرب و معیت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یصل
 من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب از راه اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیاء را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل کمال اغنی
 پیغمبر و ناب پیغمبر باشد و می آید که از اسلوك گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یحب من یحب
 انما یستقر باینه و قال منی ان منی منی قد بین و قال محمد صلی الله علیه و سلم انما یستقر باینه
 است دلیل است بر آنکه صحبت شیخ کامل کمال اقوی طرق وصول است بحق قوله صلی الله علیه و سلم انما یستقر باینه
 یحبکم الله و قوله تعالی لا يزال عبدی یقترب الی بالنواقل حتی احبته احبته کنت معه الذی یسمع به و یبصره
 دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و وسیله قرب غرض است از صحبت و در

علم لدنی

اجتناب از راه اصطلاح

زهد و ریاضت

شیخ کامل کمال اعمال و احوال خود را در حق حصول و در حق رسیدن سوال نامه و تشریح بر حصول
 علم لدنی باشد چیت به اسباب الهی و متعلق علم حضوری و الهی بر تبادلات و صفات
 علم لدنی است دیگر فایده آنست که اعمال صاحب و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و
 و با تشریحی بالطبع مکره طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گرد و حق تعالی در حق صحابه
 یفرماید و لیکن الله حبیب الیکم ایمان و زکیه فی قلوبکم و لکن الله یحب الیکم الکفر و الفسوق
 و حبیبان اولئک هم الی انما یستقر باینه و قال منی ان منی منی قد بین و قال محمد صلی الله علیه و سلم انما یستقر باینه
 من احد کما حق یکن هو الله تعالی ما جئت به و دیگر فایده آنست که ثواب اعمال و زیاده
 در حدیث نماز و بهتر از هزار بار کعبه دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و حق
 هر یک از این احد که انفق مثل احد ذهابا ما بلغ مد احد هم و لا نصیب منه یعنی اگر
 در میان شش جمل احد در در راه خدا خرج نمایند نزد ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از صاحب در راه
 داده باشد از این بیان واضح شده که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و لازمست هر قدر که شخص در
 سعادت بر شریعت کوشش نماید و در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب فزاید
 سعادت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جمال میگنند که علم باطن با علم ظاهر محافقت دارد
 و غلط است آن آفریبا و الا الموفقون و لکن الکن هم لا یعلمون **سوال** از اقربیت
 باطن ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریری آید که آن فرع علم حصولی است و حال
 آنست که در حدیث این مدعیان در طلبش نمی آید آنرا که خبرش باز نیاید پس جماعت
 و علم لدنی از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و نور و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب
 من خصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین گجاست **جواب** اینهمه گفتگو از علم حصولیست مخصوص
 علم لدنی علوم کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر
 و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این در بار حق تعالی و صفات
 و مثال عبارتست از آنکه میان دو شیء یا دلی مشابهتی چنانکه گفته شد که با و شاه مثل
 است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که عالم مثال

مختص بتکلیف بود و ازین جواب برآید که اینها مشتمل گشته مگر غرض ازین چهارم و پنجین آنکه هر دوست لغت
عالی از تفریق نیست چه اگر چون تحقق دارند و شعله و ملکوس نزدیک که در اینها ظاهر گشته اصلانیت مگر همان شعله
و ملکوس است پس اگر از اینها عاجزین نماند گفته شود و عین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
دارد که آن موجود است و این موجود هم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل نباشد و بشود و از آن تخاص
نیاماید و بعینیت قائل شده اند و اگر در او آنها آن غیبه نیست که تسلیم نفرموده باشند و الله تنها پس معنی بیت
مولوی جامی از حدیث علیه معلوم شد چگونه در مولوی جامی حدیث علیه آن باشد که معترض فمیده است
حال آنکه خود مولوی میگوید که در غرض ذات او دینی بود و هر چه بندی خیال از آن برتر بود و معنی بیت
مولوی روحی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود به
رنگ شد یعنی در مرتبه و هم بیشتر تعلق گرفت موسی با موسی و در جنگ شد یعنی از گنجیغ افراد شعله ده و
شکافه برآمد موسی و موسی و محمد صلی الله علیه و آله از یکا جنس اند و هر یکا نشان هدایت اند و باین احکام
و احوال مختلفه دارند و در جنگ شدن عین گشت و اختلاف است چون به سیرنگی رسی کان و دوتی
و موسی و فرعون دارند آشتی و از این چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق باشد و وجود حقیقی می شود و
در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر اواسط میشوند و تعدد و کمتر مطرح نظر او نیاید باشد از آن وقت
خبر رسید که موسی و فرعون دارند آشتی و از این چنین حالت مولوی روم قدس سره خبر رسید که
علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن کجا و مردم شود یعنی وقتی که صوفی متوجه ذات محبت میشود و در آن
وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است انفا
او از ذات محال است در آن وقت و علم صوفی آنهم مطرح نیاید پس و علم صوفی گم شده در نفس لایزال
ازین تقریر بعد کان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جامع برین
دعوی هر چند استلزامات مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این با عاقل همه دوست میگویند و غلط افتاده اند و نشان غلط ایشان و وجه
یکی مگر عشق و مقصدی عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب متور گردد و هر سوکی بن صورت مشوق
که خیال او مستغرق شود و میگردد و در عشق بهاری هم این صفت ظاهر می شود و آنکه در دو مکان مقابله

و واجب بر این است که در این مقام اولی شکی نیست که میگوید عظام میگویند امکان فی نفسیه نیست
 و است این رسول کریم فرمایند احدی فی القلی قول البیید **ه** الکل فی ما خلا الله بطل
 و عدم آتی دست و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس قیله حکم قوله تعالی ان ثوبه و اول کما کانت
 تعالی انسان تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات خالی شان نیست مستعار است و وقت غلبه این
 تعالی البتة از وجود خالی نوابه یافت و خواهم گفت لا موجود الا الله چنانچه نزدیک بر نه بود و پارچه عاریت پوشیده
 است از حق با چه را بنمیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البتة خود را بر نه خواهم دانست و چنانچه شخصی
 در وقت بیدار و خفته باشد البتة روشنی چرخ و نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و ادق میباشد
 است و حاصل است سوال فرقی ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج تحقیقی غیر
 تحقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات و خارج ظلی بود و ظلی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم
 و محسوس تبیین میکنند با بیان میکنند و تفریح ایشان را در انشای سیر و سلوک شود و میشود در حالت سکون و در حالت
 و در حالت مبتدای که در سیرند از آن غاشی می نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه و سلم داخل نبود و خالق
 و موجود و ظن باشد و نسبتی که در میان وجود و ای وجود ممکن تحقیق است لفظی تحقیقی برای آن موضوع نیست
 و با جانه برای انهمار قوت و ضعف و اولویت و اولیة و ضد آن باصل و ظل تبیین میکنند و میگویند که آنچه در
 و در لو بگذرد آن غیر حق است آنرا تحت الاهی نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید چیست **ه** عکس ثانیة
 و در بیان بارگاه است غیر زمین بی نبرده اند که هست اما لشراب و رب الارباب چون از عالم
 و بقدر نظام کرده شد و دیگر فائده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل مابیت و لاییت
 و ایم آن مابیت و لاییت همان خصوصیتی کیست و لازم آن اتباع شریعت و تخریق عادت که بر ط
 است از جوگیه هم بطور می آید آری کشف الی که عبارت است از دیدن صورت شایسته قرب همچون و غیره
 است و صفات و رانیز خیال خاصه اولیا و اعداست مملوای روح سیفر مایه **ه** آن جنابانی که و ام اول
 و در بیان ایشان خداست لیکن خاصه شایسته نیست اکثر اولیا را کشف الی باشد و بعضی کشف تفصیلی
 و در عالمی آسا اولیا باشد که ولایت خود خبر نداشته باشند تا بگیری چه رسد صحابه کرام که با جماعه
 و افضل اولیا باشد و در ولایت شان نبصه صلیه ثابت گشته کسی از آنرا کشف الی تکلم کند

واظفات عبادی فکافی انظر الى عرضها لعل با در آنکه درین اعتدال است پیش از این زمان
 و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد از انسانی نفس است
 و اگر دعوی شخص است علما ظاهر اخلاق سینه را بیدار کند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را
 از آن پاک نمی کند لکن مَعْنَا عَمَلُ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ شخصی را اولیا و محضر بعلی ابن ابی طالب
 در مجلس خود گفت که این سیدنا ادب ندارد و این سخن باین سیدنا بیدارین سیدنا گاهی از تصانیف خود در بیان
 اخلاق و ادب از آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف خفا چنین می دارم شیخ گفت که من نگفتم
 که این سیدنا ادب نداند بلکه گفت که ادب ندارد و استنسی چیزی دیگر است و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت
 اعمال جوارح است که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده اَنْ تَعْبُدَ كَذَاكَ كَذَاكَ یعنی
 با دوام حضور و این بدون فکافی قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار
 بر بیان کردن و تصدیق با قلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات بمقدور بر سر کردن صوت
 شریعت است و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از برای و صیحه بخاری و امثال شان خلق شریعت
 لیکن از زمان آن چه صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن غیر عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
 العباد مخلوقه الله تعالى اگر باین مسلک حق یقین حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
 عقیده اهل سنت چنین است و مستتر میگویند که افعال عباد مخلوق عبادند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس
 مخلوق مخلوق مخلوق اند و بواسطه عده عوام الناس در مقام تنظیم سلاطین و امر ازین نسبت اعتراضی هم
 و غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
 حقیقة ردة الشریعة ففی زینة چیست بجواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت
 قرب مکانی متمثل میشود چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و رویت عالم مثال که از صوفیه بکشف تعبیر میکند
 از قبیل رویا در تمام است از آنجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم ان زیاد الصالحه جزء من صفة
 و از بعضی جزء من النبوة و احیاناً در مرآت خیال بسبب بعضی عوارض انکه اریشود لهذا در کشف
 غلطی افتد و گاهی در فهم تعبیر آن غلطی افتد لهذا اولیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود از مباحث
 شرع باید غیباً اگر معانی شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و نباید دانست

چند شب از آن ساکت باش تا قبول بدانی که احتمال غلط اندازی اولیا اند کسی را هر چه می گویند تا وقتیکه علم
 حاسری یا موقوف تا در زمانه حقیقت و خلاف شریعت اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
 و حقیقت بی صورت دست نداده شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن به روح جماد است و روح
 بی بدن بی کار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود اولیایک هم المؤمنون حقاً که هر قدر در کجاست
 عند ربهم و مغفوراً و در رزق یکی یکه یعنی برای آنهاست درجات قرب تر و خدا و مغفرت گناهان رزق
 کریم و جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتنی معنی طریقت و در باب طریقت
 معرفت نیز راه را گویند و اینجا ملا در راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 که برای هدایت خلق بسوخته شده بود و عالم را بسیف و سان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطن
 حق را بنمونی فرموده و بگویند انک لتهدی الی صراط مستقیم یعنی به شریعت هرگاه شخصی مسلمان
 باشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات و ولایت منور و مملو میشد چنانچه این
 در مقام آیه قیام باشد و بعد از آن بقدر حوصله و استعداد از کلام شریعت استفاده علوم ظاهری می نمود و بعد
 از صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهابرت از او طمان و اهل و عیال و جماع الکفار و بذل انفس
 و اموال و قیام لیلی و صیام ایام ترقیات بجدی فرمودند که انوار هدایا تا باللیل و قیامها با انها در
 در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نزدیک کسی
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن
 و ابی قریب بهتر باشد یا معاویه عبد الله گفت العباد الذی دخل الف فرس معاویة خیر
 من ابی قریب و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده از آن است که تخیر کردن
 انکستون منکم من انفق من قبل الفی و قال انک اولیایک اعظم درجه من الذین انفقوا
 من بعد و قالوا لا یستوی الفاعلون من المؤمنین غیر اولى الفکر و الفاعلون فی سبیل الله
 فرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و عمر بن عبد الله که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت
 بعد از رضی الله تعالی عنہی فرموده در قافله که دوست دارم نه رسم این بس که رسد در بانگ جبرم
 بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و بر همان نیمه استفاده مصاحبت و ملاکت

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند و شش روز پیش از آن صاحب کمالات سید بودند و مقامات و بشارت علیه داشتند لیکن اثر لطف پاک است که ایشان هم خبر نداشتند و تلاوت قرآن از دنیا دانی و دنیا پیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند و فقیر را پنجه میسری شود خدمت ایشان میکنند و دیگر پنجه دهنی از عاقل ندارند حق تعالی او ستا از قدرت توفیق و بار خدمت ایشان سعادت دارند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر توجع جناب حضرت شیخ مد شده به نشینندگان میباشد که از نوازش آنجناب حظ ببر دارند **مشفق من** شوهر صاحبزوی پدر زاده حضرت شیخ مدست روزی باین صاحبزوی بی ادبی نمود من بحاجت ایشان شوهر ایشان را بخشود پیش آدم همان شب حضرت ایشان را خواب دیدم که مرا در بغل گرفته و بر پیشانی من بوسه داد و بسیار مهر بانی فرمود **ان مشفق** در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که قوت بهم رساند رفعت معتبر تر است حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن چون قوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی می فرماید **وَلَقَدْ جَاءَنَا أَيُّهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَىٰ قَوْفٍ مِّنْ رَبِّكَ ذِكْرًا إِنَّ لَكَ لَعِندَ رَبِّكَ إِكْرَامًا** و در میان آنکه استحقاق و یعقوب کلاهدی و نوح کاهن بینا من قبل هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی منت برابر ابراهیم شمرده از پنج مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد و موجب است و اسنان بر پدر میتوانند فضل آباء هم عین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائق ندارد و مبارک بل حکم الله قضی مدارج قریب و ما ذلک علی الله بجز نیز از مقام قیومت استغفار فرموده بودند **مشفق من** عالم تمام ظلال و اهر صفات او تعالی است و ظل را وجود و قیام نیست مگر حاصل خود قیام عالم ظلال و قیام ظلال بصفات است که اصول شان است و قیام صفات بشیونات است و قیام شیونات بذات است پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در نظام مختلف و مراد از آنچه صوفیه میگویند **العالم اعراض بجمعه فی عین واحد** همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا با عرض تعبیر کرده اند بالماز و از همین مولوی رومی فرماید **بیت** او چنان است و همان چون کالبد کالبد از وی بگریز آید و از آنکه در تنگی عبارت است و در حدیث صفات او فرموده است **والا ارض**

من فیون آمد و کلامی است که تعالی ق و القدران الحیدر انکلام که مری نریوست
عالمی است یعنی قیام سبب اشیا بجز ذات است تعالی قسم بقرآن مجید و کفار از بیغنی اطلاع ندانند که
لحم انجاء کلمه منکره و غیره بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس
انسانی برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که بعضی فضل خود بطفیل سرور کائنات بمرتب کلمات
شیر سانه و او را از ذات بخت مناسب حقی بخشد و تعلیمات ذاتی بروی فیضان مینماید از زمان او را
و موهوب عظمی فرماید که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد و قیام ذات
شخص بذات و ایهاب وجود در کلمات نبوت کلمات رسالت است و در کلمات رسالت کلمات و در کلمات
ت اولی العزم قیام قیود است بآن مقام محض بخصوص بهم رسالی نیست الا ماشاء اللہ پس اگر شخصی
عقلی بآن دولت سرافراز فرماید در وقت قیام تمام عالم که حکم عراض دارند بذات موهوبی باشد
هم ذات او بذات حق جل و علا هر کس که حق تعالی این دولت میسر فرماید سات اهل السموات و الارض
و امیران و اعراض حسانت او میشوید لک فضل اللہ یوقئہ من کیناء و اللہ ذو الفضل العظیم
عکس که سر حقیقتش باورشده و او بهتر از سپهر دنیا و دیند با ملا گوید که رفت احمد بقیاب بد سرگردی فلک باور
عسلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بود که چند کلمه و غط و نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند
مستن و غنوجات می آید و تازیانه خود تعالی آگاه من التاسی لیس و تکتون انفسکم و انکم تتلون
فلا تعقلون و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لیتقوا لکم و لا تفعلوا کبر مقتدا ایسدا
و لا کما لا تفعلون از آن باز رسید و لیکن نظر بر نیکی مقصود از این آیات امتناع از امر معروف و نهی
است بنا بر مثال امر شما نوشته می شود اگر مانر رسیدیم تو شاید برسی -

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اَمَامُ عَمِّي السَّعْدِيُّ نَوَافِی نوشته که حب المذنبین لله انبایهم امره و انبایهم
طاعتهم و ابتغواؤهم مصلاته و حب الله للمؤمنین ثنائه علیه و ثوابه لیس و در حقیقت این
محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر ضیاء می گفته اند ان المحبة میل النفس الى الشيء بجلال
ادراك فيه بحيث يحمله على ما يقتضيه اليه و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی است
تعریف محبت و آتی نیست و نیز در تفسیر عبارت است از اشتغال قلب محب بجمیع تقی که باز دارد او را
از توجه بسوی غیر و چاره نباشد او را از توجه دوام بسوی او و هوای منی من قوام العشق نازیحیق مانس
المحبوب یجعله یقطع عن قلبه التوجه الى غیر المحبوب فیجعله نسبا منسبیا کان یکن فی الوجوه
غیر محبوس به حتی یسقط عن نظر بصیرة نفسه کما لا یسی غلبه این تعریف محبت بنده است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سافرج که مقتضی
باشد جذب بنده را بجنب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت خداست و لهذا
حق تعالی می فرماید یحبهم و یحبون الله محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و فقط عشق و کلام خدا نیاید
است و کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله و الذین آمنوا بالکتاب و الذین آمنوا بالله
و الله سبحانه الله عبارت است از افراط محبت و عشق بهم درشت افراط صاحب راجی گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق و قرآن آمده است لیکن در غم فقر گردد و فرط محبت بر عقل غالب
آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی و عشق است
و این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجا
خوابد و حواس بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی تجسم صادق می آید و در دانا سمارا الهی است که بمنی محبت
و عاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا که محال است که محبت و دیگر صفات الهی را بیکار سازد و لا یغنیه
مشارع عن مشارع و نیز از انبیا و اصحاب کرام و اهل سنت و بعضی از اولیا است که حوصله آنها وسیع و استعداد
شان بس عالی است محبت آنها اگر چه باشد و قوی است لیکن عقل و حواس آنها را بر هم نیاند و سکر و مستی
شان نمی گردد و منصف و بیچاره از تنگی حوصله خود گذشت و دانا حق گفت و دانا عالم صلی الله علیه و سلم غیب
محبت را ماعرفی الحق معارفک و ماعبدک حق عبادتک بکشت و لهذا قیام علیهم السلام

محبت حق تعالی و حبیب خود و در کتب و باقی کتب و موسوم نشدند که در بیان این مع و تائیس
حق تعالی میفرماید و عشق بر تیر علی حب میگویند بجا است که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الهی
محبت اولی و اصلی است و لهذا حضرت رسولی روم می فرماید ثنوی هر چه گویم عشق از آن برتر بود
عشق امیر المؤمنین حیدر بوده و آنچه امام محمد بن اسماعیل رحمه الله علیه چندان تعریف و مع آن نکرده و گویند
در مقول او مقدم میگردد و در انعام نظر او بر سکر است که از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت
در سکر است و در محمود است لیکن اگر با محب باشد از عشق بهتر باشد و شفق در راه خدا جمله ادب باید بود
و این باقیست و طلب باید بود و دریا اگر بکاست ریزند کم بایار کرد و شکاب باید بود و مقتضای فرط
محبت است که اعمال امر را بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند تقوی در عالم التذلل از سعید بن جبیر
نقل کرده که حق تعالی در فریادستان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
ما را بر شما در دوزخ برید آنها از تبتان بیزاری ظاهر کنند در دوزخ قبول نکنند از آن حق تعالی
وستان کامل را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بنده تیر اینها بجز حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر آنها
سلام باشد و منادی او آواز کند و الذین آمنوا بالله و الذین آمنوا بالله و کافران باکره در دوزخ انداخته شوند لیکن
در فرط محبت سکر و مستی باشد خوف و طمع ثواب در میان نیامد و لهذا منقول است که رابعه بصریه در
آب و دینی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ را ازین آب سکر کنم و بهشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف و دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصانه عبادت کنند و جناب
نبیای علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند را رابعه بیچاره از آن بوسه نشمیده بود و بآن همه هر گاه که رسول صلی الله
علیه و سلم در قرأت قرآن برایت عذاب گذشتی نعوذ میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو عدد سیر حیدی سوال
می کرد و حق تعالی بدیج مسلمانان میفرماید که می بینم که فی الجمله هم بمنی المصلحین یذوقون ریحهم حق و طمعا
و در دوزخ انداخته می بینم که فی الجمله هم بمنی المصلحین یذوقون ریحهم حق و طمعا
است و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او و فراموش باشد و خائف نباشد
پندار و شوازیست و شخصی بسیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن
بجای امتثال امر محبوب خود را در دوزخ انداخته و عذاب را بکاست قبول نیکو گوسفه نکست علی که تو سکر کردی

ظهور و جندۀ الذی آخره و ایدۀ حتی یبلغ ما یبلغ و طلع من حیث و طلع علی مویض
 من الله حیث قال الله و عذ الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الله یحب الصالحین
 الی آخره قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیل است بر صحت نبوت که اخبار است بجنبه بقیه که بوقوع آمد
 معجزه است و دلیل است بر صحت خلافت خلفاء الریح اگر زین ریت را و نباشد خلف در وعده الهی تا آنکه
 محال است چه که موعود و موعود هم یعنی صحابه سوار زمانه خلفاء الراجح جمع نشده اند و دلیل است بر صحت نسب
 و جماعت و بودن دین شان رضی الله عندهم بر طلاق مذہب و انقضای آنما میگویند که ائمۀ عیسیٰ خالف مانده اند و قیام
 میگردند و تا امر قدس مدی سوعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی ازین وعده و خبر خواهد شد
 کفر شکم و این قول میکند سفینه مولی رسول صلی الله علیه و سلم ازین سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد از
 سسی سال باشد پس سلطنت باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابو بکر و دو سال و خلافت عمر و سه سال و خلافت عثمان
 و دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی پیام خلافت حسن بن علی سفینه متناهی که سر نکرده و خلافت ابی
 و دو سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان و دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش
 ماه و عیسی سال شد و تیر ازین آیت و دلیل است بر کفر زید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک
 فاولئک هم الکافرون و کفر یعنی گفت که اهل تفسیر میگویند که اول کسی که کفران این نعمت کرد
 قاتلان عثمان بودند و قیصر میگویند که این آیه اشاره است از زید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را
 بهمراهم بیان او را از اهل بیت نبوت و امانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بردید فرستاد و وفات
 کرد و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم را که روضه ایت از ریاض جنت خراب کرده در واقع حربه خیر با کرد که زبان
 از بیان آن کوتاهی میکند و تحقیق بر بیت الله و عید الله بن زبیر که نواسه ابو بکر و پسر بن عمر آنحضرت بود
 شست تندی از حسان روایت کرده که حجاج بن ابی ارمغانان یزید بود کسانی را که در پیش کشته یعنی از صحابه و تابعین
 یک کلاه و بست نیز کس و شمار کرده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج بن عبد الله بن زبیر را کشت سزا بستاری
 گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ان فی تعقیف کذا ابنا و مبیدا فاما الکذاب فوا بیناه و اما الله
 فلا اخالك الا بیه قال عبد الله بن عصفه الکذاب هو المختار بن ابی عبید و البیبر هو الحجاج بن یوسف غازی
 بدان کنده مسلمانان سرور است که یزید و زبیر که حسین علیه السلام را کشت قیام خواند و قمر که در میان آن بیت با

نصفه از
 شاد و دل
 بکوه قی

نصفه از
 شاد و دل
 بکوه قی

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات بیست و یک نفر است
 بیست و یک نفر و وظایفان خدا از جهان غریب تر باید دانست چون زمانه کمال فساد و عیورست درین زمانه اگر کسی
 بیست و یک نفر است فیض و برکات فزون از حدی بیست و یک نفر است طالبان را بسیار رنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید
 بیست و یک نفر است انشاء الله تعالی برادر راست می آرد و خود بید تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرغوبه و
 بیست و یک نفر است اوقات از خیرات و ترک مجالست با بغیار و سوزن ظن و در نفس خود و حسن ظن و در حق سائر الناس بیست
 بیست و یک نفر است و الاستقامه فوق الکرامه است و دنیا نقش بر حباب است **فهر نو در ولی نعم این کن که در دوازده**
ایامی جان تو باشی بجان که پردازد الله معکم انما کنتم و کثر ما کنتم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و الحمد لله
و صلوة علی رسول محمد و آل الله اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و یا ایاهم کمال متابعتی الی المرسلین بیست
صلی الله علیه و سلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق من اسباب السلیب فی ارام المسلمات و من علیها نبیته سید الانبیا

ما فضل الرسل والایمان بمن هو الایمان الکبریٰ لم یبق من هو النعمۃ العظمیٰ المقدمه وصلى الله تعالى عليه وعلى آله
 واتباعه اجمعین والشکر علی ما هدانی للإسلام واحیانی علیہ ووفقی لما اقتباس انوار علمائنا الصالحین لولیاننا
 شرفنا الشیخ احمد الفاروقی المتشبه بى الحمد ولما افاض الشانی والسید السند محی الدین عبدالقادر الجیلانی فوفی الله
 بالسید الفاضل الطاهر عین الدین حسن النجری رضی الله عنه وعن اسلامهم واطرافهم اجمعین واربو من فقه
 ان یکتفی علی اتباعهم وبعثهم ولحقی بهم فی دار القدر وما ذلک علی الله بغير لیحد از محمد و مسلوله فقیر حقیر محمد
 شاد الله عنانی خفی مجدودی بانی تری بنویسد که عمر ابن عاصی هشتاد سال رسیده و یقین که عبارت
 بر سر آمد فرستی نگذاشته که چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی از ان برای
 فقیر مفید و ضرورت و برخی از ان برای دوستان و فرزندان ضرور مفید است اگر نوع اول را رعایت نمود
 روح فقیر از ان ها خوشنود و خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت دامنگیر خواهد شد و اگر نوع ثانی
 را رعایت خواهند کرد و غرض از ان در دنیا و عقبی نیک خواهند بود و اگر نه نتیجه بد خواهند دید و نوع اول آنست که در
 تکلیف و غسل و دفن رعایت سنت نکند و دو چادر در دلی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده
 بودند و ان تکلیف نماند و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز هزاره بجاعت کثیر و امام صالح مثل حافظ
 محمد علی و یا حکیم که سوا یا یا قاضی بیز محمد بجا آورند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
 مثل دایم و بستم و بچشم و ششامی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از سه روز را
 کردن جایز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زلمان را منع نموده و در حالت حیات خود فقیر ازین چیز
 راضی نبود و با اختیار خود کردن نداده و از کلمه دور و دو ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه فقیر با خفا
 فرمانیده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده المیت فی القبر کالغریق المستغوص ینتظر مد عونه
 ما تکفنه من اب او اخ او صلیق و بعد مردن من و در ایام دیون من کوشش بلیغ نماید فقیر
 و در حیات خود نصف موضوع نگیرد و الماک قصیده در مال خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام پول و یک
 و دو سهام بصفوة الله و یک سهام بفلان و یک بفرضندان فلان و فروخته مبلغ ثمن
 بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زبیت خود محضول نیم حصه با دو سه روز دختر میداد و باقی
 سه حصه کرده یک حصه برای خرج خود میداد ششم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان و یک حصه بعد مردن من

و چون این من و او شود همین قسم کرده است بفرموده امان من میداده باشد و از مبلغ عیدین تر نمود
و در آن روز فراغ الدمه سازند تفصیل قمرها که در دهم است و در پنجمه اعزاجات روزمره اکثر نشسته و چپ
من نزد قمر فخر امان است و در امانی آن نهادن نمایند و صبیحه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک
و خدمت کردن لازم و واجب دانند علی القوم سیم قلادۀ و حکم الموقوت قلادۀ لا یحکم الله
از شش ماه فقیر در سال تمام ده من گندم پنج شش روپیه نقد بایشان میدادم ازین تصور نشود و ده گیک
میدادای والد و والدۀ و لیل الله از طرف خود برای مرزا لادن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف
ت یکم تمام زمین چای مرغوع از موضع نگه برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بطلان بقصر نگذاشته
اند و یک روپیه نقد و نامه بایشان میدادم و درین هم تصور نشود موضع نگه میراث چند پیری و صد
من نیست منقض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و در ای خدمت ایشان فقیر نمایان
و یکم برای پس ماندگان مفید است است که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان و طفلی اکثر دجانی
و بعضی پیری میسرند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مشغول باد صبا سیر و نمیدانند که بجای رفت و معال
که انقطاع پذیر نیست بر سر پانصد تنی فرماید اذ الله لا یقطع کس الی قوله علیکم نفس
و است و او انش کت املنی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رخ کشی میسر نشود و لذت قوی دایمی برابر دود
مادم بجای گرفتار شود و نعوذ بالله منها پس جای که مصلحت دینی و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت
دینی را مقدم باید داشت کی که مصلحت دینی را مقدم میدارد و دنیا هم موافق تقدیر دینی میرسد رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود من جعل طموحها و احدا هم اخرته کف الله هم دنیا یعنی هر که مقاصد خود را
در آخرت منظور دارد و کفایت کند الله تعالی مقصود دنیا را و او را کی که مصلحت دنیوی را مقدم دارد
و الله که دنیا هم او را دست اند چنانچه بیشتر درین زمانه بجهنم است پس خسر دنیا و الاثره شود و اگر دنیا
است و در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بچشم خود بهر باره میگردم و دیده که
دست رسیدند باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند آنچه
که با حق این خدمت از ما دانسته مخصوصاً ازین فقیر و فقیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته اند نجات نام
و مقصود با جمال الله و قوتی تلخ ازین خدمت نگذرد و از اکثر انبای و کار نوعی بخوبی گردم احمد الله علی

و کمال از خیر است از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصد اصلی در نیت خیر بخت است اما بخت برین عمل و عمل
 بلکه بنده و هم هر کس که ملاقات کرده سوز داشته و غیبت شمرده و اگر نه علامت برتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست
 نمیشود و امید به یزدان ملاقاتی به پس از فرزندان من که یک خدمت تفصیلا اختیار کنند طبع خاطر داری یا نه
 و فعل نه بد و بر روایت معتبره تقوی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 و نینداری را منظور دارد و چون درین زمانه دین شهر مذموب و افضل بسیار شیوع یافته است و شهر فاشیه
 علون نسب یا رفاه معیشت نظر میسر انداول رعایت دین باید کرد و خیر کسی را نفسی یا شتم بر نفس اگر چه صحت
 دولت عالی نسب باشد نباید آورد و زیادت سوامی دین و تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب را نخواهند
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و که مشتاق از عدول است الهام
 خاچه و راغی دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از عالمی که هم سید المرسلین محمد است صلی
 علیه و سلم هر کس بر قدس آن سرور شایسته بهم رساند باطن ظاهر و حقایق و کثرت علوم و اعتقاد و عمل و طاعت و عبادت
 آن کس همان قدر کامل و بیانت و هر کس در شایسته از آن قاصر است همان قدر در ناقص باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت سینه که او کیا نقشند یا اختیار کرده اند گوئی سابق برده اند و چون کمال شایسته بخت کمال
 دین است بر فضیلت شان و اگر بخت قاصر بختان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر او است
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و مشتملات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از وی سر نشود و رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام حدیث فی الصحیحین من تعالی می فرماید آن اولیا و اولی الامر
 نیستند و دوستان خدا اگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتملات است نه
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات رنج محرمات را زائل نفس است از اتفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و
 و طول اهل و حرص بر دنیا و ماندن و بود از آن محرمات که بافعال و ارجح تعلق دارد و کتب فرستادن
 و اگر بخت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از دشمنی نفس و شر شیطان ترک محرمات شود و در این راه

و کمال از خیر است از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصد اصلی در نیت خیر بخت است اما بخت برین عمل و عمل
 بلکه بنده و هم هر کس که ملاقات کرده سوز داشته و غیبت شمرده و اگر نه علامت برتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست
 نمیشود و امید به یزدان ملاقاتی به پس از فرزندان من که یک خدمت تفصیلا اختیار کنند طبع خاطر داری یا نه
 و فعل نه بد و بر روایت معتبره تقوی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 و نینداری را منظور دارد و چون درین زمانه دین شهر مذموب و افضل بسیار شیوع یافته است و شهر فاشیه
 علون نسب یا رفاه معیشت نظر میسر انداول رعایت دین باید کرد و خیر کسی را نفسی یا شتم بر نفس اگر چه صحت
 دولت عالی نسب باشد نباید آورد و زیادت سوامی دین و تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب را نخواهند
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و که مشتاق از عدول است الهام
 خاچه و راغی دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از عالمی که هم سید المرسلین محمد است صلی
 علیه و سلم هر کس بر قدس آن سرور شایسته بهم رساند باطن ظاهر و حقایق و کثرت علوم و اعتقاد و عمل و طاعت و عبادت
 آن کس همان قدر کامل و بیانت و هر کس در شایسته از آن قاصر است همان قدر در ناقص باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت سینه که او کیا نقشند یا اختیار کرده اند گوئی سابق برده اند و چون کمال شایسته بخت کمال
 دین است بر فضیلت شان و اگر بخت قاصر بختان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر او است
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و مشتملات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از وی سر نشود و رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام حدیث فی الصحیحین من تعالی می فرماید آن اولیا و اولی الامر
 نیستند و دوستان خدا اگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتملات است نه
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات رنج محرمات را زائل نفس است از اتفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و
 و طول اهل و حرص بر دنیا و ماندن و بود از آن محرمات که بافعال و ارجح تعلق دارد و کتب فرستادن
 و اگر بخت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از دشمنی نفس و شر شیطان ترک محرمات شود و در این راه

و کمال از خیر است از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصد اصلی در نیت خیر بخت است اما بخت برین عمل و عمل
 بلکه بنده و هم هر کس که ملاقات کرده سوز داشته و غیبت شمرده و اگر نه علامت برتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست
 نمیشود و امید به یزدان ملاقاتی به پس از فرزندان من که یک خدمت تفصیلا اختیار کنند طبع خاطر داری یا نه
 و فعل نه بد و بر روایت معتبره تقوی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا
 و نینداری را منظور دارد و چون درین زمانه دین شهر مذموب و افضل بسیار شیوع یافته است و شهر فاشیه
 علون نسب یا رفاه معیشت نظر میسر انداول رعایت دین باید کرد و خیر کسی را نفسی یا شتم بر نفس اگر چه صحت
 دولت عالی نسب باشد نباید آورد و زیادت سوامی دین و تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب را نخواهند
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد و که مشتاق از عدول است الهام
 خاچه و راغی دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از عالمی که هم سید المرسلین محمد است صلی
 علیه و سلم هر کس بر قدس آن سرور شایسته بهم رساند باطن ظاهر و حقایق و کثرت علوم و اعتقاد و عمل و طاعت و عبادت
 آن کس همان قدر کامل و بیانت و هر کس در شایسته از آن قاصر است همان قدر در ناقص باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت سینه که او کیا نقشند یا اختیار کرده اند گوئی سابق برده اند و چون کمال شایسته بخت کمال
 دین است بر فضیلت شان و اگر بخت قاصر بختان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر او است
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و مشتملات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از وی سر نشود و رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدين
 و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام حدیث فی الصحیحین من تعالی می فرماید آن اولیا و اولی الامر
 نیستند و دوستان خدا اگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتملات است نه
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات رنج محرمات را زائل نفس است از اتفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و
 و طول اهل و حرص بر دنیا و ماندن و بود از آن محرمات که بافعال و ارجح تعلق دارد و کتب فرستادن
 و اگر بخت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از دشمنی نفس و شر شیطان ترک محرمات شود و در این راه

در خاندان فقیر همیشه علما شده اند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر محمد اندرین دولت بهر سانیده بودند
 بیامزد و خلعت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر خیر خواست و تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و انقدر
 عبارت فتاوی که فهمیدند اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون دریاقتن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریاقتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنچه از جرح و تعدیل و تحریف و تصرف و در اکثر کتابهای بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 و ریافت حال صحیح و قیوم مسائل بدون اینهم علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم غنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که فادام همه علوم است بخاندان آن البته سفید است

فصل چهارم در کتاب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بتام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه
 را درگاه داشته مسلمانان را متع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت ششام گفت
 ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود با انواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاویه شفقت سامی بپیش
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یا داین در ماندگان میکنند ازین ممر تو قه ما مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن قرانی دنیا من او اشارتی رفقه بود و حق
 فقیر تا و قیکه داعیه الهی برای چیزی دارد و نشو و حیثیت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ و ادعیه شده است
 بنظر و چنین نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر شتاق
 آن دقائق است خفا که نزد آن و عده نهم نگردد و مولوی شاد الله صاحب و محقق است علی نمودند

کتاب طبایع
 در خاندان فقیر همیشه علما شده اند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر محمد اندرین دولت بهر سانیده بودند
 بیامزد و خلعت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر خیر خواست و تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و انقدر
 عبارت فتاوی که فهمیدند اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون دریاقتن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریاقتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنچه از جرح و تعدیل و تحریف و تصرف و در اکثر کتابهای بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 و ریافت حال صحیح و قیوم مسائل بدون اینهم علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم غنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که فادام همه علوم است بخاندان آن البته سفید است

مکتوب ششم بتام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه
 را درگاه داشته مسلمانان را متع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت ششام گفت
 ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود با انواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاویه شفقت سامی بپیش
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یا داین در ماندگان میکنند ازین ممر تو قه ما مستحکم
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن قرانی دنیا من او اشارتی رفقه بود و حق
 فقیر تا و قیکه داعیه الهی برای چیزی دارد و نشو و حیثیت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ و ادعیه شده است
 بنظر و چنین نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر شتاق
 آن دقائق است خفا که نزد آن و عده نهم نگردد و مولوی شاد الله صاحب و محقق است علی نمودند

کتاب طبایع
 در خاندان فقیر همیشه علما شده اند که در هر عصر ممتاز بودند و فرزندان فقیر محمد اندرین دولت بهر سانیده بودند
 بیامزد و خلعت کرد و دلیل الله و صفوة الله را بهر خیر خواست و تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و انقدر
 عبارت فتاوی که فهمیدند اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانستند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از دانستن
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل است و این علم
 بدون دریاقتن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریاقتن اقوال تابعین و خصوصاً
 آنچه از جرح و تعدیل و تحریف و تصرف و در اکثر کتابهای بعضی روایات بی اصل نوشته اند
 و ریافت حال صحیح و قیوم مسائل بدون اینهم علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
 لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم غنی است از فنون حکمت
 ریاضی مگر منطق که فادام همه علوم است بخاندان آن البته سفید است

و از آن فرمود نفس خود را شانه - برادر عزیزم قدس سره محمد بن ابراهیم الله تعالی الشهده - سوال کرده بود
 که حضرت شیخ مجد قدس الله تعالی سره العزیز در کتب خود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن تشریح کرده اند
 یا نه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بعد از سال بواسطه بعضی افراد امت مقام غلت حاصل شده بود
 الله صلی علی محمد و آله صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن
 قرات حضرت مجد دست و این مقدمه بنابر سوره اشکالات گشوده است از آن جمله آنکه توسط قروی یا نافه
 است در حصول مقام غلت که از اعلی مقامات است منزله فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه
 الصلوات و التسلیمات و حضرت مجد تصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و علمان اگر برای
 مولی و محمد و ملباسی فاخر طیار کنند هیچ قدرتی ایشان را لازم نمی آید و قید فایده و از آن حدیث صحیح
 وار شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلکما اتخذ ابراهیم خلیل لاد و این حدیث نص صریح
 در اثبات غلت مر آنحضرت را پس قول بعد حصول آن مرتبه را بعد از ارسال مخالف حدیث هر چه
 باشد گفته نشود که مراد از این غلت که درین حدیث وار شده مطلق محبوسیت است نه غلت مصطلحه
 فلذا اشکال زیر که تشبیه غلت ابراهیم ازین تاویل ابامیکن پس درین سلسله آنچه تر تو متحقق شده باشد
 نبویس باین سبب بنظر رسید که هر چه در حالت رسته توفیق تحریر آن باید نبویس - باید دانست که اشکال
 راست و درست و لیکن در بعضی اوقات حقیقه الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل
 و در بعضی اوقات شیخ شیخی و در بعضی اوقات بغیر جواب و مستبحان کلام صوفیه لاچارند از استن اجمال
 و تفصیل و اغراض نظر از مخالفی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی و دیگر فتح میکنند درین زمان فیضی و دیگر در میان مردمان مفتوح شده چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب علو سبب تعیین ایشان و عموم فیضی که بر
 ایشان بر مردمان افشا شده است و بسبب علو مقام و در بنوری که از حضرت ایشان سر کرده و لایزال آخری لایزال
 ان خصیصه اسما غدا و عنوان خیر القادس و شیخ ان در پوش آن بطنه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل
 میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدائی شود و تامل بر روی کار می آید فیض خیر القادس میباید
 به نفس نبی آدم که بقیه بعد از نبی نبی شوند از آن است که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین مذهب

این که این کمالات اجمالاً آفتاب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و الباقی بقی آن است که
 شود که مصلحت کلیه البینه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و مکتوب تجلی اعظم در هر عصر
 پیدا شود و انتشار آن مجربست شخصی باشد از کمال و آن مجربست یا آن نور مجرب و بنظر شعل تجلی اعظم و بشاید
 و از آن جوهر فرخنده گردد و آن ظهور خودست بحسب طوار و لودار و بطور خودست بحسب شخاص و از آن
 ان غیر شادانی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال درین بیت باجمال و انیش حسن و در کار شده
 شمس او سر هر ام یا زلف او را شانه ام و چون این مقدمه ممد شد دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمال
 که باین اشکال هر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بعب
 ان اشاره واقعا بر این عمل توان کرد و میگردد و از اعنوان آن حقایق اجمالیه فالصه بر قلب ایشان میگردد
 و آن را بان مرطوب می سازند و آن معارف فاضله را در پرده آن لفظ ادعای فرمایند مفسران از مطالع
 اندکان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغراض نظر کنند و مطمح نظر خود چنان حقیقت اجمالیه و مفسر
 را مقدم سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ غلت و استجاب و دعای الله صلی علی محمد و آله صلیت
 علی ابراهیم و تصویر و اثره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز حیرت آن مرکز و از
 آنکه مرکز آن محبوسیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگ من اشاره و اعتبار است اعتراض
 مثل این مقدمات دارد و میشود چنانکه در صورت رأیت اسدای بر می اعتراض بفقدا نیاب و اظهار
 و یاد بر و در و بی نداری و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمد و بیان
 و از این احواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از انفتح دوره و دیگر شده است که بعضی اعتبارات اجمال
 فیض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن مجمل شده محبت محبت پیدا کرده و بعضی اعتبارات
 تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً مسائل مجربست و انانیته گیری درین دوره فصل ترست از ادوار سابقه و
 تفصیل حقایق این دوره شری میطلب که این درق گنجایش آن ندارد و با جمیع شیخ مجد در این دوره
 و با معارف مختص این دوره که از آن شیخ بطریق رمز و ابهام سزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است
 و دست وی بیاری از گزبان با و بصیرت و به دست خلاص شده و اعظم شیخ تعلیم حضرت مدو و در
 این کمالات و شکرت شیخ که در کتب اعلی است مثل شانه نبویه شود و اگر چه شیخ از

که معنی او آمده است فی کتابه عن ابن عباس وقلوبنا حين نطقوا وقلوبنا حين نطقوا
ما وصلهم الله من النصر وقال كانوا بشر وتلا قوله وزلزلوا حتى يقول الرسول والذين
امنوا معه من نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما يخطئ بالباطل
ويجهل في القلب من شبه الوضوء وحديث النفس على ما عليه البشرية واما
الذي اعرفه من اهل الجاهل من اهل الاخر فغير جازم على رجل من المسلمين فما بال رسول
الذين علم عرف الناس به وهو انه متعال عن الخلق في الاعداد من غير كل قبح
موسوي قرأت ابن عباس اختيا ويكفروا وحيثي فراميد که احوال انبیا مختلف است و بعض اوقات رفع
میشود و احوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
خود می آیند و خفیه خاطر و اضطراب بشریت رو می دهد بهین حالت احتجاب بطریق مجاز بنظیر تعبیر واقع است
مکتوب یا زوهم مذکور شده از سابقا بوجه الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمه الله و استوفی
اشمال کتاب صحیح او را به مات مطالب اکثر علوم و فیه رحمه الله الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم ما بعد و نری در حدیث لو کان الايمان عند الذی لا یناله رجال او رجل من هؤلاء
یعنی اهل فارس و فی روایتی لانا رجال من هؤلاء بلا سئلته تذکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه
درین حکم داخل است که خدا می تعالی علم نفع را بر دست وی شایع ساخت و جمیع اهل اسلام را بان فقه
مذهب برگردانید مخصوصا در عصر متأخر که دولت چین در سبب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالم بادشاهان
حقی اند و قصه و اکثر مدبران و اکثر عوام حقی و امام ابو حنیفه رحمه الله بخاری تیره داخل است که خدا می تعالی علم نفع
را بر دست وی مشهور گردانید و تازانان با حدیثی از حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این سر و قدره با ما و جمیع متصل
باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقای داشت مانند حال اکثر متفقه عصر ما را هم الله تعالی طرق القضا
این سخن اخیر را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وحی رحمه الله تعالی بود و در حفظ حدیث و
ضعیف بود و در فقه و فهم جهانی از فقه آن عزیز روی باز کشیدیم که فایده نداشت و متوجه بیاریان خود شدیم
و گفتیم که شیخ ابن حجر و تقریب میگوید محسن بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدین فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که متبع فقه حدیث کرده باشد و بی قایل اشکای نیست به اهلان جزئی از تحقیقات

که مشایخ بخاری و ده است و احوال و فی حدیثی کسی دیگر و بیان کردیم و این باب است
است بر زبان جاری ساختن و احوال و این گفتند و چه تذکره کوشش و نهایت زحمت است اما حافظ
در حفظ آن ندارد و اگر انکه حاصل آن با اختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد و موافق استدعا ایشان است
این باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
و ان نشاء از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال بدون شدن گرفت و صد سال دیگر باید پانچ ستم
و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد و صد سال حاصل و احادیث شد و هر چه عالم درین فن داشت
ساقی چنین که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد و تیسر است و اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محسن
و وی آمدند و الفصل لا تقدم تفصیل این گذرانکه بعد و این احادیث چون اسعان نظر کردن و دیدند که
علم احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس انما صاحب آنرا روایت کرده است
و این صحابی طریق شریف برآمده است و روز بروز متراشیده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
از حدیث مشهور که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این
در طبقه کتابا بعین یا کاتبان بعین یا کاتبان طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنية که کاتب صحابه آنرا
از حضرت عمر رضی الله عنه روای نیست و غیره علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیره محمد بن ابراهیم از علقه
روایت نکرده است و غیره یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه فخر تابعین است
و وی جماعات لا تعد و لا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان
و این فرسیده و آن هر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدد دارد و ما نخرج خود که صحابی یا تابعی یا
کاتب تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق متعدد دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تناسک بود حدیث
حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد و بعین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی
از این ثقات متصل بغیر نکرده و شنود باشد و روایت از علماء معروفین ابدان و ضبط باشد مخصوص
و بواسطه صحیح و آنچه هر سل ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بعد ضبط باشد لیکن طرق متعدد تناسک
و اگر یکی شاهد دیگر تواند بود مطلق حسن تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاح نزدی و وی اول کسی است
ممن و منتهی ساخت و آنچه در این باب است و این یک بعد صحت ثانی و تیر و حسن داخل است

و قیاس و بویست بنای کتاب خود بر این است و بعضی از این تفصیل و بعضی از این
مقبول و درین خصلت اول یکصد قدم از شیخ زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از غیر
و دیگر باشد صدق حدیث لئلا رجحان من حول و دست بودی زیرا که ایمان نه بدین فقط است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث است موقوف علیه بیان است اما محاله فیکف که این خصلت منبغیست در خصال و دیگر بعد از
باید دانست که بخاری بعد از این ظاهر شده و قبل از وی علمای فنون چند از علوم و فیه تصانیف ساخته
و سفیان ثوری و فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر و تفسیر و ابو حنبله و غریب قرآن و محمد بن اسحق و
عقبه و زبیر و عبد الله بن مبارک و زراره و مواعظ و کسائی و ربیع الخلیق و فیصل انبیا و یحیی بن حمین و غیره
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند و در ویا و اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه
مبتدعین مثل حمیه بخاری اینهم علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا و نمود پس قدری از
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت و در کتاب خود آورده است مسلمانان
این علوم حتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک وارد نعل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا و قیاس که
و کلیات علمی را ندانند انتقا و و تغییر آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشد و چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قاطعه طبعیه را که در قانون مذکور است انتقا و نموده است و آنچه با و لیه صحیح ثابت شده از غیر آن جهتا زخمود
بطریق بدیهه دانسته شود اما محاله جزئیات و کلیات قانون را استخراج ساخته است و بدیهه را فی که خدا تعالی بر
هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا و نموده است بالبدیهه دانسته
عروض و حریت و طریق الشا و شعر نیک و در زبده و ادله سائل آنها امتحان نموده و آنچه کتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقها و اگر انصاف را
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال و حسن و حفظ طرق حدیث و احتضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه جوهرش گفته است کلامی که حاصل دانست که از انتقا و سه فن که سیر و تفسیر

و قیاس و بویست بنای کتاب خود بر این است و بعضی از این تفصیل و بعضی از این
مقبول و درین خصلت اول یکصد قدم از شیخ زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از غیر
و دیگر باشد صدق حدیث لئلا رجحان من حول و دست بودی زیرا که ایمان نه بدین فقط است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث است موقوف علیه بیان است اما محاله فیکف که این خصلت منبغیست در خصال و دیگر بعد از
باید دانست که بخاری بعد از این ظاهر شده و قبل از وی علمای فنون چند از علوم و فیه تصانیف ساخته
و سفیان ثوری و فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر و تفسیر و ابو حنبله و غریب قرآن و محمد بن اسحق و
عقبه و زبیر و عبد الله بن مبارک و زراره و مواعظ و کسائی و ربیع الخلیق و فیصل انبیا و یحیی بن حمین و غیره
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند و در ویا و اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه
مبتدعین مثل حمیه بخاری اینهم علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا و نمود پس قدری از
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت و در کتاب خود آورده است مسلمانان
این علوم حتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک وارد نعل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا و قیاس که
و کلیات علمی را ندانند انتقا و و تغییر آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشد و چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قاطعه طبعیه را که در قانون مذکور است انتقا و نموده است و آنچه با و لیه صحیح ثابت شده از غیر آن جهتا زخمود
بطریق بدیهه دانسته شود اما محاله جزئیات و کلیات قانون را استخراج ساخته است و بدیهه را فی که خدا تعالی بر
هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا و نموده است بالبدیهه دانسته
عروض و حریت و طریق الشا و شعر نیک و در زبده و ادله سائل آنها امتحان نموده و آنچه کتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقها و اگر انصاف را
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال و حسن و حفظ طرق حدیث و احتضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه جوهرش گفته است کلامی که حاصل دانست که از انتقا و سه فن که سیر و تفسیر
و قیاس و بویست بنای کتاب خود بر این است و بعضی از این تفصیل و بعضی از این
مقبول و درین خصلت اول یکصد قدم از شیخ زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از غیر
و دیگر باشد صدق حدیث لئلا رجحان من حول و دست بودی زیرا که ایمان نه بدین فقط است و پس تفسیر
و سایر فنون حدیث است موقوف علیه بیان است اما محاله فیکف که این خصلت منبغیست در خصال و دیگر بعد از
باید دانست که بخاری بعد از این ظاهر شده و قبل از وی علمای فنون چند از علوم و فیه تصانیف ساخته
و سفیان ثوری و فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر و تفسیر و ابو حنبله و غریب قرآن و محمد بن اسحق و
عقبه و زبیر و عبد الله بن مبارک و زراره و مواعظ و کسائی و ربیع الخلیق و فیصل انبیا و یحیی بن حمین و غیره
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند و در ویا و اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه
مبتدعین مثل حمیه بخاری اینهم علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا و نمود پس قدری از
که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت و در کتاب خود آورده است مسلمانان
این علوم حتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک وارد نعل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه تا و قیاس که
و کلیات علمی را ندانند انتقا و و تغییر آنچه از حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشد و چنانکه اگر کسی گوید
فلانی قاطعه طبعیه را که در قانون مذکور است انتقا و نموده است و آنچه با و لیه صحیح ثابت شده از غیر آن جهتا زخمود
بطریق بدیهه دانسته شود اما محاله جزئیات و کلیات قانون را استخراج ساخته است و بدیهه را فی که خدا تعالی بر
هر کی را سجده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقا و نموده است بالبدیهه دانسته
عروض و حریت و طریق الشا و شعر نیک و در زبده و ادله سائل آنها امتحان نموده و آنچه کتاب الله یا
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقها و اگر انصاف را
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن
نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال و حسن و حفظ طرق حدیث و احتضار آن
تا آنکه امام احمد با آنهمه جوهرش گفته است کلامی که حاصل دانست که از انتقا و سه فن که سیر و تفسیر

و قدم است و نام آن حقیقت بعرف با تدلی کل است فردی آید را در وجودی بیند هر دو مشهود است و چون
 تصور نفس ناطقه هم بر دو نوع واحد نمی بیند و دیگر از این و سببی جواری که از ادراک میگیرند و غیره قاعده ششم
 میشود سوال نموده بودند قصه مشهور تقوی جان نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر وجود است بسبب
 تقسیم هر یکی از حق و دیگر متنازعی گردد با پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ هیچ نوشته
 بسبب عدم دعوی مدعی نریاده ازین توان گفت و السلام بدست هر آینه اینصوب حوال ظاهر باطن
 نوشته باشد که خاطر نگران جانب ایشان بماند مکتوب چهارم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید
 سیادت آتیه حقایق و معارف آگاه سلسله الهی تعالی نوشته بودند که اولاً مشهور میشود که ذات سبباً اثر یابد
 مانند اش که اثر از خود است فرق اینقدر که ذات مبداه صفات کامله غیر متناهی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
 غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که خود است سیادت آبا حاصل این مشهور و ظهور استعدادات
 وجودیه است و در ظاهر اسکانیه و اطلاق بر عدم تناسلی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قابل بوده و چه قابل
 بوحده مشهور و همه بر آن متفق اند باز نوشتند که مشهور میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
 قوالب تیار رنگات پیداشد خود صیاح و زجاجه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
 و سبز و زرد و باشد رنگهای مختلف پیداشد و سیادت آبا این معرفت بوحده وجود یکشد باز نوشتند و چنین مشهور
 میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره مشهور میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات
 هم مشهور و یگردد سیادت آبا آن نیز از شعبهای واحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که فعل
 قابلیت ذات وجود است در همه مشهور و ظاهر است سیادت آبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهور شده همه موافق
 ملاحظات صوفیه محققین است لفظی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین ملاحظات پیش خواهد آمد یا داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید فریه
 باید داشت سیر این الطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بحجرت استنطاق تمام شود طول عمری
 دارد و با جمل بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بانفصل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر سفاخره خالق با مخلوق است و چون مراتب
 وجودیه در مراتب ملکاتیه متنازعه اند یکی بفر و غر و دیگر بقهر و تیر و ذل و تحقیر است و کلام شریعت است و کلام

مکتوب یازدهم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت
 ابوسعید علیه السلام تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام بخت الشرام مطالع نمایانده بعد علی العافیه بدتی
 که احوال خیریت یال آن عزیز القدر تشبیه بودم احمد نامه نامی ایشان رسید موجب شکیب خاطر فانیست
 بعد از احوال عالم با تفصیل نوشته بودند و از شده این صورت انفس سرور و از استنار آن تفرقه و حزن بخیران
 و انقی قاعده است با سببیکه خلف رفته اند همین راه است هیچ مرد و بجا نماند باقی ماند ترقی آن موقوف بر دست
 و پر شدن پانچ این لطیفه خفیه تا آنکه پانچ خود پر شود ترقی نمیشود مکتوب شانزدهم نیز جواب عرض داشت
 شاه ابوسعید حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت استگاه عزیز القدر میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالع نمایانده بعد علی العافیه و عافیت انفس از القدر با اطفال مسکول نامه شکیب شام
 طبع احوال باطن مطالع کرد و شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه احوال اشیا را در سبب می بیند و سبب از تفصیل
 اشیا همان کیفیت است که موجدین بیدین حق و خلق و ویدن خلق و حق تبیین کرده اند با یک باشد ندای حقیقت
 و حق عزیز گردانند فقیر بخت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کسایش رزق داعی است خدای
 بنسب و مکر خود قبول فرماید مکتوب هفتم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید معارف سیادت و نقابت
 است خلاصه و دو مان بخت میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام بخت الشرام مطالع نمایانده
 بعد علی العافیه مکتوب بخت اسلوب متضمن معارف متخص بلطفه خفیه رسید ظاهر میر ابوسعید علیه السلام تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بودند قاعده است تر و در اجایی نمیدانند نوشته بودند که جمیع کل بجانب سبباً مشهور میشود و بر بصیرت غلو و
 انوار و اهل بهشت در بهشت باین ملاحظه چه قسم صورت بند و صاحب من این جمیع کل که عارف باشند
 بکار و بر ع و در آن آینه نیست بلکه بانفصل است باعتبار ذات خود میگویند که بایست که از قاعده ذات او این است
 و اعتبار و با اعتبار نیست که است عارف میگویند که بایست که باعتبار حقیقت خود بایست که در نوع آینه و در حق
 آنکه از سبباً بر آمد و دیگر آنکه بایست که بانفصل او را باعتبار سبباً بر آمد و حقیقت ثابت است چنانکه در باب یک
 و در واقع است یکی آنکه یک را پند با گردش دوم ده گشت دیگر آنکه چون در تمام شد یکی گشت از شریعت حال
 آنکه در نفی تعالی حال صورت سبباً بر آمد و دیگر واضح خواهد شد و السلام مکتوب هجدهم نیز جواب
 عرض داشت شاه ابوسعید علیه السلام تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام بخت الشرام مطالع نمایانده

الاسماء والاشياء دون ان يتخلل بينهما كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال له وعلى انفسهم بصيرة
ثم تصدقوا ولا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال له وعلى انفسهم بصيرة
يعني الزمان وفيه ما لم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مستظلالا كمالا
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصديق الجميع ومن بال اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على التوصل منها الى غير الاختلاف هناك بشي في حيرة عائرة مثل ذلك كمثل اناس عريان كلفوا شجرة
يلتصونها ويذوقونها فوجدوا بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم اثمارها وبعضهم ثمارها فوجدوا انهم
بعضهم ان الشجرة اجسامهم لمس قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انها هي في غاية اللين والنعمته وقال
اخر في غاية خشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحرارة وقال الاخر في غاية البرودة والصفوة
وقال الاخر انما لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقاويلهم جعل بعضهم
يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فاجارجل اخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يروج الناس بها بعضهم بعضا حسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلامهم جميعا
في الاصل خطأ باعتبار انهم لم يراعوا كل اشارة مستظلالا على شجرة العارفين بآثار
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا وحقهم بعض الخطا في توجيه كلام القديسين مراعاة هذا الخطا لا
يقع في معرفتهم بالاشياء ولا يفكر انهم فان توجيه الكلام وتعيين كل خارج عن الكشف شجرة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ولفظان تطلقان في موضعين
فمارة تستعملان في مباحث السيرة بل في كل هذا الكمال مقادير وحدة الوجود وذلك مقادير وحدة الشهود
ومنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة حقيقة حقيقة ما سمعته التي يعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
التي معرفة غير الشريعة عليها والشرع والعقل فخران عنهما سيديان لما اتهم بيان وادنى اخباره هذا مقام حمل فيه
بعض السالكين حتى يخلص الله تعالى منه ومنى وحدة الشهود والجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة مجازة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفهم من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
الشيخ ادم النبوي قدس سره وارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطر فاني وجه ارتباط الحديث
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتذبة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة واحدة

والاتى الى شمع الطيرة شمس باقية في كسح الاموات كمن شمع لا يسمي باسمه تعالى لان تلك الصورة صورة
تلك الصورة في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا فيهم فيهم في شمع وقع عند آخرين ان العالم كله
الصفات التي ثبتت في عرايا اعدام المقابلة تلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها عدم وهو العجز
فانفس القدرة في سائر العجرات قدرة مكنته وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاساس
الحسب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان الكاشوفين صهيان جميعا لكن القول
بوحدة الشهود على هذا المعنى لم يقل به الشيخ العربي سمير الشيع وشاهد الحكماء ايضا يقولون بها وذلك ان
الحسب في القول بعد التمايز والتخلص من المجازات والاستعارات التي اوجبت حسنة الفهم هو ان استحقاق
الصفات ضعف وانقص وتحقيق الوجودية اتم واقرى بحيث يمكن ان يقال للمعلق الاسطانية انها اعدام فطرها
بوجودات ولا خفاء ان هذا القول يتفق عليه وبذلك الذي سالتوني عنه يحتاج الى تفصيل فاستعملت ما يلي ما ليكم
في حديث علموا حكم الله ان اول ما فيهم المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنن بل يخلص الى كل صاحب
من ان الحق عز وجل موجود بجزءي مثل سائر الجزيئات الا انه قديم موثقه العالم خالق اتم لائق اياهم وهذا العلم
بالحق في عيده منه صدق كل عاقل قبل ان يمارس رياضته نفسانية او يمين في المعقول وهو الذي كلف به
شرع الناس والشرع الآتي لم يكلف الناس الا بما اووه الشرع وجل في فطرهم بحسب الصورة النوعية
فان ذلك لا شئ المكلف به علم او عملا ولم يتجشع الشرع عليهم الا بما يهدي اليه فطرهم وهو ممكن فيهم قال الله
ذلك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود
هو على الفطرة الفطرية وهذه معرفة صحيحة واشارة صادقة مر بها تجلي من تجليات الحق عز وجل قد علمت في طلبها
انني قبل ان يتحقق الزمان ويحدث الحديث السدوث وذلك لان النفوس البشرية لما انجذبا اليه مثل انجذاب
كل المقتاضيس وسيل اليه مثل ميل النار الى جهنم الفوق وسيل الارض الى جهنم التحت ما صدق قال
الله عز وجل لقد صرفت مقاليها فقلوبنا انجذبا اليه باليك تمل فسمى الحق عز وجل الوصول الى
الطلب الموت باقار الله وجل كل باليعين الان على هذا الوصول فيبلغ صمدية هذه
الوصول الى ما بعده عنه وتصل الى الله تعالى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم
في قوله تعالى ان الله عز وجل كان اول ما انشأ من نور لا تضامون في رويته فان تاملتم

بان العالم متعين في البيولي الاولى والصورة العائمة لم يجد من هذه القاعدة بل البصر وقد عرفت بركات
 هذه القاعدة من حيث يدري اولاد يدري وقد شربنا ساقا الى القول بان وجود الشيء عين حقيقة لا يصاد من
 المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفه انتزاعية لا يصاد منها ولكن قول محل تطبيق عليه في ههنا مسئلة مشككة قد
 جعلت على الفرقة القائمة بوحدة الوجود وهي ان الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداء
 ولا بد من تحريك محل النزاع لان كايام تقوم من الطرفين لان من التسامح والتجوز فيقولون فاقول للشيئة
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرا ولا بشرا بشرا ولا بشرا بشرا ولا بشرا بشرا بالنسبة
 الى الخواص فانما لا تشك ان حال الاول فيهما الوحدة الحقيقية والكثرة لا اعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية
 والوحدة الاعتبارية وحال الاول لا يخرج عن كونه كليا وحال الثانية لا يخرج عن ذلك فاذا استقرنا لمطرب
 ظهور الشيء في مظاهره وتعيينه في بعض محلاته وجدنا ما على مسترئين احداهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور والابدا
 والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم في الوجود المبسط على سبيل
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول كتاب مفضل الغيبة في صا ورسن الذات الالهية وقال
 سولانا عبد الرحمن السجاني بان الفرق بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرح للمعاني بعد
 ايراسوال وجواب في هذا المعنى تحقيق الست كفيض همان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عدم وانما
 برحقاق ممكنات واين نسبت از امور اعتبارية ست پس ذات ما خود باين نسبت از امور اعتبارية باشند وفي نفسها
 از امور حقيقي انتهى - والحق عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز بوجودات انما كانت في الاسكالم وشبهتها في
 انفسها من اجلي البدييات فانتمزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لانها كانت انما كانت اسم التمثل
 والتعين شيئا والاعم كمن بين الافراد ومن نوعها الفرق الاعتباري المقطوع بالظواهر المتمايزة وكذلك
 بين كل خاص وعام الى ان يبقى الامر الى الذات الالهية لا يقال صوفي في غير من ان استحقاق الالهية
 اعتبارات واصناف لاحقة بالوجود لانما نقول الصوفية يقولون بان الالهية غير المار بها غير المار وان الانسان
 غير الغرس وان كان الوجود شيئا كما فلا جرم انهم يولوا اعتبارات والاصنافات معنى لا يراهم في التمايز الذي
 يكون في الصفات الاسكالم وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقية والوحدة اعتبارية او لا معنى حقيقة الكثرة
 الا ان كان اسكالم والصفات الاشياء الخارجة التي هي الوجودات انما كانت لا تفرق اصل الوجود وعدم

بوجودها الى الوجود والعدم على سبيل صدورات ههنا فانه لم يثبت ان التمثل والظهور لا اثباتا لشيء دون
 التمثل من منزلة التمثل والصوفية حيث قالوا العالم عين على ما رادوا في الوجودات انما كانت احاطة من تمثل
 وجود الى مرتبة شي بل ارادوا افادة معنى التمثل والظهور فكلما ان المعقولي يقول زيد دهمرو واحصيني به التماثل في
 نوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والغرس واحصيني الا تشرك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
 واحصيني للشجاعة في الشجاعة فلكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعينون تعيين كل في الوجود المبسط وقيام
 وجوده باحق الاول لا بعده لان في التمايز بالكلية قال قائلهم من مرتبة الوجود وكلما دارد كحفظ مراتب كمن زنديقية
 وحيث قالوا بالتمثل ارادوا معنى ليم التمثلين لا يقال بسبب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلما بان الوجود
 ان حقيقة شيئا لا يواضع ان يقال انه لانه ليس بوجوده ولا ذلك كانه غير موجودا فان كان الوجود شيئا فالكلام
 ياتي في هذا الوجود ولا بد من الاول وان في المرتبتين جميعا لانما نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل والاشياء
 في نفس الامر بمنزلة انما بل لاغوال وان قشت حق النفس وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين
 والتقديم ليس الامثلة الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة للوجود على التصديق تجتبر
 تمايزا فيما بينها ولا ترو الفطرة مطلق التمثل الصادق بالصدور والابدا وبغير ذلك بل يضطر اليه غير ان
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والبيولي كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه
 كما صورنا في استعداد نقوش انما تم القائم بالانما تم والنقوش المنطبقة في الشبهة لقائمة بها وكذلك نفس عين
 البيولي من وجه والضرب لذلك مثلا ايضا فان تصورت في نفسك كليا الكثرة والكلية حتى حكم العقل بان
 الوجود الذاتي فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والبيولي كالفرق بين الكل الذي حكم
 العقل بانته منحصر في فرد واحد وبين الفرد والجزئي وليس للبيولي عندنا حقيقة الابرور والنفس الكلية في صورة
 الشخص والتعين فمعي مع هذا البرور البيولي فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان سيتعلل بالوجه الفرق
 الاعتباري وباجابة فلكل كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجد قال في كتابات الصفات الثمانية موجودة
 في الخارج فلما بدنا تسمية من الذات الواجبة في الخارج وكل صفعة عدم يقابلها للعلم عدم يقابلها وهو اجل
 المتقدمة عدم يقابلها وهو غير تلك العدمات لها تمييز في علم الحق فصارت في تلك التمييز ايا الاسماء والصفات
 اذ في انوار فمعي الصفات في كل الاسماء والصفات المنطبقة في الاعدام المتعالية لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلك الحليات وعكوس الاسمار والصفات بمنزلة الصورة احوال في المادة لتحقيق الممكنات عند الخلق
ابن العربي تلك الاسمار والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجذوب انما هي عدوات العكس فيها انوار الاسمار
وتلك العدوات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده اذ اشاء ان يوجد ما يستحق
من الالهييات في الخارج جعلها متصفة بالوجود والظلي فيصير موجود في الخارج بالوجود والظلي واختلفت القوة
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوجود الان السد تعالى النفس
في تلك المرتبة فصار موجودا متفقا اقوال اعلم ان لفظة تحقيق الممكنات تطبق على جميع الوجودات بخلاف
فلما كان حقيقة ولفظ حقيقة والحق حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا تحقيق الممكنات
ما يعقله العاقل في نفسه عند التعلق هذه الاسمار لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قوائم وتحائق الاشياء ثمانية وثلاثين
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انقضت بضميتها هي الوجود وصارت موجودة
والكانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي تسمى بالمعقولات بالالهييات الان المعقولة عقل انها
ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدرى او لا يدرى ولم يعقل ارتباطها بالاول
الاول وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
فعرف ان الذات المقدسة تجلت لا على نفسها بل على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكمالها القاييم به
وامكان تطورها ظاهر بالاطوار التي وعلمها ذلك بوعين الاقتضار عند التحقيق وليس المراد بالعلم اتسام صور
الاشياء في نفسها ثم كان استعدادا للظواهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة تسمى بالاسمار وما كان استعدادا للظواهر
الجزئية المنفصلة المنفردة المطلقة يسمى باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند
الاول المعنى ان الشئ يحتاج الى تمهيد مقدرة وهي ان احدى القبليتين منطبقة على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضد هم مقابلات احدى القبليتين في
غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجوه فلا جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجه التام مترج في الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من التفسير عن تامل

[illegible]

کلام شیخ ابن عربی و اتباعه و کم لهم من تصریح اولی و بعد و اما فی وجه المسئلة فلما حجتهم
 نقل کلامهم و الاعاب بسر و تصریح کلامهم و تلویح بآیاتهم و القول بان حقایق المکنات هی الالهیة یعنی ان
 المتصلة فی الوجود و هنا نخل فی الطرف المقابل لسمی باعیان المکنات او بمعنی ان العارف له رب من
 و هو حقیقة التي یرجع الیه الیس مخافا کلام الشیخ المجدد و شمس الدین کثیر من کلامه علی کلام
 کلام الشیخ المجدد و انه وجه بعضا من مقالات الشیخ ابن عربی و اتباعه فحمل علی ما یخالف و جرد و لک فله
 لانه کشفه و الفکرات لا یخلو منها العباد و لا یصرح علو مقامهم ان یوجد فی بعض کلامهم قلیلا فله
 تنافی الصفات الثانیة لیسلم الصوفیة بل ای عین الواجب عندهم یعنی ان الذرات کیفی کفایتها و لیس
 المتکلیفین دلیل یل علی ذلك لا نقلی و لا عقلی اما الاول فلان غایة ما فی الباب ان هناك حقیقة یعم
 السمع و العیون و غیرها و لفتا ما ان هناك صفات متمایزة فکلام من انصف من نفسه عقل ان
 اذا استعملوا افعال الصفات و اسماها لایلتفتون الی تمايز الصفات و کونها زائدة علی الذات اصلا
 یلتفتون الی صدور الآثار لا غیر فان من رأى شیئا یتحرك و یشی و یمشی سببها سبب هذه الآثار و
 یفتت الی ان الحیوة صفوة زائدة و هو ذل الی حیوان الی غیره فکلام من التدقیقات الفلسفیه و اما الثانی
 فلان العقل باشهاد البکوة بحیث یصدر منه هذه الآثار و اما ان ذلك ینحصر فی زیادة الصفات فکلام
 انصف من نفسه عقل ان کون الصفات بمنزلة الاعراض فی محلها القایمة بموصوفاتها هو عظم التشدید
 قال قائل یراد به ببل الستة فقبول ثلثها اهل الستة عندنا بل القرون الشهود و ما ینحصر و ما
 عن احد منهم ان کلامه فی الصفات بل هی زیادة اولاد علی تقدیر زیادتها بل ای الامور الستة عیة و خارجة
 هذا الفرق من المتأخرین التي تدعی لنفسها انها اهل الستة فعلى تقدیر ان لایکون قولهم هذا بدعة فی ال
 و اخر العالم لایقل احد من الساف فخن رجال هم رجال و كذلك اختلاف اقوال فی ان العالم موجود و
 یوجد و لای و هو ممتنع اختلاف قلیل المجدوی و اما المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحیث
 آثارها و سواها یعنی هذا التحقیق و وجودها خارجا و وجودها و هی متقادة ان سالتونی عن الحق الصراح قلت ان
 الالهیة من حیث هی الی اصل من ان تكون فی الخارج و فی الاعیان و اما ان سالتونی عن الحق الصراح قلت ان

لله
 فله کلام
 مایه و کلامی

ان الاقوال کلاما انکرت علیها الاسان و التعلیل من جهة کثری فی غیره و لا نقل بالشیء صاحب شرف
 ان حقیقة اصلا فالقول بالصفات الثانیة له وجه و حیه و هو ان ادخل النفس الرضائی المتمثل فی الذکر
 علی الاعظم یعنی عند الشاعرة بالصفات و لذلك قالوا البصر و ما بالایجاب و بقدر ما زانما غیرهم و حیث
 بالاشیاء باختلاف ابعثات و الاعتبارات و کم من اختلاف فی ابعثات یلتوی فی صدور الناس حتی
 من باب اختلاف احتقائق کالبیاض و الابيض بما و احد فی الحقیقة الا ان البیاض اسم له من حیث
 و بشرط لا وان الابيض اسم له من حیث انه ما هو و بشرط الشیء فلهذا کلامهم حیه و من حیث انه صفة یقع
 من حقیقة و حقایق المکنات و علما من حیث انه تمثل فی حقایق الاشیا قبل تكونها فی الخارج و قدرة من
 ان یفکس منها خلق الخلق و اذرة من حیث ان العجلی الاعظم فی حقیقة منه تخصیص احد التلذذین
 و اس من حیث انه ینزل منه الوهی علی قلوب الانبیاء و اعلامه و سمعوا و بصر من حیث انه سبب الاکشاف
 و السموات و السموات و كذلك کلام مولانا عبد الرحمن الجامی عندهی مسلم فان مقصوده نفی تامل
 حقایق بحیالها و انما اعتبارات و اضافات لا و هو الحق بمعنی ان الوجود و ظهورها و تعین بها لا یستحق الفرق
 منبهری و اذ قد کلامنا الجواب فلتتم الرسالة و الحمد لله تعالی او لا و آخره و طاهر و باطن و صلی الله علیه
 فی سبیل خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و مکتوب لست و یکرم محمد و سلام علی عباده الذین صطفی الله
 فیهم و یقر ولی البیة عنی عنه که در بعض احباب باقتضای بعض احوال بقی چند نظم کرده شد کمال مستحسن
 و کرمه بر هر تنی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن دو بیت نهاده شده است و الله یعلم الحق و هو
 فی السبیل فمنها و لی دارم زود خالی جالبش یتوان گفتن به درو کیفیتی جوش شورش یتوان گفتن
 و لی معونی ما و یدی دارم به درین نیز گما بوی گلارش یتوان گفتن به درین و و بیت اشارت است بکجا
 که بخواب روح مست با فدا بانیاس و یار دل مایا بی اندر پیچ و تاب او به نقوش عالم ام کتابش
 و لی گفتن به اشارت به بیت بچایچه تجر بهت و فر و پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم و ز فیض معنی
 و لی گفتن یتوان گفتن به اشارت به بیت یغنا انما که انطواء یعنی حجر بهت خیزده و منها بزر نصیب و در کرمی
 و ام خود به خروشی و دل شهبانی گدوم چه میگردم و لی پرورد جان افکار و یار تنه خود دارم به جهانرا
 و یار میگردم چه میگردم به اشارت است ان اگر قفا سی بدقائق غیب انیب حیرت شده به سید به

صفا باجست باطن تیرگای جمع میگردد و بر دلو نور چون در دشتین قاشاکن **ف** و جزه لوی
 مانع نور دل است ای بوشمند و میل تانشت کجا باطنش صافی نشد **د** وای مرد من بر جمع انداخته
 نیازم به نیک ریز دل مجروح من هستی و هر یک هم به جهان و جهان فدای وضع شوخ شتر شویت و قیامت
 بینای و دم عیسی و هر یک هم به دین بیت اشاره کرده شد بحال عجیبی که جمع است در قلق قلب و انس و
 در یک حالت و تادی از آن یک و الله و از آن دیگر یک **ت** تویی اول تویی آخر تویی ظاهر تویی باطن
 تویی مقصود اهل دل تویی شتاق بهم هم به یک منبع و دریا مختلف نواره میجو شد به مزاج حرص قارون
 نه با بر یک هم به هم به مجاری از زمین خیز و با جو و رانیزه گسی باران ریزان است گاهی برف و شبنم هم به
 و برین سبب اشارت است باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و اتیان از احکام در میان حقائق متخالفه
 بسبب اتیان صور و سیال **س** کدخی طرفه نیرنگی درین کاشانه سرادوی که عالم پای کوب از دست عشقت
 گشت و آدم هم به دین بیت اشارت است بسبب یالی عشق و در جمیع عالم چه فلک و چه خاک و چه غفر و چه پند
 خصوصاً انسان که عشق طبعی دارد و هر دو را در دو با یک سبب سر بیان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
 و در جمیع شرح از لیکه تبیین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **خ** خستین باده کاند رجام کردند
 شربش عکس آن گلفام کردند به هویداشد و امکان صورت حق به آن صورت جهان زارام کردند به معنی است
 تفصیلی از آن روی به مکارم را با تمام کردند به شرب وحدت از خفا در غیب به مراجع ازل و ر کام کردند
 به غلطیدم نسبت به مهر و به بیغان سستی از من دام کردند به حقیقت را که مستور از نظر بود به باشم و خاص
 و عام کردند پس آنکه موج دریا باز گردید به تمام فدا اکرام کردند به امین رفیع و قیقه با تو گویم به بخود آغاز
 و نیز انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مرلوا و از یاده و جام و
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت و احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
 و از یاده کمال را و با فاضله صور انواع و خواص آن و از سستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم حد دل با وضع از سستی چشم ساقی کرده شد
 گفته اند که مغز موج بان باده کرده شده است عکس روی آن یا رنگ گام و دیگر آنکه کمالی که در تطبیق نبی آدم ظاهر
 شده و تمام نه اصل نوع و سستی فاعل احکام لطایف ایشان بان متحقق شده به اسطر اسرار و بتاتاف

است که در و ایشان بیت حضرت تفسیل مرتب به مایه و به بیت و فی حدیث بیشت را هم علامه علامه
 ان شاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با ستمه او کمالات و جو به نواخته اند و در نشان
 ایشان آنکه همان است که در روی کار آمد مل و در نهایت پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افراشته شد و سبب
 به با معات نبی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد نبی آدم از لفظ الله چیر می می نمند و درین ایشان بان
 است مجروده و جو به از وجوه ملققت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
 مقارنه از انسا و معادلین نفوس اضمحلال است در تجلی اعظم و مشمول شدن فیض آن جو بهی که نا اوست
 در وجود و تملکشی ساز و دانا نیات صغری را وجودی پیدا نشاد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
 به بیان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم مبداء و معاد نفوس کامله است

بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب الابرار
 منظر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشرقی شاه غلام علی
 قدس سره که بخت شاه ابوسعید صاحب حمه اللہ تعالی نوشته
 شده است درین کتاب ضافه کرده میشود

توب اول بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب والا سب حضرت شهاب ابوسعید صاحب ملکم بکم
 سلام علیکم ورحمة اللہ و بنو لا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
 نیست و بر خاست خیلی و شوار علا و اینکه در دو مرکز اخیدی ظاهر شده که نماز بر اقعار خواندن بهم می
 است شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشند
 و شیوقت که اشتاد و امراض بعدی رسیده که طاقت نشستن نماد و فتور کلی در سستی ضروری آمده
 وقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
 می یار واری الهی را بنوا گزینند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
 و تبرکات جدیده روانه کرده شد و سبب است که قصد آمدن اینجا نموده اند فقیر را بحسب طلب حضرت می

السلامه تعالی توفیق تهفاته و تباع سنت و محبت مشایخ و ترک و انزوایا پس از خلق امید از خدا سبحانه و کون
 اینها را و هیچ و دوستان مراد من افتاده خاک پیر عمر بر باد و افاده رالین حالات عطا فرماید بجز از انفعال کون
 زیر که مرشدان و در خیر اجازت نامها بر دو نقطه مینویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
 دست من است بیعت خدمت اینها که اقوی در لیه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
 مبارک فرماید بشر طبع از اهل دنیا اعراض نمایند و پاشکسته بروی بصدق و عده که حکیم مطلق جل سلطان
 نشینند و ایشانند ارکان طریقیین و حاصل توجهات سامانی من اللهم و قفنی و یا ایا هم لم ضایک و مضایک
 حبیب صلی الله علیه و سلم و اجعل آخرتای من الاولی آیین آیین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفین فی سیر الطالبین
 شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعین
 اما بعد خانه بای فقیه و یران شدند و شهر بایش بے بنیاد فقر رحلت کردند و گذشتند و تبشیران
 و مترجمان بسیار شدند اما نگه نشویند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و فعل
 و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاء عداوت و درخت امارت و صحبت سلاطین
 و امرا و اهل قلم و اهل حرام که دل را میسوزاند و چون شهادت بچوگان مقبول نیست اقتدا ایشان و
 کلاه گیر خلق از ایشان چگونگی را باشد فلینذا انما استم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان تا آنکه
 عزم تصنیف کردم و قلم را جولان وادم و اسرار الطالبین فی سیر العارفین نامش نهادم
 و حال میکنم آنکه توفیق نامش و بیایم که بشر و غش وادم و انصراف من الله و دعوت

تقدیر بالا بجهت سیرت و بندگی حق تعالی و نفس دست نه و مگر به حی الخلق چه اگر توبه کنی
 و توبه کنی و عبادت و طاعتش و فکرت ملک و ملکوتش باز میبارد پس نزدیکی و بدون دوری خلق
 است نه بند و تعالی نشانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
 است نیاید سیرت شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات و همیشگی فانی و صفات حمیده اش
 آنچنانکه چیزی از صفات بشریه در یافت و امر که دیگر بر ابران ولایت کند و راه نماید بر و ظاهر
 همه سلاطین شریف ندر او خود محتاج به نیکی و مرشد که او را صوفی و طریقت آموز که اقال
 شیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و حبیب پوشید قلم چرب و لذت بخورد و با سلاطین
 اهل دنیا نیاید و هر که نه انجمن است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و زریه و باشد و حقش
 و مکر و سیرت فقیر را محاطت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلمش میسر و صفت
 از این اهل طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که اهل انبیا
 و فرمود رضی الله عنه علم سرفست و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و سرفست حاصل میشود
 وایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بکار نیکو کار شود و بچهار
 نیکو کار بکار رود و هر که این سلسله را انکار کند بطلال و گمراه و در تریق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
 مول خدا صلی الله علیه و سلم الصحیبه توتر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است
 اهل عالم را سیرت سالک باید که بزرگ مشغول باشد تا آنکه هر مومنی از مومنانی بدنش زیانی باشد
 سیرت اصل در اقامه سلاوک و ریاضت نفس و شمره ارادت نیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
 و سلاطین جدا و نفس و در و سیرت قمری بقیه باید که از تمامی فضول بچو فضول نظر فضول کلام و طعام و لباس
 و سایر و کباب بر اجتناب کند سیرت وایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت هر چه در خواص و عا و مولا باید که
 صحبت کلام کند سیرت هر گاه مرید از خلوة و عزت بیرون آید سیرت و سیرت شیخ نه بطریق عکس و منت و بچو فضول
 این فعل با فویش و اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تحت است نه عبادت و سیرت شیخ نه بطریق عکس و منت و بچو فضول
 و طریقی فقیر نیز بزرگ است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب لدنیا راس کل خطیئة
 فتنه و طبیعت سیرت هر که فقر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فرغ از کسب بزرگ مشغول شود

و نشستن میان خلق ناپسند و سوامی مراقبه و آن نظر کردن است و در خیبات بعضا یقین به عالم عالم
و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهر طریقه و حفظ سیرت خلوت ترک دادن اختلاط
اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن است از تمام اذکار سواء ذکر الله و بعضی گفته اند نفس گرفتن
ست بزرگ و مت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین حبه
ظهرت نیایم الحکمة من قلبه علی سائر سیرت عزالت و در شدن است از اهل زمانه تبرک طبع و انوار
و شوق آتش بلزوم بهر چیز گوی سیرت صحبت اختیار و اهل دنیا قلوب من را سیرت نماند و خداوند جان و جود چون قلب و من
سنگ و کلنج گرد پس هر چه خواهد بود سیرت حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت بهر گاه بینی مردی را که به حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس
او نزدیک و مرود و دوست و دوزی است از دوزان دنیا سیرت روایت است از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرت
یعنی که بر قانون نه سب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطع طریق و دوزان دین است سیرت روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهر
مردم و مگر کند مردم کسی است که غم دنیا و دین پریدند دنیا و ابرکت گفت آنکه زیاده از قوت شبار و در
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روز و شبی وارد شود
فطر واجب گردانیده سیرت روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب فاسد
و قلب شهید قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرت شیخ باید که عارف و عالم با
مربد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه انجین است گمراه است و گمراه کننده
سیرت مرید را نزدیک و در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری است پس ذره از آن همچو قطره در آن
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرت مثل شیخ طریقت گفته اند که صحبت تو مگر آن فقیر را هم
قاتل است که او را دوا می نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بهر شیخ
به صحبت و نیاز و الهامی مردم جا کرده است پس از صحبت شان خبری نیتیم خواهد بود سیرت

و در آن صریح است که گفته اند که گفت بهر گاه که در پیش تو نشستن و در پیش تو نشستن است ای ای مسلمانان
و در آن فقره که کرده شود بعضی معتقدان گفته اند خوش و نه ب شان این است که برادر مسلمان
باشد یا کند سیرت بدان ای طالب که بهر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجا و رفعت و شرف
و دوا بهر لطف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بر نفس خودش زیر که فقر گناه گرفته است
و دنیا سیرت فقیر را در تمام مذایب اختلاط اهل دنیا و آن بر ملک و مسلمانین عامل نیست چنانکه
در اهل این ای طالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر او سیرت و نیکوترین امیری است که بر
عزیز و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و اهل این عبدالله تشری با خدا و او گفت
و شفا و شفقتش نکرد و آخر بیک دعا و نظر شفقتش خفایافت باز سیرت بخانه خود آمد و سه سال عزت
سیرت سیرت هر که همیشه دنیا مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا محال است
و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرت قدم اول در راه سالکان و عارفان
و ملائک است با کلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طالب الله ینالک لیکن طالب
عز و جاه و از اکثر اهل سلوک مشغول است که هر گاه همی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی یا بر
ن یا کسار پوشیدی و زنجیر و گردن یا دیا یا در سزا نداشتی مناخا به حق سبحانه و عزیزی دخی احوال تجالب
بدی و بد آنکه زنجیر یا رس و گردن یا در پا نداشتن سخن است و سنت و دوست علی بن ابی طالب علیه الصلو
سلام که مراد از آن طایفه غایت تواضع و انکسار و افتخار و حضور و وقت قلب اگر دیگر نیست و بدست
روایت است از بعضی تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
است پیش عبد الله بن عمر رفتیم و گفتیم که امیر المومنین را دیدیم که بر پشت شان اثر تازیانه است گفت
بدان الله که ام است که امیر المومنین را تازیانه زدند او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه
می میکند و شب جمعه و سه بر داشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی و اینها
علی الاتمام و علیه الصلو و السلام

فهرست کتاب کلمات طهیات

صفحه	مضمون
۱	باب اول از کتاب کلمات طهیات مشتمل است بر چهل فصل
۲	فصل اول در کتاب حضرت غوث الثقلین
۳	مکتوب اول در کتب شریفه خود پندش و شرح آن ذکر
۴	آیات قرآنی که مناسب این معنی دارد گردیده
۵	مکتوب دوم در امر تبرک از روز قیامت و محاسبه آن
۶	و شرح آن و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۷	مکتوب سوم در اتقوا الله و اتقوا النار و شدن جیها
۸	و دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۹	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلب شمره آن که از اشارت
۱۰	کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از ناچیز و بی
۱۲	حیا و نیاید حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۳	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توبه و فکر نمودن
۱۴	و معنی آیه است بر کرم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۵	مناسب این معنی
۱۶	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک را برسان
۱۷	رسم چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشاره
۱۸	بآن مقامات از نماز آید
۱۹	مکتوب هشتم ایضا
۲۰	مکتوب نهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بر خود را گرد
۲۱	مکتوب دهم ایضا
۲۲	مکتوب یازدهم ایضا
۲۳	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید
۲۴	که بگرام خود را گرد
۲۵	مکتوب سیزدهم ایضا
۲۶	مکتوب چهاردهم ایضا
۲۷	مکتوب پانزدهم در بیان اموریکه سالک را از ان اجتناب
۲۸	کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۲۹	فصل دوم در کتاب حضرت مرزا محمد مهدی
۳۰	مکتوب اول در بیان سبب سبب شریف
۳۱	مکتوب دوم در دفعه آخره احوال متوسلان
۳۲	طریق احمدیه موافق دعوی او شان نیست
۳۳	مکتوب سوم در بیان معنی نقطه نسبت با عظمت صوفیه
۳۴	مکتوب چهارم در بیان علم حضور و حصولی
۳۵	مکتوب پنجم در جواب شبهاتی که بکلام حضرت محمد و نیاید
۳۶	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقامات حضرت
۳۷	مکتوب هفتم در بیان علما که موافق است

صفحه	مضمون
۱۹	مکتوب هفتم در بیان نفس یکی بر دیگری از حضرت
۲۰	مکتوب هشتم در بیان کثرت مجدد و در مسئله
۲۱	مکتوب نهم در بیان سنی قول صوفیه که صوفی تا خود را کافر
۲۲	ترک کند بدتر نداند و از کافر فرنگا بدتر است
۲۳	مکتوب دهم در دفع شبهه که شریعت صبر علی که بپایان شد
۲۴	بپایان بود و عاقل برای دفع آن نکوهش حضرت ایوب
۲۵	علیه السلام که دعا بجست و دفع بلا فرمود و لازم می آید
۲۶	مکتوب یازدهم در بیان ذکر جبر و ذکر نفسی
۲۷	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۲۸	مکتوب سیزدهم در مسئله حیر و اختیار
۲۹	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند
۳۰	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه
۳۱	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با محدثین و انتقال
۳۲	از غریبی بحدی
۳۳	مکتوب هفتم در بیان عقیده اهل سنت
۳۴	و دعوت و روح سعادی بن ابی سفیان
۳۵	مکتوب نهم در بیان عقیده اهل سنت و دعوت
۳۶	در حق صحابه و اهل بیت علیهم السلام
۳۷	مکتوب دهم در بیان علما که موافق است
۳۸	مکتوب یازدهم در بیان علما که موافق است
۳۹	مکتوب بیستم در بیان علما که موافق است
۴۰	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است
۴۱	مکتوب سی و دو در بیان علما که موافق است
۴۲	مکتوب سی و سه در بیان علما که موافق است
۴۳	مکتوب سی و چهار در بیان علما که موافق است
۴۴	مکتوب سی و پنج در بیان علما که موافق است
۴۵	مکتوب سی و شش در بیان علما که موافق است
۴۶	مکتوب سی و هفت در بیان علما که موافق است
۴۷	مکتوب سی و هشت در بیان علما که موافق است
۴۸	مکتوب سی و نهم در بیان علما که موافق است
۴۹	مکتوب سی و دهم در بیان علما که موافق است
۵۰	مکتوب سی و یازدهم در بیان علما که موافق است
۵۱	مکتوب سی و بیستم در بیان علما که موافق است
۵۲	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است
۵۳	مکتوب سی و دو در بیان علما که موافق است
۵۴	مکتوب سی و سه در بیان علما که موافق است
۵۵	مکتوب سی و چهار در بیان علما که موافق است
۵۶	مکتوب سی و پنج در بیان علما که موافق است
۵۷	مکتوب سی و شش در بیان علما که موافق است
۵۸	مکتوب سی و هفت در بیان علما که موافق است
۵۹	مکتوب سی و هشت در بیان علما که موافق است
۶۰	مکتوب سی و نهم در بیان علما که موافق است
۶۱	مکتوب سی و دهم در بیان علما که موافق است
۶۲	مکتوب سی و یازدهم در بیان علما که موافق است
۶۳	مکتوب سی و بیستم در بیان علما که موافق است
۶۴	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است
۶۵	مکتوب سی و دو در بیان علما که موافق است
۶۶	مکتوب سی و سه در بیان علما که موافق است
۶۷	مکتوب سی و چهار در بیان علما که موافق است
۶۸	مکتوب سی و پنج در بیان علما که موافق است
۶۹	مکتوب سی و شش در بیان علما که موافق است
۷۰	مکتوب سی و هفت در بیان علما که موافق است
۷۱	مکتوب سی و هشت در بیان علما که موافق است
۷۲	مکتوب سی و نهم در بیان علما که موافق است
۷۳	مکتوب سی و دهم در بیان علما که موافق است
۷۴	مکتوب سی و یازدهم در بیان علما که موافق است
۷۵	مکتوب سی و بیستم در بیان علما که موافق است
۷۶	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است
۷۷	مکتوب سی و دو در بیان علما که موافق است
۷۸	مکتوب سی و سه در بیان علما که موافق است
۷۹	مکتوب سی و چهار در بیان علما که موافق است
۸۰	مکتوب سی و پنج در بیان علما که موافق است
۸۱	مکتوب سی و شش در بیان علما که موافق است
۸۲	مکتوب سی و هفت در بیان علما که موافق است
۸۳	مکتوب سی و هشت در بیان علما که موافق است
۸۴	مکتوب سی و نهم در بیان علما که موافق است
۸۵	مکتوب سی و دهم در بیان علما که موافق است
۸۶	مکتوب سی و یازدهم در بیان علما که موافق است
۸۷	مکتوب سی و بیستم در بیان علما که موافق است
۸۸	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است
۸۹	مکتوب سی و دو در بیان علما که موافق است
۹۰	مکتوب سی و سه در بیان علما که موافق است
۹۱	مکتوب سی و چهار در بیان علما که موافق است
۹۲	مکتوب سی و پنج در بیان علما که موافق است
۹۳	مکتوب سی و شش در بیان علما که موافق است
۹۴	مکتوب سی و هفت در بیان علما که موافق است
۹۵	مکتوب سی و هشت در بیان علما که موافق است
۹۶	مکتوب سی و نهم در بیان علما که موافق است
۹۷	مکتوب سی و دهم در بیان علما که موافق است
۹۸	مکتوب سی و یازدهم در بیان علما که موافق است
۹۹	مکتوب سی و بیستم در بیان علما که موافق است
۱۰۰	مکتوب سی و یکم در بیان علما که موافق است

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	و شغل طریقت	۵۱	مکتوب چهل و نهم در سفارش نوح شاه
۵۲	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه	۵۲	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میر احمد شاه
۵۳	مکتوب سی و چهارم در اجازت سوره لایلاف	۵۳	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش سیان محمد اکبر
۵۴	برای وضع حد و ترتیب آن	۵۴	مکتوب پنجاه و دوم در شغل بر احوال مسعود
۵۵	مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۵	مکتوب پنجاه و دوم در سفارش حضرت میر علی
۵۶	و در حارب البحر	۵۶	مکتوب پنجاه و چهارم در شغل بر احوال مسعود
۵۷	مکتوب سی و ششم در سفارش لاله ریح لال	۵۷	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان
۵۸	مکتوب سی و هفتم در شغل بر نصائح	۵۸	مکتوب پنجاه و ششم در اطلاع شفیع جهانی در سفر
۵۹	مکتوب سی و هشتم	۵۹	و وطن اصلی
۶۰	مکتوب سی و نهم	۶۰	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد کفر خان صاحب
۶۱	مکتوب سی و دهم در اجازت حزب البحر	۶۱	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند
۶۲	مکتوب چهل و یکم در شغل بر مضامین نصیحت آمیز	۶۲	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلانی
۶۳	مکتوب سی و دوم در بیان تفاسیر حالات سفر	۶۳	را روی رجب بطریق دیگر است
۶۴	مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز	۶۴	مکتوب شصت و یکم در سفارش
۶۵	مکتوب چهل و سوم در سفارش نهر بر علی خان	۶۵	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف
۶۶	مکتوب چهل و چهارم در سفارش خضر علی خان	۶۶	قال زنون در حدیث شریف نیاید مگر مضمون نهم
۶۷	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر احمد شاه	۶۷	مکتوب شصت و دوم در بیان آنکه کار نصائح
۶۸	مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۸	و تدبیر باید کرد
۶۹	صحیح و شام و تعزیت مولوی غلام یحیی	۶۹	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد بن حسن
۷۰	مکتوب چهل و هفتم در بعضی احوال میان غریزه الله	۷۰	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۷۱	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میر محمد	۷۱	مکتوب شصت و پنجم در تسلی مکتوب الیه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۸	مکتوب هشتاد و چهارم	۴۸	مکتوب شصت و هشتم
۴۹	مکتوب هشتاد و پنجم در رضی شدن مسعود	۴۹	مکتوب شصت و نهم در هدایت
۵۰	مکتوب هشتاد و ششم	۵۰	مکتوب شصت و دهم در هدایت
۵۱	مکتوب هشتاد و هفتم	۵۱	مکتوب شصت و یازدهم
۵۲	مکتوب هشتاد و هشتم در استیفاء نواز بن جازره والده	۵۲	مکتوب هشتاد و دهم در بیان صلح نواب جات با نجیب خان
۵۳	قاضی ثناء الله صاحب	۵۳	مکتوب هشتاد و یکم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه
۵۴	مکتوب هشتاد و نهم در شغل بر نصائح	۵۴	مکتوب هشتاد و دویم در بیان بعضی مضامین توحید
۵۵	مکتوب هشتاد و دهم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۵	مکتوب هشتاد و سوم در هدایت و احوال در احوال نمودن
۵۶	مکتوب هشتاد و یکم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۶	مکتوب هشتاد و چهارم در بیان بعضی مضامین توحید
۵۷	مکتوب هشتاد و دویم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۷	مکتوب هشتاد و پنجم در بیان بعضی مضامین توحید
۵۸	مکتوب هشتاد و سهیم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۸	مکتوب هشتاد و چهارم در بیان بعضی مضامین توحید
۵۹	مکتوب هشتاد و چهارم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۵۹	مکتوب هشتاد و پنجم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۰	مکتوب هشتاد و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۰	مکتوب هشتاد و ششم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۱	مکتوب هشتاد و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۱	مکتوب هشتاد و هفتم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۲	مکتوب هشتاد و هفتم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۲	مکتوب هشتاد و هشتم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۳	مکتوب هشتاد و نهم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۳	مکتوب هشتاد و نهم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۴	مکتوب هشتاد و دهم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۴	مکتوب هشتاد و دهم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۵	مکتوب هشتاد و یکم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۵	مکتوب هشتاد و یکم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۶	مکتوب هشتاد و دویم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۶	مکتوب هشتاد و دویم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۷	مکتوب هشتاد و سهیم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۷	مکتوب هشتاد و سهیم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۸	مکتوب هشتاد و چهارم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۸	مکتوب هشتاد و چهارم در بیان بعضی مضامین توحید
۶۹	مکتوب هشتاد و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۶۹	مکتوب هشتاد و پنجم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۰	مکتوب هشتاد و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۰	مکتوب هشتاد و ششم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۱	مکتوب هشتاد و هفتم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۱	مکتوب هشتاد و هفتم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۲	مکتوب هشتاد و هشتم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۲	مکتوب هشتاد و هشتم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۳	مکتوب هشتاد و نهم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۳	مکتوب هشتاد و نهم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۴	مکتوب هشتاد و دهم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۴	مکتوب هشتاد و دهم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۵	مکتوب هشتاد و یکم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۵	مکتوب هشتاد و یکم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۶	مکتوب هشتاد و دویم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۶	مکتوب هشتاد و دویم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۷	مکتوب هشتاد و سهیم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۷	مکتوب هشتاد و سهیم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۸	مکتوب هشتاد و چهارم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۸	مکتوب هشتاد و چهارم در بیان بعضی مضامین توحید
۷۹	مکتوب هشتاد و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۷۹	مکتوب هشتاد و پنجم در بیان بعضی مضامین توحید
۸۰	مکتوب هشتاد و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف	۸۰	مکتوب هشتاد و ششم در بیان بعضی مضامین توحید

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
کتاب پانزدهم	۱۵۳	کلمات قدس انصهرت	
کتاب شانزدهم	۱۵۴	و بیت نام انصهرت	
کتاب هجدهم	۱۵۵	فصل چهارم در کتابت مولانا شاه ولی الله	
کتاب نهم	۱۵۶	کتاب اول بنام مرزا صاحب	
کتاب دهم	۱۵۷	کتاب دوم بنام مرزا صاحب	
کتاب یازدهم	۱۵۸	کتاب سوم بنام مرزا صاحب	
کتاب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمیع	۱۵۹	کتاب چهارم بنام مرزا صاحب	
بین القولین المسمی بکتاب مدنی	۱۶۰	کتاب پنجم بنام محمد امین در تحقیق محمل ایزد انصهرت	
کتاب بیست و یکم در شرح بعضی اشعار انصهرت	۱۶۱	و تعبیر وجود و دو باب بیان تقلید انصهرت	
کتاب بیست و دوم در شرح آیات	۱۶۲	کتاب ششم بنام محمد امین در جواب بعضی سائل	
کتاب بیست و چهارم در منظومات	۱۶۳	کتاب هفتم بنام محمد امین در دفع شبهات مکتوب	
کتاب بیست و پنجم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۶۴	حضرت محمد	
غزل عراقی علیه الرحمۃ الشاکر	۱۶۵	کتاب هشتم بنام محمد امین در کشف اسرار تفضیل	
از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب راج	۱۶۶	نبوت بر ولایت	
باب دوم در ترجمه اسرار الباری	۱۶۷	کتاب نهم در سر قدیم بودن کلام حمید نزول حق	
الحمد لله علی احسانه که در این کتاب تفسیر الشیام کتاب	۱۶۸	کتاب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا روم	
فیض انشای ابن کلمات طریقات از کلمات حضرت	۱۶۹	علیه الرحمۃ	
بیران بر و منظومات و کلمات حضرت میرزا اسرار	۱۷۰	کتاب یازدهم در ذکر شمع از مناقب امام بخاری علیه الرحمۃ	
مشهد و حضرت فاضل شاد الله ابانی بنی انصهرت شاه	۱۷۱	کتاب دوازدهم در بیان و دلیل و احکام بر کفر ناجیه	
غلام غیاث در حضرت شاه ولی الله محمد و الهی	۱۷۲	کتاب سیزدهم در جواب عرفه حضرت شاه ولی	
اسرار مسمی بنام اسرار مسمی بنام تفسیر	۱۷۳	صاحب	
تفسیر و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات	۱۷۴		
کتاب بیست و ششم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۷۵		
غزل عراقی علیه الرحمۃ الشاکر	۱۷۶		
از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب راج	۱۷۷		
باب دوم در ترجمه اسرار الباری	۱۷۸		
الحمد لله علی احسانه که در این کتاب تفسیر الشیام کتاب	۱۷۹		
فیض انشای ابن کلمات طریقات از کلمات حضرت	۱۸۰		
بیران بر و منظومات و کلمات حضرت میرزا اسرار	۱۸۱		
مشهد و حضرت فاضل شاد الله ابانی بنی انصهرت شاه	۱۸۲		
غلام غیاث در حضرت شاه ولی الله محمد و الهی	۱۸۳		
اسرار مسمی بنام اسرار مسمی بنام تفسیر	۱۸۴		
تفسیر و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات	۱۸۵		
کتاب بیست و ششم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۸۶		
غزل عراقی علیه الرحمۃ الشاکر	۱۸۷		
از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب راج	۱۸۸		
باب دوم در ترجمه اسرار الباری	۱۸۹		
الحمد لله علی احسانه که در این کتاب تفسیر الشیام کتاب	۱۹۰		
فیض انشای ابن کلمات طریقات از کلمات حضرت	۱۹۱		
بیران بر و منظومات و کلمات حضرت میرزا اسرار	۱۹۲		
مشهد و حضرت فاضل شاد الله ابانی بنی انصهرت شاه	۱۹۳		
غلام غیاث در حضرت شاه ولی الله محمد و الهی	۱۹۴		
اسرار مسمی بنام اسرار مسمی بنام تفسیر	۱۹۵		
تفسیر و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات	۱۹۶		
کتاب بیست و ششم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۹۷		
غزل عراقی علیه الرحمۃ الشاکر	۱۹۸		
از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب راج	۱۹۹		
باب دوم در ترجمه اسرار الباری	۲۰۰		